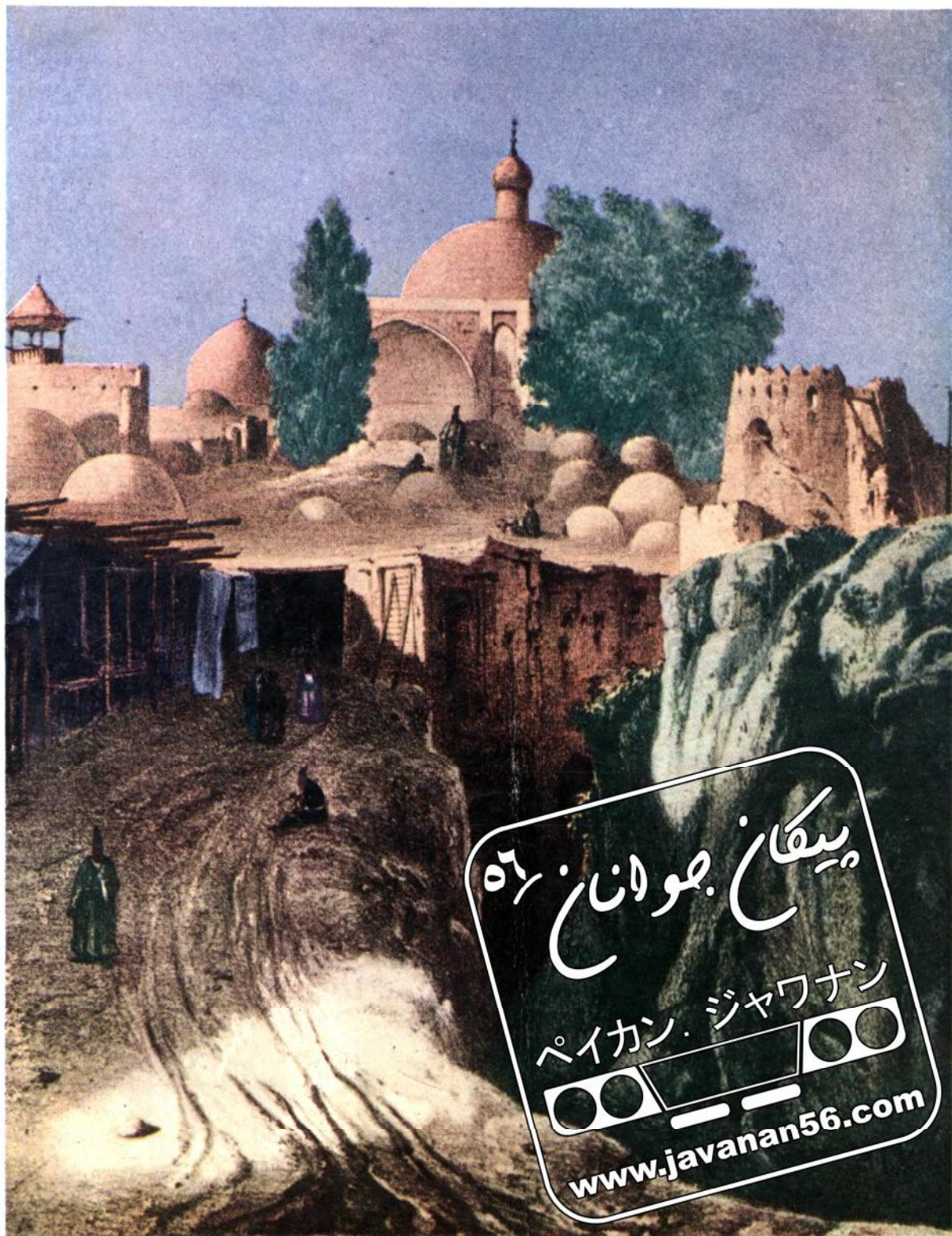




شماره ۹۴ سال سی و دوم - سه شنبه ۱۷ مرداد ماه ۱۳۵۱

خواندنیا



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン・ジャワナン

www.javanan56.com

● شاهنشاه آریامهر ، روز شنبه ۱۴ مرداد درپامی بمناسبت آغاز شصت و هفتمین سال مشروطیت ایران فرمودید دموکراسی ما اصيل و سازنده است زیرا باسخکوی واقعی احتیاجات و روحیات جامعه ایرانی و منطبق با اصول و موازین تمدن و فرهنگ دیرینه ملت ماست.

شاهنشاه در این پیام ضمن اظهار امیدواری به «استحکام و استواری باز هم بیشتر اصول دموکراسی واقعی در جامعه ایرانی» در این سال ، فرمودند : خوشبختانه اکنون مشروطیت ایران از هرجهت در راه سازنده و اصيل خود پیش میرود و دیگر از آن زمانی که دموکراسی با هرج و مرج اشتباه میشد ، جز خاطره ای باقی نمانده است.

شاهنشاه آریامهر فرمودند : امروز دموکراسی ما صرفا برپایه رشد و پختگی روزافزون فکری و اخلاقی جامعه ایرانی و بر موازین عدالت اجتماعی متکی است و هر روز که میگذرد تحقق کاملتر اصول انقلاب ایران همراه با گسترش دانش در کلیه نقاط دور و نزدیک کشور و تقویت رشد فکری همه قشرهای اجتماع ایران ، مفهوم واقعی دموکراسی را در جامعه ما قوام و رسوخ بیشتری میبخشد.

مقرراتی که در چند ماه اخیر بنفع طبقه کارگر و روستائی و برای سهیم شدن بیشتر افراد در محصول پیشرفت اقتصادی و صنعتی کشور بمعرض اجراء گذاشته شد ، قدم دیگری است که ملت ایران در این سال در تقویت اساسی دموکراسی اجتماعی و اقتصادی که در يك جامعه مترقی واقعی میباید مکمل دموکراسی سیاسی باشد ، برداشته است .

● شاهنشاه آریامهر عصر پنجشنبه باتفاق میهمان عالیقدرشان اعلیحضرت ملك حسين پادشاه اردن هاشمی از فعالیتهای عمرانی و زراعی سازمان کشاورزی مکانیزه دشت ناز ساری بازدید فرمودند . شاهنشاه هنگام این بازدید اوامری پیرامون وظائف وزارت کشاورزی و منابع طبیعی صادر کردند و تاکید فرمودند که دستگاههای وزارت کشاورزی در تمام مناطق کشور باید طوری کار کنند که هرکس چشم بسته و با اطمینان بتواند بذور مورد نیاز و راهنمایی های فنی را از این وزارت خانه بگیرد . والا هر مزرعه ای بخواهد اینکار را بطور جداگانه و به تنهایی انجام دهد ، احتیاج به مخارج سنگین دارد و اقتصادی نیست .

● ساعت ۵ و ۱۲ دقیقه روز شنبه شاهنشاه آریامهر باتفاق میهمان عالیقدرشان اعلیحضرت ملك حسين پادشاه اردن هاشمی و همراهان با هواپیمای اختصاصی از نوشهر به تهران تشریف فرما شدند و در ساعت ۱۲ و ۵۵ دقیقه اعلیحضرت پادشاه اردن و همراهان در حالیکه از جانب شاهنشاه بدرقه میشدند تهران را ترك کردند. درمراسم بدرقه آقایان : علم وزیر دربارشاهنشاهی ، قریب رئیس کل تشریفات شاهنشاهی ، معینان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاه ، تیمسار سپهد هاشمی نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی ، قائم مقام رئیس کل تشریفات شاهنشاهی ، سفیر شاهنشاه آریامهر در عمان و سفیر اردن هاشمی در دربار شاهنشاهی و چندتن از شخصیتهای مملکتی حضور داشتند .

● مجلسین سنا و شورایملی آغاز شصت و هفتمین سالروز مشروطیت ایران را طی مراسم باشکوهی که عصر روز های جمعه و شنبه بترتیب در مجلس سنا و مجلس شورایملی برپا شد ، جشن گرفتند .

در جشن های سنا و مجلس شورایملی آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی ، اعضای هیئت دولت ، نمایندگان مجلسین ، امراء و افسران عالیرتبه ارتش شاهنشاهی ، شهربانی و ژاندارمری ، نمایندگان سیاسی خارجی مقیم دربار شاهنشاهی ، روزنامه نگاران و جمعی از رجال و شخصیتهای مملکت باتفاق بانوانشان در کاخ سنا و عمارت بهارستان حضور یافتند و سالروز مشروطیت را به رئیس سنا و رئیس مجلس شورایملی تبریک گفتند.

● آقای عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه که بدعوت رسمی وزیر خارجه بلغارستان به آن کشور سفر کرده بود ، در این هفته به بازدید شش روزه خود از بلغارستان پایان داد و باتفاق همراهان آن کشور راترك ترد .

● آقای هویدا نخست وزیر روز شنبه به اروپا عزیمت کرد . سفر آقای نخست وزیر به اروپا جنبه خصوصی دارد و مدت دو هفته بطول میانجامد .

● سخنگوی وزارت امور خارجه اعلام داشت که دولت جمهوری کره با انتصاب آقای عبدالحسین حمزوی بعنوان سفیر آکرديته شاهنشاه آریا مهر در جمهوری کره ، موافقت کرده است .

شامل خلاصه اخبار کشور و جهان و خبر های خاص و خصوصی روزنامه ها و خلاصه گزارش های خبری

از خبر های خاص و خصوصی مطبوعات

روابط خارجی

● با اینکه سفر پادشاه اردن هاشمی به ایران برای استفاده از تعطیلات اعلام شده بود ، ولی ناظران سیاسی عقیده دارند که اعلیحضرت ملک حسین از فرصت استفاده کرده و با شاهنشاه آریامهر ، مذاکراتی جهت میانجیگری بین ایران و ابوظبی ، بعمل آورده است . این فکر از آنجا قوت گرفته که اعلیحضرت ملک حسین ، قبل از سفر به ایران ، از ابوظبی نیز بازدید کرده و سپس به تهران آمد و این دو سفر احتمال میانجیگری پادشاه اردن را بین ایران و ابوظبی قوت بخشیده است .

● در ماه های اخیر ابوظبی روش غیر دوستانه ای نسبت به ایران در پیش گرفته بود . ولی ایران بنا بر سابقه و سیاست مستقل ملی خویش به اعمال غیر دوستانه ابوظبی اعتنائی نکرد و اکنون گفته میشود ، ابوظبی اظهار علاقه کرده روابط خود را با ایران بهبود بخشد و اعلیحضرت ملک حسین برای پیوند این دوستی پیش قدم شده است . «اراده آذربایجان»

● بقرار اطلاع در مذاکرات شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت ملک حسین پادشاه اردن هاشمی تبادل نظرهایی در زمینه همکاری های فنی و اقتصادی بین دو کشور ایران و اردن صورت گرفته است .

شاهنشاه طی این مذاکرات رهبر کشور اردن را در جریان مسائل مربوط بمنطقه قرار دادند و متقابلا پادشاه اردن حوادث خاورمیانه عربی را با شاهنشاه در میان گذاردند و در همین مذاکرات که در نوشهر صورت گرفت طرح همکاری های دو کشور مورد بررسی قرار گرفت .

● غیر از سفیر بحرین که بتازگی وارد ایران شده است انتظار میرود قریبا سفرای تازه دیگری از مناطق جنوبی خلیج فارس یعنی اتحادیه معروف امارت نیز عازم تهران شوند . در محافل سیاسی صحبت بود که اتحادیه امارات خلیج فارس که مرکب از شش منطقه است اخیرا در صدد برآمده رفت و آمدهای بیشتری با ایران برقرار کند و برای استحکام روابط ایران با آن مناطق بدل مساعی بیشتری کند . «خراسان»

امور داخلی - اداری

● اراضی داخل محدوده بالغ بر ۶ میلیون متر است که صاحبان آن که از افراد متنفذ هستند این اراضی را رها کرده اند تا با بالا رفتن قیمت زمین ها آن را بچند برابر بفروش برسانند . وزارت دارائی و شهرداری نیز برای اخذ مالیات و عوارض خود در نظر دارند اراضی مربوط را مشخص و اسامی آنان را اعلام کنند . «مردمبارز»

● اکثریت در مورد انتخاب دبیر کل جدید برای حزب اقلیت ظاهرا خود را بی اعتنا و بی تفاوت نشان میدهد اما در نهان علاقه وافری برای تجهیز حزب در مورد مبارزات آینده با اقلیت دارد . «خراسان»

● شایعات مربوط به ترمیم کابینه فروکش کرده و دو هفته است دیگر خبری از این شایعات نمیشد و شاید قرار شایعه سازان از تهران بعزت گرما از دامنه و وسعت شایعه پراکنی کاسته باشد برای اینکه در هفته های پیشتر شایعه سازان هر روز شایعه ساخته و پرداخته میکردند و خبر از تغییر و تبدیل کابینه فعلی حتی با اسم و رسم میدادند و قاطع میگفتند چه کسانی میروند و چه وزرائی جابجا میشوند و چه افرادی برای اولین بار وارد کابینه میشوند والبته خلاف این شایعات هم خیلی زود به ثبوت میرسید و اما شایعه سازان که با اصطلاح تبحر هم در کار خود دارند دست بردار از کار شایعه سازی خود که نوعی بیکاری هم بحساب میرود نمیشانند چونداشتن کار باعث اشتغال به کار شایعه سازی و شایعه پراکنی میشود . «دنیا»

● شنیده ایم که آقای هویدا نخست وزیر برنامه بازدید از استانها را دنبال خواهد کرد . بقرار اطلاع یکی دو استان دیگر در آینده نزدیک مورد بازدید ایشان قرار خواهند گرفت . گفته میشود نخست وزیر در آغاز به آذربایجان سفر خواهد کرد . «آژنک»

شده وسیله مردم را با بهای چندریال گرانتر از آنها خریداری و در خارج با قیمت گرانتر بدیگران بفروشد.

دولت تصمیم گرفته است با این خریداران «دست دوم» که فروشندگان قماش هستند و این پارچه‌ها را در فروشگاههای خود با قیمت گرانتر به مشتریان خود میفروشند و از این راه نوعی بازار سیاه ایجاد کرده‌اند با شدت عمل بیسابقه‌ای رفتار کند.

«فرمان»

● با اقداماتی که اخیرا بعمل آمده اینطور بنظر میرسد که دستگاه‌های دولتی بالاخره مسئله گرانی و گرانیفروشی را که باعث نارضایتی مردم شده و آنها را بستوه آورده‌است جدی گرفته و در مقام مبارزه با آن برآمده‌اند که بدیهی است در صورتیکه این مبارزه با پشتکار ادامه یابد در کاهش قیمت‌ها و یا حداقل در جلوگیری از ادامه سیر صعودی آن تاثیر بسزا خواهد داشت.

«اراده آذربایجان»

گوناگون

● دانشمندان دستگاههایی ساخته‌اند که بوسیله آن میتوان حرکات جنین را تماشا کرد، این دستگاه که دارای عدسی است حرکات جنین را بخارج منتقل میکند و پزشکان در هر موقع از دوران حاملگی با چشم میتوانند آنرا ببینند. این دستگاه‌ها هم اکنون مورد استفاده پزشکان متخصص بیماریهای زنان در بیمارستان زنان تهران قرار گرفته و کمک بزرگی برای آنهاست. بکمک این دستگاه رشد جنین و حرکات قلب نیز ثبت میشود.

«دنیای جدید»

● رئیس فدراسیون سوار کاری که مشغول برنامه‌هایی جز برنامه سوار کاری خود میباشد، تصمیم دارد

هجوم مردم به پارچه‌های خارجی برای فرار از بیدوامی پارچه‌های داخلی است

اسقبال بیسابقه مردم از خرید پارچه نخی خارجی که در مواردی حتی ۲۰ درصد ارزانتر از تولیدات داخلی عرضه میشود ربطی به قیمت و اجحاف تولیدکنندگان داخلی ندارد و علت آن چیز دیگریست که باید مورد توجه مقامات مسئول قرار گیرد.

یورش و هجوم بیسابقه مردم در دو روز گذشته برای خرید پارچه نخی خارجی صرفا از «کیفیت» سرچشمه میگردد. بعبارت دیگر اگر مردم در دو فروشگاه که پارچه نخی خارجی در آن عرضه میشود وضعی بوجود آورده‌اند که شباهت به نانواییهای زمان جنگ نیست در اکثر قریب باتفاق موارد بدلیل نامرغوبی تولیدات داخلی است و فقط عده انگشت شماری ممکن است به علت ارزانتر بودن قیمت پارچه نخی خارجی از آن استقبال کرده باشند حقیقتی که آنهایی که با پارچه‌های نخی داخلی هر روز سر و کار دارند (از قبیل پیراهن‌دوزها) بدون کوچکترین تردیدی به آن صحنه میگذارند.

«اراده آذربایجان»

● طرح ایجاد يك مركز انرژی و ارزان کردن نرخ مصرف برق از مطالبی است که ظاهرا از جانب وزارت آب و برق تحت مطالعه واقع شده است.

«دیپلمات»

● اقدام دولت در مورد وارد کردن قماش ارزان قیمت خارجی بمنظور و تکاپو بیافتند و پارچه‌های خریداری

توریستهای «انگلیسی» و «آبگوشت» بازاری ایران

توریستهای انگلیسی در بازار پامنار در پر فروش‌ترین دکان دیزی فروشی ناهار خوردند. توریستها پس از صرف دیزی آبگوشت، گفتند که لذیذترین غذای شرقی برای هر آدم با اشتها آبگوشت است.

توریستها که پولی همراه نداشتند و گرسنه بودند به وسیله بازاریها به دکان دیزی فروشی مهدی احمدبرده شدند و پس از آن که چشم توریستها به صدها دیزی آبگوشت افتاد، پرسیدند که در این ظروف سفالی چه غذائی بار کرده‌اند.

مهدی احمد دیزی فروش معروف بازار که روزانه چند صد دیزی آبگوشت میفروشد، دو دیزی سفارشی را برای توریستها باز کرد و پس از آنکه آنها این غذا را بخارج دیگری خوردند، گفتند که آبگوشت لذیذترین و ارزان ترین غذاها و در حقیقت باب طبع توریستهای هیپی است.

«بورس»

برای ۵۰ خانواده ایرانی

مقیم بلغارستان «سفارتخانه دائر نمیشود»

بلغارستان که وزیر امور خارجه ایران به آن کشور دعوت شد و پنج روز به بازدید از سرزمین مزبور پرداخت از جمله کشورهای اروپای شرقی است که روابط گسترده اقتصادی با ایران دارد و ضمناً قرار است برای اولین بار سفارتخانه ایران در آن کشور افتتاح شود و بیشتر تصمیم مربوط به دائر کردن سفارتخانه ایران در بلغارستان مربوط به همین روابط اقتصادی میباشد و گرنه در مورد اتباع ایران به موجب آماری که سفارتخانه ایران در یوگوسلاوی که حافظ منافع ایران در بلغارستان هم میباشد تهیه نموده برویهم در بلغارستان تعداد پنجاه خانوار ایرانی زندگی میکنند که دارای گذرنامه ایرانی میباشد و چند خانوار هم به کار قالی بافی اشتغال دارند برای این که بلغارها در زمینه عرضه قالی دست بافت در بازارهای اروپا در واقع رقیب ایران شده چون از روی نقشه و فرم قالیهای ایران به بافت قالی میردازند و به قیمتی ارزانتر از قالی بافت ایران وارد بازارهای جهان میکنند و اما رنگ این قالیهای دست بافت ثابت نمیشد چون رنگ شیمیائی است در صورتی که رنگ بیشتر قالی های بافت ایران به رنگ گیاهی میباشد که برای همیشه رنگ این قالیها ثابت خواهد بود.

«دنیای»

استفاده میکنند و محصول این ۱۰ حلقه روزانه ۱۳۵ هزار بشکه میباشد .
 «فریاد خوزستان»
 ● شنیدیم که : رای فرهنگستان داده و گفته اند اگر این کلمات بهمین ترتیب مورد تغییر کلمات فارسی در شرایطی صادر شده است که بعضی از فرهنگ دانان و اعضای وابسته به فرهنگستان بقمستی از کلمات مسخ شده رای موافق

جدیدترین شاهکار ممیزین مالیاتی وزارت دارائی

یکی از مالکین اراضی مزروعی اظهار داشت ممیزین مالیاتی سال گذشته برای من ششصد درخت انجیر و سیصد درخت بادام ارزیابی کرده و مبلغ هنگفتی مالیات تعیین کرده بودند. ناچار به رئیس دارائی محل مراجعه و اعتراض کردم و گفتم اگر درخت انجیر و پنج درخت بادام در ملک من بود همه ارزیابیهای ممیزین را قبول دارم رئیس دارائی محل که باور نمیکرد ممیزین مالیاتی چنین برآوردی کرده باشند شخصا ببازدید محل آمد و تأیید کرد که بی انصافی شده و ادعای من صحت دارد و از پرداخت مالیات معاف شدم ، اما آیا بجا نیست که وزارت دارائی به ممیزین خود دستور توجه بیشتری بدهد.

«دنیای جدید»

بزودی برنامه پانزده ساله ای را که برای پیشبرد ورزش سوار کاری طرح کرده در اختیار عموم بگذارد.

بر اساس این برنامه چهار مرکز سوار کاری در تهران ساخته خواهد شد تا این ورزش در اختیار مردم قرار گیرد.

یکی از برنامه ها صدور شناسنامه برای اسبهای ایرانی است . برای اینکه اصالت اسب ایران حفظ شود با اینکه ورود اسبهای خارجی مجاز خواهد بود از زاد و ولد آن ها جلوگیری خواهد شد.

«فرمان»

● تعداد گداها در تهران زیاد شده است و متأسفانه روز بروز نیز هجوم این قبیل افرادی موزی و مزاحم در خیابانها و معابر زیادتر میشود و بوسایل مختلف موجبات اذاء و آزار مردم را چه سواره و چه پیاده و چه برای سکنه منازل فراهم میآورند. در سال جاری بهیچوجه آثار و علائم فعالیتهایی که دلیل بر جلوگیری از چنین مزاحمت های مکرر و مداوم باشد از جانب هیچ سازمان مسئولی عملاً مشاهده نشده است .

«خراسان»

● توافق وزارت دارائی با سازمان نظام پزشکی ایران و درجه بندی مالیاتی پزشکان ، از کارهای ضروری بود و حداکثر مالیات سال يك پزشك ۳ هزار تومان است.

«دیپلمات»

● کارشناسان نفتی نظر داده اند که از چاههای نفت شرکت نفت ایران و پان امریکن «ایپاک» در فلات قاره خلیج فارس میتوان روزانه تا يك میلیون بشکه استخراج کرد .

شنیده شد شرکت ایپاک از مجموع ۳۴ حلقه چاه خود در حوزه قرارداد که تماماً در فلات قاره خلیج فارس قرار دارد ، فعلاً از ۱۹ حلقه آنها

● طبق اظهارات مقامات وزارت راه برای احداث جاده هراز معادل ۳۷۰ میلیون تومان خرج شده است که سبب و پنجاه میلیون تومان آنرا سازمان برنامه تامین کرده است و با این وصف این جاده در وضعی قرار دارد که امکان استفاده از آن با قبول مخاطرات مرگبار توأم است. مقامات وزارت راه میگویند با چنین هزینه‌ای امکان ندارد که از این جاده صرف نظر شود. بهمین جهت رئیس سازمان زمین شناسی کشور از طرف وزارت راه مامور مطالعه در وضع این جاده شده‌اند.

«پرچم خاورمیانه»

● در لایحه پولی و بانکی که اخیراً بتصویب نهائی مجلس رسید و بدولت ابلاغ شد شرایط تازه‌ای برای تأسیس بانک در ایران پیش بینی شد و بانکهای موجود نیز مکلف شدند ظرف یکسال خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. شنیده شد بموجب این تصویب نامه تأسیس بانک در ایران موکول بتصویب اساسنامه آن بوسیله شورای پول و اعتبار صدور اجازه از طرف بانک مرکزی ایران شناخته شد و تأسیس بانکهای خارجی و موسسات اعتباری غیر بانکی خارجی فقط با تصویب مجلسین معتبر خواهد بود.

«فریاد خوزستان»

● يك شرکت آلمانی و شرکت آمریکائی توأم با پیشنهادی که تسلیم ایران نموده‌اند در تأسیس يك پالایشگاه مشترك در شهر ری مشارکت خواهند نمود - این پالایشگاه مدرن میتواند در سال ۵ میلیون تن نفت تصفیه نماید و آمریکا و آلمان آماده هستند مواد نفتی تولیدی این پالایشگاه را خریداری و صادر نمایند.

«مرد مبارز»

اولین اتومبیل در ایران - اولین تصادف اتومبیل در ایران و ... کشتار جاده هراز

تأسیسات امسال بخصوص چهارماهه اول امسال، تصادفات و سوانح نقلیه که اکثراً منجر به قتل شد در واقع پیداد کرد و صدی ۹۵ این تصادفات منجر به قتل هم در جاده‌ها بخصوص جاده هراز روی داد. تا این اواخر طبق آمارهایی که هر سال به دست می‌آمد ایران با وجودی که رانندگان در این کشور از نظر زیر پا نهادن نظم و مقررات رانندگی شهره آفاقند تعداد تصادفات اتومبیلها و عسده مقتولین سوانح رانندگی چندان زیاد نبود و قابل مقایسه با کشورهای دیگر هم نبوده است و اما آمار چند ماه اخیر وضع را تغییر داد و تصادفات منجر به قتل در ایران به حد اکثر خود رسید. باید دانست اولین تصادف رانندگی منجر به قتل در سال ۱۳۰۷ شمسی (۴۴ سال قبل) در شهر تهران روی داد که درویش خان یکی از بزرگترین نوازندگان تار مقتول شد. اولین اتومبیل هم در سال ۱۹۰۶ میلادی مطابق با سال ۱۲۸۵ شمسی (۶۶ سال قبل) بایران وارد شد که متعلق به مظفرالدین شاه قاجار بود.

بیشتر بپازار های جهانی تلقی میکنند.

«فرمان»

● گفته می‌شود در لایحه اصلاحی جدیدی که آماده شده است برای ساختمان‌هایی که بطور دسته جمعی مورد استفاده قرار می‌گیرند معافیت هائی که بطور دسته جمعی مورد استفاده قرار می‌گیرند معافیت‌های ۱۰ ساله در نظر گرفته شده و سازندگان این بناها از پرداخت عوارض و مالیاتهای سالیانه معاف خواهند شد.

«مرد مبارز»

● محافل اقتصادی اعتقاد دارند در مذاکرات مسکو در کنار بحث درباره امور بازرگانی و اقتصادی و رسیدگی بطرحهای مهم مورد توجه دو کشور، در زمینه همکاری‌های اقتصادی و فنی در ۱۵ سال آینده نیز بحث و تبادل نظر خواهد شد.

هیئت اقتصادی ایران در این مذاکرات خواهد کوشید حجم مبادلات بازرگانی باز هم افزایش یابد.

«اراده آذربایجان»

بود زیرا هم نوشتن آنها آسان میگردد و هم درک آن موجب راحتی نوآموزان خواهد بود.

از قرار معلوم این نظرات با يك رای مخالف از مجموع آراء مردود شناخته شده است.

«نفت خاک»

اقتصادی - نفتی - عمرانی

● در محافل پایتخت گفته میشود زمینه همواری که برای گسترش روابط تجاری و اقتصادی ایران و بلغار وجود دارد سبب شد، تا در برنامه اقامت وزیر امور خارجه ایران در آن کشور ۲ روز برای مذاکرات و ۳ روز برای بازدید از نقاط مختلف بلغارستان منظور شود. این محافل هم چنین برای توقف کوتاه وزیر امور خارجه در آن و مذاکراتی که با برخی از مقامات آن کشور انجام داد اهمیت خاص قائلند و آنرا نیز قسمتی از تلاش کلی تهران برای توسعه روابط اقتصادی خود با کشورهای مختلف بمنظور دسترسی



الملك يبقی مع الكفر ولا يبقی مع الظلم !

نمیدانم هفته گذشته نامه آن‌مرد محترم را که از طرز کار و نوع رفتار کارمندان یکی از ادارات شهرداری تا سرحد عصیان عاصی و عصبانی‌شده بود تحت عنوان : «اینطور مردم را عاصی و عصبانی میکنن» خوانده‌اید بازه ؟

او در آغاز نامه شکواییه‌اش نوشته بود : «نمیدانم از دست این دستگاه‌های اداری بدتر از سرطان که «حکومت کارمندان» باشد ، یکجا و چه کسی پناه ببرم» و سرانجام در پایان آن از فرط درماندگی و فشار نوشته بود :

«بولای علی من در ظرف روزهای آینده خود را از همه قیود رها خواهم ساخت و شخصا انتقام روزها و ساعات دوندگی و ظلم بیجائی که بر من وارد شده ولو بصورت ایراد ضرب و جرح از یکی از این بی‌وجدانها خواهم گرفت!»

لا بد شما هم مانند خیلی‌ها تاکنون ، خاصه بعد از انتشار این نامه شکوه‌آمیز و شکایت‌هایی نظیر آن خیال کرده‌اید بدترین ادارات ما ، ادارات و دستگاه‌هاییست که بیشتر از همه روش کار و رفتار کارمندان در مطبوعات مورد ایراد و اعتراض مردم است نظیر ادارات شهرداری

منهای شخص شهردار ، و شرکت واحد اتوبوسرانی و برق منطقه‌ای بعلاوه مدیران عاملشان ، و حال آن که این اشتباه محض است و چنین نیست . بدترین ادارات ما که ناراضی‌تراش‌ترین نوع کارمندان در آنها لانه کرده‌اند اینها نیست ، سازمان بیمه اجتماعی است که از آن کوچکترین شکایت در هیچ جا دیده و خوانده نمیشود .

برای این که دستگاه‌های نوع اول هرچه باشد بر اثر انتشار شکایات در مطبوعات و ناراضائی مردم از کارشان ممکن است روزی مورد بازرسی قرار گرفته تعقیب شوند و اگر هم بازرسی نشوند عده بیشتری از کارمندان آنها که افرادی باوجدان و مقید بحفظ آبروی خود و دیگران میباشند و بحمداله همه جا در اکثریت هم هستند بخاطر آبروی خودشان هم شده ممکن است وظیفه خود را انجام دهند ، ولی دستگاه اخیر که با وجود خرابی و فساد کوچکترین شکایت و انتقادی از آنها هیچوقت در هیچ‌جا منتشر نشده و نمیشود . مانند کسانی که به آئینه و معاینه دسترسی نداشته باشند هرگز سر و موی ژولیده و روی سیاه و کثیف خود را نمی‌بینند و از پیشرفت بیماری سرطان مردم آزاری در وجود

خویش بی‌اطلاع میمانند ، تا این که وقتی ناگهان چشمشان به آئینه و نتیجه معاینه میافتد از فرط کراحت و زور عصبانیت وحشت‌زده آینه را میشکند و یا بر اثر پیشرفت سرطان در وجودشان ناگهان از پای درمی‌آیند . یکی از آن آئینه‌ها و معاینه‌ها انتقادی بود که ما در شماره ۸۶ خواندنیها از سازمان بیمه‌های اجتماعی کردیم ، آنهم از دستگاه وصول تنهای آن.

شدت فساد در این دستگاه و پیشرفت سرطان‌آسای خرابی در وجود آن طوری است که مسئولان امر بی‌در نظر گرفتن این که هرچه باشد بالاخره يك اداره دولتی و جزئی از دستگاه حکومت هستند ناشیانه و از روی غرض فقط ، آنهم با سوء استفاده از امکانات دولت بکارها و اقداماتی دست می‌زنند که آئینه شکستن سهل است ، جنایت هم غلام است آنرا و با خرابکاری و بمب‌گذاری در مسکن و محل کار مردم فرقی ندارد و آن زورگویی توأم با حق‌کشی نسبت به افراد و موسسات و عاصی و عصبانی کردن عمدی و بدون لزوم آنها تا سرحد عصیان و طغیان میباشد .

اگر فلان کارمند شهرداری يك فرد عادی و معمولی را عاصی میکند بصورت کارد بجان خود و دیگران

میاندازد . کارشناس ناراضی‌تراش بیمه‌های اجتماعی در راس اداره وصول ، خوب میدانند با کی چکار کند ، مانند سوهان برنده را تیز میکند تا با یک کرشمه و کار **بظاهر** قانونی و حقوقی و اداری و درحقیقت خلاف و روی غرض شخصی چند کار کرده باشد.

او در راه ناراضی کردن افراد و موسسات نبوغ به خرج داده به جای شکستن خشت و کلوخ سنک و شیشه را میشکند ، شیشه هم که حالش معلوم است ، جو بیشتر شکندتیزتر شود !

و با شکستن حرمت مطبوعات انتقادی ، مردم بیشتری از وضع ادارات دولتی و چگونگی پیشرفت کار انقلاب اداری و اوضاع واحوال کشور ناراضی شوند و این آرزویی است که باید بگور ببرند .

راستی مگر ممکن است یک اداره دولتی ، قدرت و امکانات اجرائی دولت را که خواست ملت است و به صورت قانون و آئین‌نامه دراختیار آنها گذاشته‌شده درامور شخصی و اغراض خصوصی بکار ببرد ؟! آنها در عصر انقلاب شاه و مردم و وجود بازرسی شاهنشاهی ، با **زبان مردم** که ما باشیم میخواهند اینکار را بکنند .

دستگاه وصول فلان اداره و مامور اجرای آن ، ماشین مخصوص خدمت و یا دستگاه تلفن اداری و سکرتر آن نیست که استفاده اختصاصی از آنها با وجود ممنوع بودن برای بعضی‌ها مجاز باشد این وسائل جزئی از اموال عمومی و نیروی دولت و بمنزله دم شیر است به‌بازی نمیتوان گرفت.

هم‌اکنون برك اخطار اجرائیه‌ای به مبلغ دو میلیون و چهارصد و چهل و یک هزار و پانصد و سی و یکریال در برابر من است که فقط دو سه روز برای پرداخت آن مهلت هست و اگر نپردازیم دومین مقاله را باید از زندان ثبت برایتان بنویسیم . زندانی که از چند نظر هم‌اکنون هم هست منتها خرج آن بگردن خودمان می‌باشد.

شاید مقدر چنین باشد کسی که از درآمد شخصی و به شکرانه‌پیشامد تاجگذاری ده‌ها زندانی بدهکار را آزاد کرده ، خودش بی‌آنکه بدهکار باشد از پرتو حسن اجرای انقلاب اداری و وجود حکومت کارمندان بزدان‌پرود! شما خیال میکنید این اجرائیه بابت چیست و طلبکار آن کیست؟ بابت چک است ؟ سفته است ؟ یا وام و قرض‌الحسنه ؟ یا پول ملك و مستغل و کالاست که پرداخت نشده و یا مال یتیم و صغیر است که خورده شده؟

به خدا هیچکدام و اصولا پول نیست ، زور است ، آنها زوری ناحق و ناروا که خدا عاقبت آنها را به خیر کند . چون ما کسی نیستیم که زیر بار زور برویم ، اگر برویم مثل این است که همه شماها رفته‌اید.

این مبلغ را اداره وصول سازمان بیمه‌های اجتماعی بصورت عکس‌العمل و بجبران مقاله انتقادی ما در شماره ۸۶ مورد مطالبه قرار داده آنها نه بابت اصل طلب که با وجود **واهی** بودن دوبار آنها گرفته بلکه بابت‌زبان دیرکرد! و **جریمه تاخیر!** آنها از سال ۱۳۲۷ مربوط به ۱۴ سال

پیش تا تاریخ انتشار آن مقاله !

دایره وصول آن سازمان بسا صدور این اجرائیه آنها درست بعد از انتشار نوشته ما ثابت کرد که واقعا گل هم برای گرفتن در یک‌چنین اداراتی بایک‌چنین کارمندانی کم‌است و باید در آنها را سیمان گرفت ! فعلا من نمیتوانم بگویم عکس‌العمل من در برابر این زورگویی زیاده از حد آنها بجرم حق‌گویی بسود مملکت و مردم چیست ، و چه **خواهم کرد** ، همینقدر بدانید که اگر صد میلیارد هم موجود داشته باشم نباید زیر بار زور بروم که **زیر بار زور رفتن خود بدترین نوع کمک به زورگو** می‌باشد . اگر مظلوم وجود نداشته باشد ، ظالم معنی ندارد که گفته‌اند :

مشت‌زن پیدا نشد ، تا مشت‌خور پیدا نشد !

یکجا پول بیمه بدهیم و یکجا خرج معالجه کارگر در سایر جاها ، صدایمان هم درنیاید وگرنه بلافاصله اخطاریه دو میلیون ریالی برایمان می‌فرستند . بعنوان زبان‌دیرکرد! که زبان گوش‌نکردن بحرف ناحساب باشد و دلمان هم باین خوش است که مجله چاپ میکنیم و عقده از دلها بساز مینماییم !

بگذار این عقده‌ها همچنان رویهم و مترکم بماند و بماند تا بترکد ، وقتی همه رفتند ، ما هم **روی همه!** نکنید ، بخدا بد میکنید ، نه با ما که با نفس خود و با مملکت می‌کنید ، این ستم محض و زور خالص است و مملکت با کفر ممکن است بماند

ولی هیچ کشوری با ظلم پایدار نمانده است . **الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم.**

مبادا خیال کنید در این مورد تن ما از مبلغ و مقدار میلرزد و این لرزش و لغزش و سوزشی که در قلم می‌بینید بخاطر آن میباشد . حاشا که ما چنین باشیم . ما دریادلیم و بارها زبانهای بزرگتر و بیشتر را در راد همین خواندنیها و نوشته‌های بسود مملکت و مردم آن دیده و داده‌ایم که تازه‌ترین آنها درست ده برابر این مبلغ یعنی ۲۰ میلیون ریال طی دو سال زبان خالص بود و این غیر از عدم النفع است . ما غرقیم و آدم مغروق از خیس شدن نمی‌ترسد . وقتی انسان غرق بود و شنا هم ندانست باکی از غرق شدن دیگران حتی ناجی خودش هم ندارد .

بنابراین در اینجا بحث بر سر مبلغ و مقدار نیست صحبت از نفس عمل است که ستم محض و زور مطلق و غرض خالص و بدی کامل میباشد که باید با آن مبارزه کرد .

این نظر من مسئولیت آنها که بدی میکنند بیشتر متوجه مردم است که اجازه بدی به آنان داده‌اند زیرا ملت نباید نسبت به اعمال مسئولان کار بیطرف و ساکت بماند بلکه اگر دید دولتها حقوق او را پایمال کرده و قوانین را نقض مینمایند باید قیام کند و بزماداران اجازه ندهد که بحدود و حقوق وی تجاوز کنند(۱) .

راستی دنیا وقتی بفهمد شما در برابر يك انتقاد ، آنهم درست و منطقی و از يك دستگاه اداری يك چنین عکس العمل مکارانه و ناجوانمردانه ،

آنهم بشام قانون و بعنوان حکومت آنهم نسبت بمطبوعات نشان میدهید بشما چه خواهد گفت ، و جواب تاریخ را چه میدهید ؟

گیرم تمام وسائل کار و زندگی ما و مشتی کارگر زحمت‌کش و قلمزن حرفه‌ای را گرفته روی میلیاردها پول بی خیر و برکت سازمان اضافه کردید . با آن میلیاردها اخذ بحق چه کرده و چه گلی بسر کارگر و کارفرما زده‌اید که با این شندر قاز **اخذ بناحق** بزنید ؟

اگر اینطور نیست چرا در راه‌فاد کارگران بجای درمانگاه و بیمارستان پشت سر هم درهر شهر و استان شعبه بانک رفاه باز می‌کنید .

پول قمار از آنرو برکت ندارد که از روی رضا نیست ، وای بر شما که میخواهید پول مفت آنهم بزور و در منتهای نارضائی بگیرید . يك چنین جرمه‌ای بفرض اینکه باشد و وصول هم بشود مانند :

**می ، اندر جسام زر ، در دست ترسا
حرام اندر حرام اندر حرام است !**

آخر ، بیهوده سخن مکر ممکن است باین درازی و سوزناکی باشد . چرا باید در چنین مواردی در سرتاسر مملکت يك گوش شنوا و چشم‌بینا برای رسیدگی بکار و شکایت مردم نباشد که ما ناچار شویم صفحات مطبوعات را با طرح آن آلوده کنیم و آنها قوانین و مقررات و وسائل دولت را ! متأسفانه بعضی از موسسات دولتی و اعضای حکومت کارمندان ، درست مانند افراد و حتی بچه‌ها ، با ارباب رجوع لج میکنند ، کینه می‌ورزند ، و عکس العمل نشان میدهند ، آنهم عکس العملی بچه‌گانه !

یکی نیست بپرسد تو که بابت ۳۶ هزار تومان طلب واهی از ۱۴ سال پیش دویست و چهل و چند هزار تومان جریمه تاخیر و زبان‌دیرکرد مطالبه میکنی ، چرا چند سال پیش که برای بار نخست اصلش را وصول کردی و یاهمین چندماه پیش که برای دومین بار دوباره همان پول را گرفتی مطالبه نکردی ؟

شمارا بخدا خنده دار و در عین حال گریه‌آور نیست که يك اداره رسمی دولتی پولی را یکبار بناحق بموجب قبض‌های از شماره ۲۰۰۳ تا ۲۱۳۶ در شش سال قبل گرفته و بحساب نیاورده و بار دیگر هم در چند ماه پیش طی چکهای شماره ۴۴۶۲۳۸ تا ۴۴۶۲۴۲ بانک تهران دریافت کرده و باز مفاسدا حساب و حتی رسید معمولی نداده بابت جریمه و زبان تاخیر تادیه از چهارده سال پیش تا روز انتشار آن مقاله زبان تاخیر در تادیه مطالبه کند ؟ دیگر مردم چگونه میتوانند بپرداخت های بدستگاههای دولتی اعتماد کنند . گویی اینان جز رویه و روش خودشان بهیچ اصل و قانون و ضابطه‌ای پایبند نیستند . اگر بودند چنین نمی‌کردند !

مضحک‌تر آنکه دستگاهی که طی چهارده سال نتوانسته مبلغ سی و شش هزار تومان مورد ادعای خود را بخاطر ناحق بودن آن وصول کند آنهم از موسسه‌ای که تاکنون ده‌برابر آن ، حق بیمه قانونی پرداخت کرده چگونه می‌تواند دویست و چهل هزار تومان آنهم بعنوان جریمه و زبان دیرکرد بدهی تادیه شده وصول کند

کمک نمیدانم ، چرا بیهوده و روی اشتباه بکسی ظلم میکنند که ناچار شوند او را ببخشند ؟

مستخرج از نامه مورخ ۱۳۴۵/۱۲/۲۱ بهمان شخصیت و مقام

محترما بعرض عالی میرساند :
بالاخره بعد از مدتها مطالعه ومشاوره چون بنده زیرباربخشش بیهوده نرفتم آقای خسروانی وزیر کار راهی پیدا کردند که نه سیخ بسوزد و نه کباب، هم آنها طلب موهومشان را گرفته باشند و هم ما از زیر بار این دین موهوم خلاص شده باشیم ...

.... با آنکه اینکار برای ما غیر از ۸۰ هزار تومان خرج مستلزم پرداخت ۱۲۰ هزار ریال هزینه اضافی هم بود معذرا بمدت چند ماه انجام دادیم و قبوض آنها را هم بدستور جناب آقای وزیر کار نزدخودشان فرستادیم. با آنکه مرتب مثل همیشه می-گویند اینکار تمام است و آقای خواجه نوری رئیس بیمه های اجتماعی ویکی دیگر از معاونان وزارت کار هم شاهدند معذرا نمیدانم چرا مفاصا حساب نمیدهند .

در هر حال چون من این بار بقول ایشان که وزیر مسئول هستند اطمینان کرده ام و اکنون نه تنها طلبی ندارند مبلغی هم بدهکار میباشند ولی از آنجا که دنیا هزار جور زیر و رو دارد، شایدایشان فردا از وزارت افتدند و یا با بنده سر قوز ، در اینصورت تکلیف چیست ، آیا باید وراثت بنده جواب اداره وصول حرف حساب سرش نشو بیمه ها را بدهند، سازمانیکه ، حکمش ولو غلط باشد ، نه استیفاء دارد نه تمیز ؟

من از بس خود را مرهون آقائی و انسانیت نخست وزیر میدانم ،

عاصی و عصبانی شده هدیان می - گوئیم و یا خدای نکرده باین و آن بهتان میزنیم در اینجا چند سطر از نامه ای را که در همان اوقات (۶ سال پیش) خطاب بیک شخصیت عالیرتبه مملکتی که بعد از نخست وزیرمهمترین مقام را دارد ، با معذرت ازخودشان، بی آنکه از ایشان نامی ببریم در اینجا میآوریم ، خدا خودش که میداند، تا مردم هم بدانند.

کرا ، نه خیانت بود، نه گناه نگوید بجزر است بپادشاه

مستخرج از نامه ۱۳۴۵/۱۲/۱۹

محترما بعرض عالی میرساند
چندی پیش از طرف سازمان بیمه های اجتماعی مطالبه مبلغی در حدود ۳۶ هزار تومان حق بیمه کارگرانی کردند که نه کارش در چاپخانه خواندنیها وجود داشت و نه کارگرش .

ما چون یقین داشتیم چنین ناروایی غیر ممکن است آنرا جدی نگرفتیم . تا اینکه چندی بعد بجای مبلغ نامبرده مطالعه مبلغی در حدود هفتاد هزار تومان کردند.

با آنکه چاپخانه خواندنیها کارش منحصر بچاپ خواندنیها میباشد، طی چندسال چندبار بنده خودم باتفاق متصدی چاپخانه در اطاق وزیر کار کمیسیون ردیم ، سرانجام عزا عزائی بود که مرده شوی را گریه گرفت ، خود وزیربا مشاهده سوابق پرونده تصدیق کردند که خواندنیها ظلم شده و برایش پرونده سازی کرده اند و چون بقول خودشان حکم محکومیت ولو بنا حق صادر شده ، برای جبران آن در نظر گرفته اند بهمان اندازه کار بخواندنیها و چاپخانه آن بدهند.

اولا
در ثانی بنده خود را مستحق

مگر اینکه بزور متوسل شود و ما هم گفتیم در برابر هرچه تسلیم بشویم در برابر زور نخواهیم شد .

من آنقدر که از عمل اجرایی ثبت در شگفت ماندم از کار آن ندانم- کاران که نابکاری کارشان می باشد تعجب نکردم . مرده را که بخواهند دفن کنند عمله موتی تا گواهی رسمی پزشکی قانونی را نبینند اینکار را نمی کنند شما چگونه میخواهید زنده را دفن کنید آنهم زنده ای که گواهی رسمی بانک مبنی بر پرداخت چک و شماره های آنها را در دست دارد و چند ماه پیش طی نامه کتبا بخود اجرای ثبت هم داده شده نادیده می گیرد و در مقابل نص باین صراحت به فتوا قناعت می کند.

حیف نیست اداره ای که خود جزئی از دستگاه دادگستری و ضابط آن می باشد چشم بسته دستگاه اجرایی خود را در اختیار هر مغرض عقده دار بگذارد .

آخر آن وزیرکار ومدیرکل ورئیس که این پرونده طی چند سال از زیر دست آنها گذشته تا بصورت ارث و اکنون گروگان و در واقع دیش بدست شما رسیده ، هنوز نمرده اند و زنده اند ، بسیاری از آنها باما و خواندنیها مخالف هستند ولی وجدانی بیدار و عقلی سلیم دارند ، در این صورت چرا سوابق کار و نظر آنها را یک قلم کنار گذاشته ، خود دستگاہی را ملعبه فلان کارمند تازه بدوران رسیده کرده اید ؟

ما وقتی می گوئیم :
«شاهد داریم ، آنهم شهودی عادل و معتبر و صاحب منصب و مقام ازوزیر و نخست وزیر گرفته تا آستان مبارک شاهنشاه» برای اینکه خیال نکند ما چون

صنعت بیمار بخاطر صرفه جوئی های بی مورد

میدانیم که در دنیای امروز، برای سرمایه گذاری در هر امری، بحث ها و بررسیهایی آغاز میشود و کارشناسان و خبرگان بمشاوره و تبادل نظر میپردازند، تا بهترین راه و بهترین برنامه را که از هرگونه عارضه بعدی میرا باشد پیاده کنند. ولی متأسفانه در ایران بخش خصوصی در امر سرمایه گذاری در صنعت، بررسی و مشاوره ابتدائی که باعث نابود کردن گرفتاری های بعدی میشود و همین بررسیها يك صنعت سالم که برپایه سلامت و صحت استوار است، تحویل سرمایه گذار میدهد، چندان رغبتی نشان نمیدهد و آنرا امری بیهوده میپندارد. در حالیکه ثمر بخشی صنعت چه برای سرمایه گذار و چه برای مردم و دولت، هنگامی حاصل میشود که سرمایه گذار، اصول اولیه ایجاد صنعت را که در اثر همین مشاورات و بررسیها بآن آگاهی مییابد، رعایت کند و اجرای آنرا از واجبات حفظ سرمایه و صنعت بداند.

اگر بگوئیم که اکثر صنایع ایران در بخش خصوصی، بخاطر بکار بستن همین اصول اولیه، بیمار هستند سخنی بگراف نگفته ایم، و اگر موقعیت های گوناگون صنایع پراکنده را بدقت بنگریم خواهیم دید که اکثر این صنایع بدون بررسی و مطالعه ابتدائی کارخانه های خود را دایر کرده اند و حتی کوچکترین توجهی بجای مناسب - نکات فنی - تابش نور - صدای داخل کارگاه و کارخانه - وضع تهویه و رساندن سریع و صحیح آب برای سلامت صنعت خود نداشته اند و به همین دلیل است که روز بروز بامشکلات متعدد روبرو میشوند در حالیکه مصاحت حفاظت از سرمایه و رونق صنعت خود ایجاب می - کرد که اینگونه صرفه جوئیها، مردود شمرده شود و سرمایه گذار برای يك صرفه جوئی کوچک، منافع و مصاحت خود و جامعه را فدا نکند. و باز میدانیم که رعایت نکردن همین عوامل باعث میشود که مقداری از وقت و انرژی و سرمایه از بین برود و آنطور که باید و شاید صنعت در راه صحیح و پیشرفت سریع قرار نگیرد.

اینها که بر شمرده شد نمونه های کوچکیست از بیماری صنعت که اگر در آینده برای حل همین مسائل بظاهر کوچک دقت نشود، صنعت آنطور که دلخواه مجریان این برنامه است پیش نخواهد رفت. پس چه بهتر که افراد وابسته ببخش خصوصی و باصلاح صاحبان صنایع ضوابطی را که برای ایجاد کارخانه طرح مورد نظر قرار گرفته دقیقاً بخاطر داشته و مسلم بدانند که تنها با اجرای این ضوابط است که صنایع نوپا میتوانند برای سالیهای سال دوام و قوام داشته باشند.

«اراده آذربایجان»

خجالت میکشم از ایشان درخواستی بکنم ولو حق خود را. باین مناسبت و بمنظور یادداشت فقط بجانبالی که از جریان قضایا و گزارش شرفعرض قبلی اطلاع داربد خواستم یادآوری کرده باشم که اگر در سال آینده زنده نبودیم شاهد داشته باشم.

۱۳۴۵هـ - ع. امیرانی

بطوریکه ملاحظه میفرمائید تا شش سال بعد هم زنده ماندم، شاهد هم بحمداله زنده و سالم و در همان پست مهم بخدمتگزاری شاهنشاه و مملکت مشغول است پیش بینی ما درست از آب درآمد و سك همچنان عوم میکند. بدیهی است در هر دستگاهی افراد خوب و بد و میانه و مافوق خوب و ماتحت بدهست. این اجتناب ناپذیر است و اتفاقاً در همین وزارت کار و بیمه های اجتماعی اکثریت با خوبهاست ولی اختیار اجرایی کار را که نتیجه کار باشد و یا اختیار همه کارمندان را که بدست بدان نباید بدهند؟

این قبیل بدکاران تنها بر ما یادگران ستم نمیکنند، بر صداقت و درستی و شهامت و انسانیت و حق و آزادی و خدمتگذاری به شاه و مملکت هم ستم میکنند:

ستم رفت بردانش و هوش ورای برآئین و ایمان و حکم خدای بر آزادی و حق و قانون و عقل بعلم و بعدل و به برهان و نقل بر آزاده مردان پاکیزه رای بر آنکه «شه راست در دیده جای»

بملك و بملت بناموس و جاه بذات همایونت ای پادشاه

خدایا، زناپاك رایان، بسپای شه و کشور و مردم يساك رای

مطبوعات سطح بالا

و دشواریهای موجود در سر راه آنها

این نوشته حاصل گفت و شنودی است که مجله پست ایران با آقای دکتر محمود عنایت مدیر و سردبیر مجله ماهانه نگین بمناسبت آغاز هشتمین سال انتشار آن بعمل آورده است.

مجله نگین که خود از نشریات سودمند و آموزنده و در سطح بالاست برای خوانندگان ما آشناست و چون در این نوشته نظرات دکتر عنایت مانند همه نوشته‌هایشان دلنشین و منطبق با واقعیت است، خلاصه بسیار اندکی از آنرا در اینجا آورده توفیق ایشان و علاقمندان بمطبوعات سطح بالا را از خداوند متعال خواستاریم.

اعتراض آمیز باشند، نه اینکه مورد پسند و مقبول نخواهند بود بلکه گرفتار بی اعتنائی و کمبود تیراژ میشوند.

البته این را هم باید بگویم که لزومی ندارد، انتقادات و اعتراضات، اعمال و حوادثی را هم موجب باشد چون نویسندگانی که صلاحیت و آگاهی طرح مطالب انتقادی و اعتراض آمیز را برای نشریات سطح بالا دارند، آشوبگر و تحریک کننده نیستند و حتما اکثریت خوانندگان مطالب این نویسندگان نیز، فهیم و منطقی هستند که مانند تمام انسانهای شایسته، برای یافتن و ساختن امکانات زندگی بهتر، مطالب انتقادی را جستجو میکنند و اعتراض سالم و موثر را، لازمه زندگی هر انسان و جامعه متمدنی میدانند.

متأسفانه سابقا بقدری در اینموارد، حساسیت داشتند که موقع بررسی مطالب نشریات، کلمه جوان یا دانشجو را، حذف میکردند و البته من هنوز نفهمیده‌ام باین ترتیب، جلوی چه خطراتی، گرفته شده در حالیکه مرتباً درباره جوانها، بحث و مذاکره و برنامه داشته و برای ازدیاد علاقه دانشجویان و تکمیل و توسعه تشکیلات دانشجویی، کوشش و اقدام کرده‌اند.

دست اندرکاران نشریات سطح بالا با همه ناراحتیها و مشکلات، از دو طرف قضیه، گرفتاری داشته‌اند و بقول مثل معروف هم چوب را خورده‌اند، هم پیاز را!

«افراد ذیصلاح و علاقمند به انجام کارهای خوب و اصولی، در هر شرایط و بر اساس احساس مسئولیت انسانی، از خدمت باز نمیمانند حتی اگر با وجود افکار و خدمات صادقانه‌ایکه با اشکالات و موانع بسیار مواجه است، دچار بدبینی و سوء تفاهم بعضی از مردم نیز باشند».

شایسته است در اینجا یادآوری کنم که با تمام تبلیغات سوء افراد و عوامل مغرض در مورد وابستگی و یا جیره خواری دست اندرکاران نشریات سطح بالا، موانع و محدودیت‌های بسیار وجود داشته و از آن جمله اینک:

سالها اجازه نمیدادند راجع به جوانان حتی یک کلمه، چاپ کنیم، در حالیکه بیشتر خوانندگان مجلات جوانها هستند که در هر حال و در همه جای دنیا، تشنه شنیدن و خواندن و گفتن مطالب انتقادی و اعتراض آمیز هستند.

اگر هر نشریه آنهم نشریه‌های اصولی و جدی، ناقد مطالب انتقادی و

بعات همین محدودیتها که مدتی خیلی شدید و زیاد بود، مردم به نشریات سطح بالا، بی اعتنا و بی علاقه شدند مخصوصا که بعضی عوامل مغرض هم مرتباً در اینمورد تبلیغات سوء میکردند.

بنا بسوابق در زمانی، آنقدر برای مجله نگین و حتما بعضی نشریات دیگر، ایجاد محدودیت و مانع کرده بودند که اجبارا بیشتر صفحات مجله نگین با مسائل هنری و بخصوص سینمایی سیاه و پر میشد!

طبیعی است وقتی که علاقمندان بحث‌های اصولی و انتقادی، در چند شماره مجله نگین فقط با مطالب هنری و سینمایی مواجه شوند، ناراحت و عصبانی و در نتیجه بی اعتماد و بی اعتنا میشوند.

یکروز در محفلی به یکی از افراد و عواملی که از نادانی برای نشریات سطح بالا، ایجاد محدودیت میکرد (که البته نتایج سوء افکار و برنامه‌های غلط او و همگامانش، خیلی زود و بطرز ناراحت کننده‌ای آشکار شد) گفتم «چرا شما اینقدر سعی و کوشش میکنید، مطالب نشریات در ایران، سطحی، سبکی و حادثهای باشد؟!»، او مثلا خیلی فاضلانه و دندان شکن، جواب داد «حتما هر خانه احتیاج به مستراح و حتی مستراحهای متعدد دارد مخصوصا که تعداد ساکنین آن خانه‌ها زیاد و اکثرا هم از نادانی، در چنان وضعی باشند که مستراح بیشتر از هر چیز و هر جا، برای آنها ضروری و مهم باشد».

کتابی از مدرسه و کتابی از دانشگاه!

نسل جوان را اینطور تربیت می کنند!؟

مقصود از چه سری چه دمی عجب پائی چیست ، چطور میشود گفت رنگ سیاه قشنگ است در صورتیکه بچه ها خیلی خوب درك و حس میکنند و معتقدند که سبز و قرمز و خیلی رنگهای دیگر بهتر از سیاهند ، بالاتر از سیاهی چه معنی دارد؟ اگر پرسید چرا در کتاب درسی کلاغ سیاه نیست و دو سه رنگ است بگوئیم ضرورت شعری است یا ضرورت هنری؟

کدام بچه هشت نه ساله این نکات را درك میکند ؟

ما میگوئیم کلاغ سیاه است ولی در کتاب و کنار شعرمان کلاغ سیاه نیست آبی و بنفش و رنگ دیگر است بچه ای که میبیند هرچه می گوئیم غیر از آنست که می بیند و غیر از آن طور است که او می فهمد چه فکر میکند ؟

آیا باید یاد داد که کودک حقه بزند و لقمه را از دهان این و آن بگیرد؟ باید گفت مردم متعلق بسا دروغ و چاپلوسی موفق میشوند ؟ در این حکایت کلاغ موفق است یا روباه ؟

عامل موفقیت روباه چیست؟ غیر از حيله و خدعه و دروغ و تملق است؟ نتیجه اخلاقی و اثر تربیتی این حکایت که با حذف قسمت موثر از افسانه اصلی بیگانگان مونتاژ کرده ایم چیست ؟

ممکن است حکایت و افسانه برای آدم بزرگ مفید باشد ولی به کودکان باید حقایق را برهنه و روشن و مطالب را واضح و قاطع بی آرایش و

و زرد است . در اصل افسانه لافونتنین روباه به کلاغ میگوید که ما از جیب و بخرج کسانی که تملق را دوست دارند و چاپلوسی را خریدارند زندگی می کنیم ولی در شعر اینطور نتیجه گیری نشده و این قسمت اساسی و هدف اصلی داستان نویسی حذف گردیده است مثل اینکه از آخر عبارت لا اله الا الله نیمه دوم یعنی الا الله را حذف کنیم و ثواب را به گناه تبدیل کنیم . معلوم نیست این شعر را برای

بنده گفته اند یا برای بنده زاده ؟ بچه هفت هشت ساله چه چیز از این افسانه می فهمد ؟ زاغک یعنی چه ؟

چرا کلاغ را زاغک گفته اند ؟ به دهن برگرفت یعنی چه ؟ چطور کلاغ يك قالب پنیر را برداشت و پرید ؟ روبه پر فریب و حیلست ساز چیست؟ چرا روباه را روبه بگوئیم ؟ پر فریب چه معنی دارد ؟ اساسا فریب چیست؟ حيله چرا حیلست شده ؟ خود حيله چه معنی دارد ؟

معلم چگونه اختلاف و چگونگی نظم و نثر را برای طفل توضیح بدهد و ضرورت شعری را بیان کند و فریب و حيله را تعریف و توصیف کند ؟ اگر شاگرد پرسید چرا زبان شعر غیر از نثر است چه جواب بدهد ؟ روباه چطور حرف میزند ؟ کلاغ چطور زبان روباه را میفهمد اگر به بچه ها بگوئیم اینها دروغ است ، اگر بگوئیم هرچه میخوانید و می شنوید جعلی و ساختگی است در ذهن بچه چه اثری میگذارد؟

کتاب درسی سال دوم دیستان را باز کرده ام صفحات ۷۶ و ۷۷ را می بینم . یکی از افسانه های لافونتن با حذف و تحریف بصورت نظم بکودک تدریس میشود . مطالب شعر با متن نثر افسانه تفاوت بسیار دارد و هدف اصلی نویسنده افسانه که تقبیح تملق و چاپلوسی است حذف و ساقط گردیده قهرمان داستان روباه و عامل موفقیت خدعه و فریب شده است ولی فعلا این زاویه مورد بحث و مطالعه ما نیست . بچه باید این شعر را بخواند برای اینکه به لغات و عبارات و مفاهیم کلمات آشنا شود بچه باید این شعر را حفظ کند و مفهوم آنرا در ذهن خود بگنجاند :

زاغکی قالب پنیری دید
بدهن بر گرفت و زود پرید
بر درختی نشست در راهی
که از آن میگذشت روباهی
روبه پر فریب و حیلست ساز
رفت پای درخت و کرد آواز
گفت بدبه چقدر زیبایی

چه سری چه دمی عجب پائی
پروبال سیاه رنگ و قشنگ
نیست بالاتر از سیاهی رنگ
گرخوش آواز بودی و خوشخوان
نبدی بهتر از تو در مرغان
زاغ میخواست قار قار کند
تا که آوازش آشکار کند
طعمه افتاد و چون دهان بکشد
روبهك جست و طعمه را بر بود

در کتاب بچه ، در کنار این شعر عکس کلاغ سیاه نیست آبی و بنفش

پیرایش و گوشه و کنایه گفت و آنها را با واقعیت و حقیقت روبرو کرد زیرا وقتی در پرده باشد کشف حجاب مشکل میشود.

شما سرکلاس بروید اگر یک شاگرد پیدا کنید که معنای این شعر را درک کرده باشد و از اینکه مفاهیم و مندرجات اخلاقی حکایت مخالف سن و سال بجه است بجای هدایت بطرف اصلاح بسوی معایب و مفسد دلالت نشده باشد.

هر قدر در ساده کردن افسانه جد و جهد کنید باز معانی ادبی آنها از دایره فهم خارج است هر چند زبان شعر و نظم حفظ کردن را آسان می کند فهمیدن را مشکل میسازد و جای وضوح مقصود را به لطف تعبیر می سپارد بالاخص اینکه موضوع حکایت حائز مطلب مفیدی نباشد یا در ذهن اطفال مخالف مقصود مولف اثر بگذارد.

ژان ژاک روسو تدریس افسانه های لافونتن یا به عبارت دیگر اینگونه افسانه ها را برای کودکان مضردانسته و افکاری را که در ساده ترین حکایات آن گنجد است از دایره درک کودک خارج میدانند ولی ما که عادت کرده ایم تفاله دیگران را جمع کنیم شاخ و برگ و رنگ و روی ساخته و پرداخته این و آن را عوض و استعمال کنیم ، ما که حتی برای تعیین نام فامیل یا نام مفازه و موسسه تن به قضا نمی دهیم و حاضر نیستیم چند دقیقه فکر کنیم مطالعه کنیم ، از چند نفر بپرسیم به چند کتاب مراجعه کنیم و در باره تناسب و ارتباط آن دقت کنیم ، ما که تابلو های مراجع و مفازه ها را با تصویب شهرداری بصورت مسخره و نمونه سطحی و سهل انگاری درآورده ایم و با وجود این همه اسامی و لغات فارسی بجای انتخاب اسم مستقل متناسب نام انتخابی دیگران را برمی داریم و با افزایش یك آپاندیس (سعدی نو - حافظ نو - مدرن نو -

شیک نو) روی تابلو ها می نویسیم یا اسامی بی معنی و متناسب خارجی را تقلید و استعمال میکنیم و با پروانه رسمی روی تابلو می نویسیم « کله پاچه کنده » « تخم مرغ روزولت » چه آسانتر از اینکه بجای تفحص و تجسس و دقت و مطالعه و رعایت اصول تعلیم و تربیت و توجه به نتایج ممکن الحصول طرح و بحث و تجزیه و تحلیل یا تبادلر بذهن افسانه لافونتن را تحریف و تقلیب و نارسا و ناقص کنیم و تفاله چیزی را که خود فرانسوی ها برای کودکان فرانسوی نیز مضر دانسته و میدانند وسیله پریشان ساختن افکار و اتلاف وقت این کودکان معصوم میسازیم و تازه خیال می کنیم نوبرش را آورده ایم.

ما که هیچ موضوع و موجودی نزدیک تر از خود آدم به آدم و از خود کودک به کودک نداریم نمیدانم چرا بجای سخن گفتن و عبرت ساختن از عجایب خلقت و وظائف اعضا و خصایص و امتیازات واقعی انسان - به اوهام و خیالات و جعل و تشبیهات و مکرو حیله فرضی و تصویری حیوانات مانند حیله روباه و غفلت کلاغ متوسل میشویم و اگر قرار شد این کار را بکنیم موش و گربه عبید زاکان را می گذاریم سراغ کلاغ و روباه لافونتن میرویم و بیگانه خویش و خویش بیگانه میشویم .

چرا مطالب و عبارات و لغات و کلمات پیرامون مشهودات و واقعیات موجودات شعاع نزدیک انسان و خود کودک و زندگی کودک نباشد .

مثلا چه عیبی داشت که تفکر و تکلم کودک درباره اعضای خودش که کی آفرید ؟ چطور آفرید ؟ چشم برای چیست ؟ بینی برای چیست ؟ چرا مژه سیاهست مژه غیر از زیبایی دید را قوت میدهد و از ورود خاک و خاشاک جلوگیری میکند ، گوش چگونه با ترشح تلخ مانع ورود حشرات است و

چطور بصورت گیرنده ارتعاشات و صدا را جذب میکند و با پیچ و خم مدخل و انحراف مکرر مجرا حتی در خواب عبور مورچه را هم خبر میدهد و با تفکر در این مسائل و مطلب و مراتب حکمت و عظمت و لطف و رحمت و علم و قدرت و عجایب خلقت آفریدگار را در مخیله کودک سازد و بجای تحیر از فریب و حیلت روباه تعجب از حقایق آفرینش قرار گیرد .

جعل حکایت خدغه و فریب روباه مفید تر است یا طرح توجه و تفکر در نباتات ، شکوفه ها و گلها که هر يك برنگی دیگر و هر يك زیبا تر و درختان زینتی و میوه های مصرفی و جمال و صورت و بوهای خوب و بد و نفع و ضرر آنها که یکی شیرین یکی شور یکی ترش یکی سالم را بیمار و دیگری بیمار را علاج میکند . یکی گرم یکی سرد یکی سفت یکی نرم یکی غذای انسان یکی علیق حیوان و یکی دانه مرغان است .

توجه و تفکر کودک و عبارت سازی و جمله پردازی تعلیم و تفهیم لغات و کلمات مربوط به خلقت و سود و زیان جانوران که بعضی میروند برخی می خزند دسته ای می پرند دسته دیگر شنا میکنند و گروهی می چرند ، روی زمین و زیر زمین ، در آب در هوا در هر دو در هر سه و اینکه هر کدام می دانند چه کنند که غذای خود را بدست آورند و بچه های خود را بزرگ کنند و لانه و آشیانه بسازند و هنگام خطر حمله و دفاع کنند .

مثلا مورچه که عاقلانه و بموقع آذوقه زمستان خود را ذخیره میکند و اگر گندم باشد برای اینکه سبز و یا فاسد نشود بدو نیم میکند یا اگر گشنیز باشد بدون خط و خدشه می گذارد یا عنکبوت که با لعاب دهان و رعایت تناسب هندسی خانه میسازد و سرنگون در گوشه ای آویزان میشود تا مگس را که می پرد صید کند و وقتی

مکس را گرفت از رشته های پیش ساخته بر پایش می پیچد تا از فرارش جلوگیری کند و فرصت صید بعدی را داشته باشد .

چرا از حقیقت زندگی که حکومت زور است برایش نمی گوئید که مکس لاجوردی بال در نسیم صبح مستانه پرواز میکند و بدام عنکبوت می افتد ، همان وقتی که عنکبوت مکس را می کشد پرنده ای با منقار قوی صید و صیاد یعنی عنکبوت و مکس را میگیرد و می بلعد و فریاد شادی میکشد هنوز نغمه اش تمام نشده بازی تیز چنک حمله می کند و پرهای خون آلود مرغک را در هوا پخش و پراکنده می کند و بعد از چند دقیقه عقابی خشمگین باز را در چنگال خویش اسیر میکند و هر روز بسیاری از حیوانات برای تغذیه و بقای حیوانات قوی تر از خود کشته میشوند تا کم کم و با مرور زمان حکومت قانون جنگل را با تمدن بشر مقایسه و چگونگی غالب و مغلوب و آکل و ماکول را مطالعه کند ؟

چه ضرورت دارد که در کودکیستان روباه را تقبیح و در دانشگاه گرگ را تجلیل و بصورتی تحسین آمیز توصیف کنیم بدون اینکه اثر انعکاس این مطالب را در مغز طرف سنجیده باشیم ؟

سالا کتاب دیگری را که نشریه شماره ۷۵۰ دانشگاه تهران است باز می کنم در صفحه هشتم نوشته است : در خبر است که برادران یوسف بخانه آمدند یعقوب منتظر و نگران بود که واقعه ای رخ داده است دلش می لرزد . برادران یوسف پیراهن را بخون آلوده نمودند یهودا آنها بسر افکند خالکسرمیر یختند و نوحه کنان می آمدند . یعقوب چون آواز ایشان شنید بی هوش افتاد .

یعقوب گفت یوسف کو ؟ گفتند گرگ او را خورده گفت بگوئید چه شده ؟ یهودا گفت ... یوسف نزد رخت بگذاشتیم او را

گرگ بخورد ، تو او را دوست میداری سخن راست ما را باور نمیکنی ... پیراهن خون آلود به یعقوب آوردند یعقوب بنگریست ، پیراهن درست دید و گفت من هرگز گرگ باین با هوشی ندیدم که پسر من را از میان پیرهن خورد بدون اینکه پیراهن دریده شود . اینطور نیست که شما میگوئید ، علاج من صبر است صبر میکنم تا فرجی برسد . شمعون برادران را به یکسو خواند گفت یوسف را از چاه بیرون آریم و پاره پاره کنیم و یک پاره اش را بیاوریم تا باور کند .

یهودا گفت ... گرگ را بگیریم پیش پدر آریم گوئیم این گرگ است که یوسف را خورده .

هنگامیکه پیش پدر نشسته بودند گرمی از دور پیدا شد گفتند ای پدر این گرگ است که یوسف را خورد . گفت چه میدانید ... گفت شك نمیکنم که او را خورده یعقوب گفت بگیرد او را نزدیک من آرید ... دويدند گرگ را گرفتند . یعقوب بگرگ گفت بیا جلو آمد - یعقوب گفت چه جرم کرده بودم که با من این کردی که میگویند یوسف مرا خوردی و بمن رحم نکردی ؟ گرگ گفت معاذاله بخدائی که تو را آفرید و نبوت داد من فرزند تو را ندیده و نخورده ام از او خبری ندارم . در این ناحیه غریب و این جامی گذرم . ما هرگز پیرامون هیچ پیغمبری نمی گردیم اینها کرده اند که مرا بیازدند و بهتان زدند و خسته کردند ایشانند که یوسف را ضایع کردند .

یعقوب زو به پسران کرد و گفت سخن گرگ شنیدید ؟ ایشان همه سر در پیش افکندند . یعقوب بگرگ گفت تو از کجا می آئی؟ گفت از **گرگان** - گفت کجا می روی ؟ گفت **به مصر**

یعقوب گفت که چه کنی ؟ گفت در مصر دوستی دارم به زیارت او میروم . گفت که چه بشود ؟ گفت **ثواب دارد** دوست خدا را زیارت کنم . یعقوب

گفت شما نیز مزد و بزه دانید ؟ گفت یا رسول اله شنیده بودم که پیغمبران پیش از تو گفته بودند که هر که دوست خدا را زیارت کند خدای عزوجل هزار هزار نیکی در دیوان او بنویسد و هزار هزار بدی از دیوان او محو کند . - هزار هزار درجه در بهشت بنام او بر دارد و در خبری دیگر **یافتیم** که بهر قدمی این ثواب بوی ارزانی دارد - من باین امیدوارم یعقوب گفت این خبر بر فرزندان من املا کن - گرگ گفت واله نمیکنم - گفت چرا ؟ گفت ایشان اهلس نیستند - رحم ندارند پدر و برادر آزارند - دروغ گفتند - بر من ستم کردند بهتان زدند

در حکایت روباه و کلاغ خدعه و فریب را یاد میدهم و در قصه یوسف و گرگ ثواب و تقوی !

ما با اینگونه تعلیمات بی مایه و پایه مانند گیاهی که دفعتا از قطبی به قطب دیگر منتقل شود بدون زیر سازی و آمادگی ذهنی و مبانی و ایمان و عقیدت و بدون توضیح و توجیه در مقابل تفسیر و اخبار و روایات قرار میدهم و انتظار هضم و پذیرش و قبول و استقبال داریم .

ما در محیط خانه پستانک را دهان بچه می گذاریم و میگویم ممه است تا وقتی که بفهمد دروغ است وقتی بزرگتر شد به درودیوار می گوئیم میگوئیم آفات آمد « قاقا » آورد تا روزیکه بداند « کلک » است .

بعد از چندی در درشکه درون اطاق می گردانیم میگوئیم « ددر » است تا وقتی که درک کند که پرگار وار در یک دایره می چرخد و « ددر » نیست . بعد قلك می خریم و از یکطرف پول او را در قلك می ریزیم از طرف دیگر قلك را باز می کنیم و خالی می کنیم تا موقعیکه به بیند حقه است .

آنوقت از این بجهت توقع صداقت داریم با این مواد و مصالح تعلیم و تربیت و با اینگونه پرورش و این شیوه آموزش؟؟؟

دریغ که آدمها چه زود فراموش میشوند ...

اینهم يك كشف بزرگ در باره نیما! نعل وارونه دردفاع وطنری بایك نتیجه اخلاقی!

دریغ ، که آدمها چه زود فراموش میشوند

در گرامی مجله اطلاعات جوانان خبری خواندم در مورد بیماری سرکار خانم فروزنده اربابی گوینده خوش بیان و شیرین لهجه رادیو که سال های سال همه ما از صدای گرم و گیرای این گوینده لذت میبردیم و خیلی ناراحت شدم.

بنده سرکار خانم فروزنده اربابی را در حد متعارف و بسک همکار رادیویی میشناسم و آن موقعها که برادیو تشریف میآوردند با هم سلام و علیک ساده ای داشتیم . مدتها بود ایشان را در رادیو نمیدیدم و خط و خبری از ایشان نداشتم فقط شنیده بودم رفته اند به خارج از کشور دیگر کجا و چرا اطلاعی نداشتم تا این که در گرامی مجله اطلاعات جوانان خواندم ایشان به علت بیماری شدیدی که عارض شان شده با کمک چوبدستی حرکت میکنند و حتی مجاز به راه رفتن نیستند و از این حرفها .

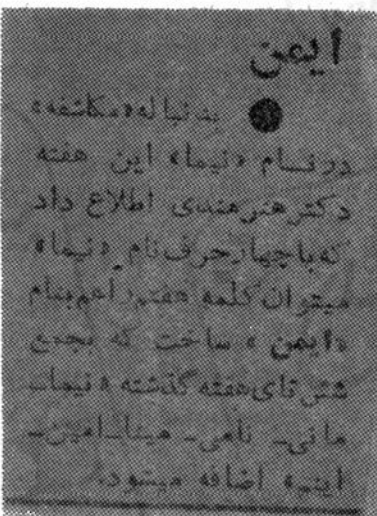
خداوند خودش باین زن خوش خلق و مهربان و با محبت شغسای عاجل بدهد که حیف از این زن بود که باین زودی زمین بخورد و تعجب میکنم از دوستان و همکاران مطبوعاتی که در هر هفته و هر شماره یا روی مجله یا داخل مجله عکسی از این گوینده شیرین سخن چاپ میکردند و خبری در باره اش میکذاشتند وانی



... در مورد نام فامیل آقای نیما هم که «یوشیج» باشد بنده مکاشفاتی بعمل آوردم که برای تکمیل اطلاعات عرفانی شما و سایر (مرده) عرض میکنم.

- ۱ - یوشیج
- ۲ - شیجوی
- ۳ - ویشیج
- ۴ - شیویج
- ۵ - یجوشی
- ۷ - جیشوی.

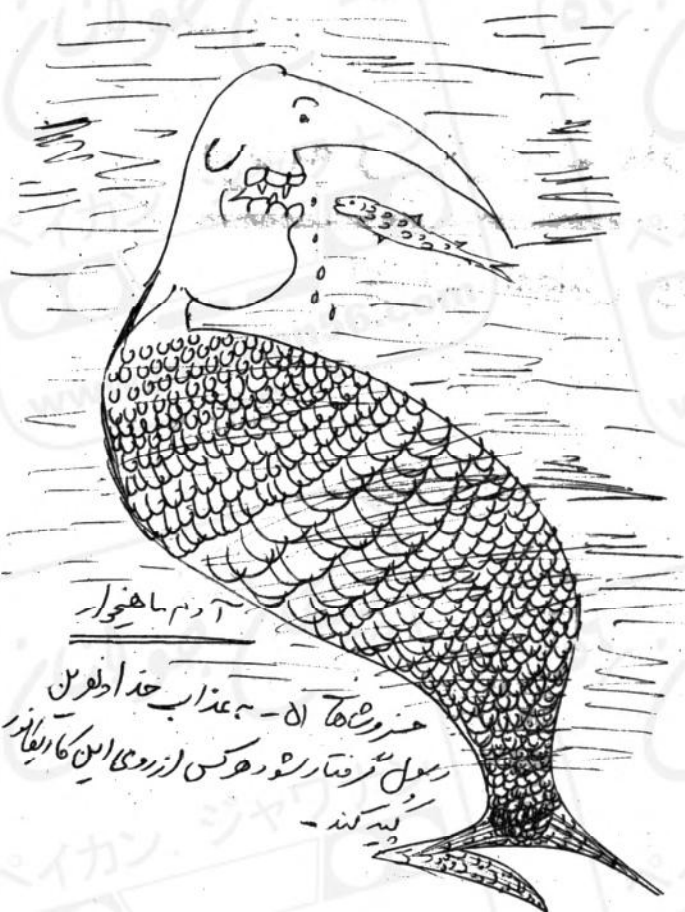
... کشف بقیه اسامی بستگی دارد به لطف و ذوق و مکاشفه آن جناب و سایر مریدان و سرسپردگان.



(رجوع شود بکارگاه)

در گرامی مجله فردوسی شماره ۱۰۷۴ دیدم دوست محترم جناب آقای حسن هنرمندی نویسنده و مترجم و شاعر نوپرداز گرامی ، کشفی در مورد نام شادروان علی اسفندیاری متخلص به (نیما یوشیج) فرموده بودند که اگر این کشف صورت نمیگرفت قسمت اعظم تاریخ ادبیات معاصر ما در تاریکی و گمنامی فرو میرفت و آن این که کشف فرموده اند با پس و پیش کردن حروف نام (نیما) میشود هفت کلمه درست کرد باین صورت (نیما - ایمن - مانی - نامی - مینا - امین - اینم) باز هم بفرمائید شادروان نیما یوشیج با انتخاب این اسم و شاگردان سرسپرده و مریدانی این چنین ، صاحب کشف و کرامت نبوده است ، و شما هم جناب آقای حسن هنرمندی یغ نکنی و چشم زخم نخوری که بحق (هنرمندی) و ما نمیدانستیم و حالا برای این که شما از (مراد) و بنده از جنابعالی که (مرید) باشید عقب نمانم از نام کوچک جنابعالی که (حسن) است چند نام میسازم که فکر نکنید فقط شادروان نیما مراد و قطب شما و دیگران بوده و صاحب چنین کشف و کراماتی :

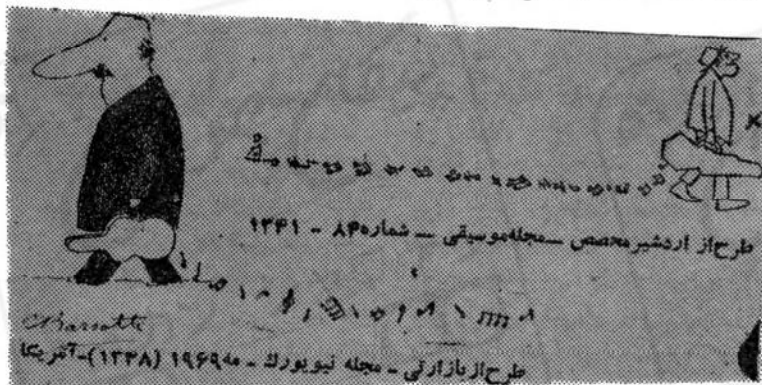
- ۱ - حسن (به معنی خوب و نیکو).
- ۲ - حسن (به معنی حسن یعنی خوبی و جمال).
- ۳ - سخن (با املاء نوپردازان به معنی سخن یعنی خانه ، فضا ، محیط ، محوطه و غیره).
- ۴ - نفس (یعنی نامبارک و بد شگون و غیره).



(رجوع شود بکارگاه)

طنز آمیز منفی‌شان برداشت مثبت
فرموده‌اند ، مرقوم میفرمایند :
- بتازگی در این اجتماع موجود
«ناتو»ی هفت خط و قاطع‌الطریق

سفاک و بیرحمی به ظهور رسیده است
که گرچه ریش ندارد در شقاوت دست
«لاندرو» ریش‌آبی معروف فرانسه را
بقیه در صفحه ۴۶



(رجوع شود بکارگاه)

امروز حتی نامی از او هم نمی‌برند
باز هم گلی به گوشه جمال دوست محترم
آقای ر - اعتمادی سردبیر گرمی
مجله اطلاعات جوانان که یادی از
این گوینده کرد و با فرستادن خبرنگار
مجله بسراغش لااقل از حال و احوالش
دوستدارانش را با اطلاع کرد.

...دریغ که آدم‌ها چه زود فراموش
میشوند . با آرزوی بازگشت سلامت
کامل خانم اربابی.

نعل وارونه در دفاع و طنزی بایک
نتیجه اخلاقی !

مدتها بود نخندیده بودم ، تا
این که شماره ۱۰۷۴ گرمی مجله
فردوسی بدستم رسید در صفحه
(هیجدهم) مقاله‌ای دیدم به قلم
جناب آقای (پیام) در دفاع از جناب
آقای اردشیر محمص در لباس طنز
که از برداشت کلام چنین استنباط
کردم که جناب آقای پیام ده پانزده
سال بدو بیراه و ناسزا در دل داشته‌اند
تا نثار جناب آقای اردشیر محمص
بکنند اما موقعیتی پیش نیامده و دست
نداده که ایشان آنچه در دل دارند
برای محمص بگویند روی این اصل
جنجال اخیر را بهانه کرده (جنجال
کبی بودن کارهای هنری آقای محمص
از روی آثار کاریکاتوریست های
جهان) و بعد تا دل‌تان بخواهد در لباس
دوستی و بقول خودشان (طنز)
چیزی باقی نمانده که ایشان بعنوان
دفاع نثار آقای محمص نکنند . در
مسلك نوگرایان و نو جوان فحش و
ناسزا دادن یعنی طنز ، و بنده چند
خط از نوشته‌شان را نقل میکنم و
بقیه آنچه میخوانید عناوین و القاب
و اسنادیست که در لباس طنز جناب
آقای پیام ، در دفاع از دوست‌شان
آقای محمص نثار این بنده خدا و
سردبیران جراید خارجی و داخلی
کرده‌اند. و باصطلاح خودشان از نوشته

برنامه ریزی يك مادر جوان

برای ایام تعطیل کودكان

هر سال پس از پایان امتحانات و شروع تعطیلات مدارس هزاران دانش آموز دبستانی و دبیرستانی بلا تکلیف و پدران و مادران آنان و بالاخص مادران، فکری می‌مانند که برای تابستان آنها چه برنامه‌ای بریزند و چه کنند که هم فرزندان آنان سرگرمی های جالب و سالم داشته باشند که از بیکاری و گذراندن وقت خود بطور عاطل و باطل خسته و کسل و افسرده نشوند و سه ماهه تابستان را به بلا تکلیفی و سرگردانی نگذرانند و هم استفاده‌ای از تعطیلات خود بکنند.

خود نوجوانان، آنها که نشان اجازه دهد و آنها که بمرحله تفکر و اندیشه رسیده‌اند در این «بیقراری» و «چه کنم» شریکند و آنها که خردسالند و نمیتوانند فکر کنند فقط فقدان چیزی را حس میکنند و این حس بصورت ناآرامی، بیقراری، بهانه‌گیری، بسته آوردن پدر و مادر و عوارضی از این قبیل بروز میکند.

اگر مادران برای گذرانیدن ایام تعطیل فرزندان خود برنامه‌ای نداشته باشند که حرکت و فعالیت طبیعی کودک در راه اجرای آن برنامه صرف شود این فعالیت و جنب و جوش طبیعی او در صورت کارها و فعالیتهای حساب نشده بروز میکند و حتی گاه منجر به ارتکاب کارهای نامطلوب و شرارت میشود.

من مادر جوانی را می‌شناسم که سه فرزند دارد: دختری سیزده ساله که کلاس هفتم را تمام کرده و به کلاس

هشتم رفته، پسر هشت ساله که کلاس دوم را تمام کرده و به کلاس سوم رفته و پسر پنج ساله که دوره قبل از کودستان را تمام کرده و اول سال تحصیلی به کودستان میرود.

چون من از نزدیک شاهد روزهای تعطیل این اطفال بودم و برنامه‌های آنانرا بسیار جالب و متنوع دیدم فکر کردم ذکر آنها برای مادران جوان خالی از فایده نباشد.

در برنامه تعطیلات این اطفال کار و تفریح توأم است ولی نکته بسیار مهم این است که این برنامه با ظرافت و هوشیاری خاص بطوری تنظیم شده که در آن کار مفرح و تفریح آموزندم است و سر موفقیتش نیز در همین نکته است.

در برنامه این اطفال درس، موسیقی، کار دستی، نقاشی، خیاطی و آشپزی و مطالعه هست و چون همه این فعالیتها توأم با تفریحاتی از قبیل شنا، گردش، دعوت همکلاسیها و رفتن بخانه آنها و تفریحاتی از این قبیل است نه تنها خسته کننده نیست بلکه این اطفال آنها را با شوق و رغبت انجام میدهند.

دختر که بزرگترین این سه طفل است و چنانکه گفته شد سیزده ساله است در هفته دو روز در صبح به کلاس پیش آهنگی میرود. دو روز روزی يك ساعت ادبیات فارسی یاد میگیرد که آن نیز بحثی جداگانه دارد. يك روز درس زبان خارجه دارد.

هفته‌ای دو روز درس موسیقی و چندین بار کلاس شنا.

این توهم پیش نیاید که پس این طفل سیزده ساله کی بمیل خود بیازی و سرگرمیهای دیگر مشغول میشود. اولاً همه این فعالیتها برای او مفرح است چون بامیل واز روی علاقه میکند و ثانیاً در اطاق او و گنجه مخصوص او در دو طبقه کتابهای درسی و کتاب های قرائتی اوست در يك طبقه لوازم ساده آزمایشگاهی و تفریحات و سرگرمی های ساده علمی و درست به محاذات آن طبقه عروسکهای ریز و درشت و عروسک های سخنگو و متحرك اوست و وی بسا اوقات ساعات متوالی صرف دوخت و دوز های لازم برای عروسکها و تعویض لباس آنان و یا برس زدن به موهای آنان میکند. پس در میابیم که این طفل از وسایل تفریح و سرگرمی و آنچه برای رشد فکری و مغزی و جسمانی او لازم است بقدر امکان استفاده میکند. بعلاوه این اشتباه محض است که تصور کنیم استفاده از تعطیلات و تفریح یعنی وقت را به بطالت گذرانیدن یا حرکات نامعقول و یا کارهای بی رویه و بی نقشه و بی هدف و بی حاصل کردن. این چنین وقت گذرانی نه تنها تفریح و استراحت نیست بلکه زجر و عذاب و آفت آسایش و راحتی است.

اما پسر هشت ساله، شنا میرود، نقاشی میکند، کتابهای ساده کودکان را مطالعه میکند و بعلاوه دفترچه شعر فارسی برای او تهیه شده و او ادبیات ساده و زیبایی فارسی را حفظ میکند

شرح روی جلد . گوشه‌ای از تهران قدیم

این تصویر يك صد و سی و اندسال پیش (۱۲۵۷-۱۲۵۶ ه . ق .) توسط اوژن فلاندن نقاش و جهانگرد فرانسوی که در عهد محمد شاه قاجار به ایران سفر کرده از شهر تهران ترسیم شده است .

در دست راست تصویر گوشه‌ای از حصار و برجهای جنوب شرقی ارک و خندق کنار آن دیده میشود . در وسط ایوان جنوبی و گنبد مسجد شاه و گنبد مسجد سید عزیزالله و در دست چپ تصویر موزه و پشت ایوان شمالی مسجد شاه و قسمتی از دهانه بازار پیداست .

نفر هم نباشد . پس بازگردیم باین که سر موفقیت این خانواده چیست .

در درجه اول تفاهم و توافق بین پدر و مادر . نه اینکه تصور رود آیندو همسر در تمام امور زندگی دارای يك فکر و يك رای هستند . چنین چیزی که کمتر ممکن است اتفاق بیفتد ولی آنان این دانایی و تدبیر را دارند که باهم به تفاهم و توافق میرسند و اختلاف نظر را با صبر و حوصله و درایت و علاقه حل میکنند و چنانکه گفته شد به توافق میرسند .

سیس مقدار زیادی گذشت از طرف پدر و مادر است . یعنی مادر جوان با توافق همسر خود از بسیاری از سرگرمیهایی که بخودی خود میتواند برای او جنبه تفریحی داشته باشد گذشته است .

وی تا فقط صاحب يك فرزند بود و مادر او نیز در بعضی کارهای خانه باو زیاد کمک میکرد کار میکرد و حقوق قابل توجهی داشت ولی با پیدا شدن فرزند دوم از کار صرف نظر کرد و از حقوق آن که میتواند از تمایلات معمولی يك زن جوان را برآورد گذشت که بهتر بتواند باطفال خود برسد .

سوم دقت زیاد و پیش‌بینی هر چیز بموقع خود است . مثلاً مادر جوان در تمام نه ماهه سال که شاهد فعالیت‌های و کوششها و پیشرفتهای فرزندان خود است اگر در درسی و یا کار دستی و بقیه در صفحه ۴۵

آن ، تهیه سالاد ، گذاردن چند شاخه گل روی میز و همه این کارهایی که بظاهر كوچك بنظر میرسند در سنین خرد سالی برای كودك كاری است و غرور و شخصیت او را اقناع می‌کند و بتدریج حس مسئولیت و مفید بودن و عضو يك جامعه كوچك (خانواده) بودن و در آن جامعه مسئولیت داشتن و شمر شمر بودن را در طفل بیدار و تقویت و راسخ میکند .

دو هفته آخر مرداد پدر خانواده با استفاده از مرخصی سالانه باتفاق همسر و سه طفل خود به کنار دریا میرود .

باین ترتیب این کودکان وقتی برای كسل شدن یا خود را افسرده یافتن یا احساس بی‌هودگی كردن ندارند .

حال به بینیم سر موفقیت این مادر جوان در تنظیم چنین برنامه متنوع و جالبی چیست ؟

قبلاً و برای اینکه تصور نرود این خانواده جزو خانواده های متمول و پولدار هستند باید بگویم که چنین نیست و این خانواده خانواده‌ای هستند با عایدی متعادل معمولی و حتی نباید تصور کرد که مثلاً مستخدمین متعدد در منزل هستند که مادر بهمه این فعالیتها میرسد . خیر اتفاقاً بیشتر اوقات فقط يك نفر مستخدم هست که در بعضی کارهای خانه به مادر جوان کمک میکند و بسیار اتفاق می‌افتد که يك

و در این مورد مادر جوان ترتیب کار را طوری داده که گاهی در ایام سال با بچه ها مشاعره کرده و بچه‌ها ابیات کمی را که میدانسته‌اند در جواب او گفته‌اند و این تابستان فرصت خوبی است برای طفل که ذوق و حس برابری بلکه برتری جویی او که بیدار شده اقناع شود و ابیات ساده را حفظ کند و خود را برای مشاعره های بعدی آماده کند تا محتاج نشود و شعر از کسی قرض کند و لذا اینکار را با شور و شوق انجام میدهد و البته مقصود اصلی که آشنایی با شعر و ادب فارسی است حاصل میشود .

پدر این طفل مهندس است و دفتر مهندسی دارد . این طفل در هفته دو روز و روزی سه ساعت بر طبق برنامه پیش بینی شده به دفتر کار پدرش میرود و نه در اطاق او و بلکه در اطاق کار با آلات و ابزار مخصوص ، سوهان کاری و یا کارهای دیگر در خور استعداد و توانایی بدنی خود می‌کند و خدا میداند همین کار که مقدمات آن را بزرگترها فراهم کرده‌اند ولی او تصور میکند بالاستقلال انجام میدهد و وجودش شمر شمر است چه حس اعتماد بنفس و شخصیت و خودکاری در او ایجاد کرده است .

طفل كوچكتر که پنج ساله است بیشتر بازیهای بچه‌گانه دارد . نقاشی رنگ كردن تصاویر دفترچه های نقاشی نقاشیهای تخیلی ، بریدن كاغذ های رنگی ، شناختن حروف و كلمات و لغات از روی تصاویر ، بازی باشن و ماسه و درست كردن باغچه كوچك مخصوص خود و آبیاری آن ، اینها قسمتهایی از برنامه تابستانی این طفل است و علاوه هفته‌ای سه روز به كلاس میرود و اطلاعات عمومی در خور سن خود فرا میگیرد .

علاوه بر همه اینها ، كمكهای روزمره معمولی از قبیل آب دادن به گلها ، چیدن میز غذا یا جمع كردن

مصر

و چگونگی روابطش
با شوروی و آمریکا
سادات:

* منافع ایالات متحده در
خاورمیانه، يك پاییز گرم
طولانی در خاورمیانه در
پیش دارد
* ما و روس ها، دوستیم،
نه هم پیمان.

هفته پیش در قاهره، پرزیدنت انور سادات، نخستین مصاحبه پس از اخراج کادر نظامی شوروی از مصر را با «آرندوبورچگرو» ، از سردبیران مجله «نیوزویک»، انجام داد. از فوریه ۱۹۷۱ چهارمین بار است که «سادات» با بورچگرو مصاحبه میکند. آنچه در پی می آید، متن تصویب شده این مصاحبه است که در نیوزویک و هرالد تریبون به چاپ رسیده است.

بورچگرو - هنوز در باره کادر نظامی شوروی در مصر، مطالب، مفشوش است. چند تن از آنان عملاً از مصر خواهند رفت و چند تن خواهند ماند و با چه ظرفیتی؟

سادات - این موضوعی است مربوط به من و شوروی ها و به کس دیگر ربط پیدا نمیکند. من این تصمیم را برای آن نگرفتم که این کشور یا آن کشور را خوش آید. ما و روس ها دو دوست هستیم. نه دو هم پیمان. میان هم پیمانان، اتفاق های بیشتری می افتد - به عنوان نمونه، ژنرال دوگل نیروهای ایالات متحده و ناتو را از فرانسه بیرون راند.

بورچگرو - آیا حضور استراتژیک شوروی در مصر -

غرب قاهره، اسکندریه و «مرسی مطروح» - از تصمیم شما متأثر خواهد شد؟

سادات - نیکسون میداند که تسهیلات در مدیریتانه ادامه خواهد یافت. غرب قاهره، در دریا نیست. واشنگتن از دیرزمان دانسته است که حضور استراتژیک و موضوع مشاوران، دو چیز متفاوت است.

بورچگرو - دسامبر گذشته، به من گفتید که به وزیر خارجه ایالات متحده (ویلیام پی. راجرز) وعده کرده اید پس از آن که اسرائیلی ها، براساس مرحله اول، واپس نشستند، خدمه «سام» های روسی که برای مصر به قیمت يك عالم پول تمام شده اند، از مصر خواهند رفت. آیا همه سکوهاي «سام» های روسی، اکنون به مصری ها تحویل داده میشود؟

سادات - من نگفتم به این علت خودم را از شر آنها خلاص خواهم کرد که به قیمت يك عالم پول برای ما تمام شده اند. من گفتم اگر اسرائیلی ها، اینکار را پذیرفتند عصر تازه ای گشوده خواهد شد و من دیگر به وجود روس ها، در سکوهاي «سام» ها نیازمند نخواهم بود. من حالا تصمیم خودم را گرفته ام. ابر قدرت ها ممکن است وضع موجود را ترجیح دهند، اما من نمیتوانم آن را قبول کنم.

بورچگرو - خروج مستشاران روسی، چرا ناگهانی؟ چرا حالا، تنها با ده روز مهلت؟

سادات - من به دست وزارت خارجه (آمریکا) یا اسرائیلی ها دلایلی برای ذوق کردن نخواهم داد. این مساله ای است میان من و اتحاد شوروی.

بورچگرو - از تحریم محدود فروش نفت کشورهای عرب، سخن بسیار گفته می شود - میگویند اعراب تنها به اندازه ای نفت خواهند فروخت که هزینه های فوری شان را تامین کند. فکر میکنید که این، امکانی عملی باشد؟ کی انجام میشود؟ و با چه نتیجه ای؟

سادات - من هرگز تقاضای تحریم نکرده ام، اما درباره منافع ایالات متحده در منطقه رویم رفته، حرف زده ام. وقتی نیکسون ۷۰ میلیون دلار برای اسکان پناهندگان جدید که از روسیه آمده اند به اسرائیل میدهد و وقتی سنای ایالات متحده، یکی دو روز پیش، ۳۰۰ میلیون دلار دیگر برای اسرائیل تصویب میکند، من به دیگر رهبران عرب میگویم ایالات متحده از سرمایه گذاری ها و عوایدش در جهان عرب يك عالم پول درمیآورد. آنچه میتوانم به شما بگویم این است که منافع ایالات متحده بزودی جزئی از نبرد بر سر استرداد سرزمین های ما خواهد شد.

يك تحریم نفتی ، امکان‌پذیر است ، اما مسأله پیچیده‌ای است . ما در جبهه نفت ، شتاب نداریم .

ما به هیجان نیامده‌ایم و احتیاجی به هیجان نیست ، اما میتوانم به شما اطمینان بدهم که منافع ایالات متحده در خاورمیانه يك پائیز گرم طولانی را در پیش دارد و اگر آقای نیکسون فکر میکند که در زمانی که مبارزه انتخاباتی را شروع میکند در این منطقه ، وقت خوش و آرامی خواهد داشت ، بداند که يك غافلگیری دیگر در پیش دارد . بورچگرو - گلدامایر میگوید شما با راندن مستشاران روسی ، معادله خاورمیانه را دگرگون کرده‌اید و اکنون همه راه‌های صلح ، گشوده است . فکر میکنید گام عملی در این موقعیت جدید ، چه باید باشد ؟

سادات - بله ، از آخرین بار که همدیگر را دیدیم (فوریه گذشته) اوضاع تغییر کرده است ، اما نه آن‌طور که گلدامایر عقیده دارد . اسرائیل مناقشه را تصاعد بخشیده است . ایالات متحده ، همچنین . در آستانه ۱۹۷۲ که «راجرز» اعلام کرد اسرائیل هنوز به نحو قاهر بر مصر برتری دارد ایالات متحده تصمیم گرفت به روال خود ادامه دهد و به آنها فائتوم های بیشتری بدهد . همچنین قرار شد لم ساختن سلاحهای پیشرفته‌را به اسرائیل بدهند . خوب ، این تصعید است ، دیگر .

و پشت سر همه این ها ، این واقعیت وجود دارد که اسرائیل ، ایالات متحده را متقاعد کرد که ابتکار صلح فوریه ۱۹۷۱ من ، خود شروع يك رشته امتیاز است که مصر خواهد داد . فشار را بیشتر کنید ، خواهید دید که سادات تن درمیدهد . این توصیه اسرائیل به واشنگتن بود . اما هر دو ، اسرائیل و ایالات متحد ، راه را خطا میروند . من امتیاز بده نیستم . ابتکار من يك آزمون صلح بود . اسرائیل در این آزمون ، شکست خورد . آمریکا هم . مقصود گلدامایر هرگز صلح نبود .

من همیشه به پرزیدنت نیکسون از اولین تماس‌مان در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۰ گفته‌ام که ما خودمان اراده داریم ، خودمان تصمیم میگیریم و ماهواره کسی نیستیم .

بنابراین نمی‌بینم چیزی تغییر کرده باشد ، جز این که ما به آدمهای مردد ثابت کردیم مستقل هستیم . تنها چیزی که واقعا تغییر کرده است این است که حکومت آمریکا در تمام تلاش‌هایش در ۱۹۷۱ برای آن که اسرائیل را متقاعد کند که من صلح می‌خواهم ، شکست خورده است و در پی آن ، مناقشه مصاعد شده است . بنابراین وضع دگرگون نشده است .

بورچگرو - آیا عقب‌نشینی محدود به « میتلا » و

دوگذرگاه دیگر سینا و گشایش دو باره ترعه سوئز براساس يك مصالحه موقت ، هنوز يك امکان به شمار می‌آید ؟

سادات - با تاسف باید بگویم که وقتی ابتکار صلح مرا ، اسرائیلی‌ها و حکومت نیکسون تحریف و سوءتعبیر کردند تا علقه میان مصالحه محدود و واپس‌نشینی‌نهایی به مرزهای پنجم ژوئن ۱۹۶۷ را از میان بردارند ، همه چیز تغییر کرد . وقتی من ابتکار صلح را عرضه کردم ، ما کاری بیش از آنچه آقای راجرز و « جوزف سیسکو » (معاون وزیر امور خارجه آمریکا) انتظار داشتند ، کردیم . ما حتی دقایق جزئی تمام مسأله را تنظیم کردیم . پاسخی نیامد جز این که حکومت شما (حکومت آمریکا) به همان کلماتی بازگشت که آنها میگفتند . اسرائیلی ها هنوز در حیص و بیص و سرسام پیروزی‌شان به سر می‌برند . این من هستم که باید جواب به خواست صلح مصر را که به روشنی نشان داده شد ، بخواهم آقای « راجرز » می‌گوید من حد اعلاي کوشش خود را کرده‌ام . ما هنوز منتظریم طرف دیگر تکان بخورد .

بورچگرو - اسرائیل با تخلیه سرزمین های اشغال شده چه بدست خواهد آورد ؟

سادات - باز یادتان رفته که آنچه من می‌خواهم زمین های خودمان است . تجاوز پاداش نمی‌خواهد . من پیشنهاد کرده‌ام همه تعهد های مان را مطابق قطعنامه نوامبر ۱۹۶۷ ملل متحد اجرامی کنیم . این مشابه‌شناسایی رسمی تمامیت اراضی و استقلال سیاسی اسرائیل است ، به معنای آزادی کشتیرانی‌است ، و هرگاه آنها زمین های اعراب را که در سال ۱۹۶۷ تسخیر کردند ، پس بدهند ، به معنی همه چیز است ، جز مبادله سفیر .

صداقت من به عنوان مرد صلح ، تردید پذیر نیست ، ما هیچ طرح و نقشه‌ای برای اسرائیل نداریم . ناظران بیطرف می‌توانند بگویند که اسرائیل برای مصر ، نقشه ها کشیده است . اسرائیلی ها چه عکس العملی کرده‌اند ؟ از تکان خوردن امتناع کرده‌اند . دیده‌ایم که برای باقی ماندن در آنجا که هستند ، دلیل پشت دلیل آورده‌اند . اگر آنها حاضرند تعهدات خود را بر طبق قطعنامه ملل متحد ، انجام دهند ، چنانکه من حاضریم تعهدات خودمان را انجام دهم ، آنوقت صلح واقعی خواهیم داشت .

بورچگرو - چگونه می‌توان مردم اسرائیل را به دور نمای صلح واقعی در منطقه ، متقاعد کرد ؟

سادات - در اسرائیل پرده آهنینی میان حقایق و جزم‌ها کشیده‌اند . بسیاری از اسرائیلی ها مغز شویی شده‌اند

«عمل انجام شده» که پیوسته ، آن را سرزنش کرده اید ، نیست ؟

سادات - ما کاملاً به بن بست رسیده ایم . شما کاملاً حق دارید ، اما آیا « کوردل هال » در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ ، وقتی با سفیر ژاپن ملاقات کرد ، با آنکه يك تکه از خاک قاره ای ایالات متحد اشغال نشده بود ، می توانست با مذاکره مستقیم با دشمن موافقت کند ؟ آیا چرچیل با دوگل می توانستند با مذاکره مستقیم ، موافقت کنند در حالی که اروپا بوسیله ارتش های آلمانی اشغال شده بود ؟ اسرائیل کشور ما را اشغال کرده است و می گوید : « مذاکره کنیم . » این فقط تبلیغات است .

من برای « راجرز » آنچه را « کوردل هال » به فرستاده ژاپنی ها گفت ، نقل کردم و به او گفتم که می تواند این گفته را با پرونده های وزارت خارجه مطابقت کند او گفت که درس جالبی است .

و فراموش نکنیم که ما در گذشته از نشستن با اسرائیلی ها خودداری نکرده ایم - « رودس » و « لوزان » ، اما وقتی آنها يك هفتم کشور را در تصرف دارند این کار را نمی کنیم . امروز ، این دیگر موضوعی میان « گلدامایر » و من نیست . موضوعی چند جانبه است . دیگر کشور های عرب ، متأثرند .

بورچگرو - هند سال گذشته به پاکستان حمله کرد ۹۳ هزار اسیر پاکستانی گرفت و هنوز خاک پاکستان را در غرب در دست دارد ، با اینهمه پرزیدنت « بوتو » این احساس را نداشت که با مذاکره با خانم گاندی - در خاک هند - دارد تسلیم می شود . چرا شما کنفرانس سران مشابهی را در این منطقه با تسلیم یکی می دانید ؟

سادات - آنچه آنجا اتفاق افتاد ، جنگ خانگی مضاعفی بود . هند و پاکستان و بنگلادش ، هر سه ، يك ملت بودند . این مطلب در باره دو آلمان و دو کره هم صدق می کند . ما با اسرائیل يك ملت نیستیم - ملت اسرائیل به زور به جامعه خاورمیانه تزریق شد . من یکی از معدود رهبرانی بودم که تلگرام هایی برای پرزیدنت بوتو و بانو گاندی ، هر دو در موقعی که در « سیملا » ملاقات کردند ، فرستادم و يك تلگرام هم برای شیخ مجیب فرستادم و گفتم من به این نتیجه رسیده ام که کنفرانس سران ، عصر تازه ای در شبه قاره به نفع هر سه کشور خواهد گشود وضع ما ، کاملاً متفاوت است .

« آیندگان »

تا باور کنند باید سرزمین های اشغال شده را نگه دارند . رهبران فعلی شان ، به این طرز ، آنها را فریب داده اند . تمام دنیا می داند که من مرد صلحم ، چنانکه با پیشگامی پارسال برای موافقت نامه صلح ، نشان دادم ، اما حکومت اسرائیل ، مردم خود را قانع کرده است که من مرد جنگم . **بورچگرو - اسرائیلی ها برای من دلیل آورده اند که شما هرگز نگفته اید مایل به امضای قرارداد صلح هستید ، بلکه موافقت نامه صلح را می خواهید امضاء کنید . آیا به نظر شما ، میان این دو تفاوتی هست ؟**

سادات - وقتی « راجرز » این جا بود ، به من گفت که « گلداس » همه دنیا را به مبارزه می طلبد . او به سفیر امریکا در « تل آویو » گفت (و راجرز گفته او را برای من تکرار کرد) ، که هیچ يك از رهبران عرب ، بخصوص سادات ، با موافقت نامه صلح با اسرائیل ، موافقت نخواهد کرد و افزود اگر سادات موافقت کند ، آنوقت ، « من تمام ورق هایم را روی میز خواهم گذاشت . »

خوب ، من با موافقت نامه صلح موافقت کردم و « راجرز » هم گفت که من حداکثر کوشش خود را کرده ام و حتی بیشتر و حالا نوبه او بود که برود اسرائیل را نگران دهد .

« راجرز » نه تنها نتوانست این کار را بکند ، بلکه اخیراً هم به « تیتو » گفت ما باید با مذاکرات مستقیم با اسرائیل موافقت کنیم و مرز ها را تضمین کنیم - ده کیلومتر از ترعه و در صورت لزوم کنار خود ترعه . چطور می شود چنین آدمی را جدی گرفت ؟

يك قرارداد صلح دال بر این است که همه چیز ها ، حل و فصل شده است . این ، بیشتر از يك موافقت نامه صلح ، وقت می خواهد ، زیرا تمام مساله ، بی نهایت پیچیده است . يك قرارداد نهایی بر راه حلی برای مساله فلسطین ، به عنوان مثال دلالت می کند . بنابر این ، موافقت نامه صلح برای ایجاد وضع فوری و اجرای قطعنامه ملل متحد است . قرار داد ، به معنی همکاری کامل در همه جبهه هاست . شما نمی توانید ناگهان از خصومت کامل به صلح کامل نقل مکان کنید ، اما به این نکته توجه کنید : يك موافقت نامه صلح بهمان اندازه الزام آور است که يك قرارداد صلح .

بورچگرو - اگر شما موقع بهتری دارید (به لطف این واقعیت که کشوری زیر اشغال محدود اسرائیل هستید) چرا برای مذاکره مستقیم ، تامل به خرج می - دهید ؟ آیا مذاکره مستقیم راه خوبی برای اجتناب از

بخش خواندنیها

شامل: سرگذشتها و گزارشهای تاریخی
سیاسی، اجتماعی، نظامی، ادبی و داستانها

نوشته: احمد مجدالاسلام کرمانی

از تاریخ انحطاط مجلس

از کارهای مأموران دولت

بدوران حکومت ارباب ورعیتی

دولت حاکمی مخالف کند یا کلمه کاشف از عدم اطاعت و تمکین بگوید چنانکه در عهد سلطنت قاجاریه مکرر کارهای بزرگ اتفاق افتاد و نصف مملکت ایران بتصرف روس داده شد و هرات از تصرف ایران خارج گردید، بسیاری از بنادر و جزایر خلیج فارس بضمیمه نصف بلوچستان بعنوان حق جوار تقدیم انگلیس گردید و چه بسیار امتیازات خانه برانداز، بدولتین مجاورتین داده شد، هزار مرتبه ضرر آنها زیادتراز امتیاز انحصار دخانیات بوده، از قبیل امتیاز طبع پول کاغذی معروف باسکناس که به بانک انگلیس داده شده و فی الواقع از همان تاریخ ثروت ایران بباد رفته و هرچه طلا در این مملکت از تاراج اعراب باقی مانده بوده یا از ممالک دیگر، مثل هندوستان بهمراف نادرشاه و قشون ایران آمده بود، با کمال میل و رغبت تقدیم ملت نجیب نوع پرست بریطانیای عظمی گردیده، بعلاوه ثروت هر ایرانی به واسطه تنزل نرخ نقره و نبودن سکه طلا برای مبادله بامسکوکات ملل مجاوره نصف شد و همه ساله هم مبالغی از این راه خسارت بر افراد ملت وارد می آمد، برای اثبات مطالب مهمه خود ناچاریم که یک مثال تاریخی ایران

حانداش را ضبط نماید و یا عیال و اطفال او را بفرودند یا استخدام نماید وبالاخره هراربابی بالذات خداوندگار رعیت است و شاید بهمین مناسبت هم اسم مالک را رعایا ارباب گذاشتند که جمع رب است و رب در لغت بمعنی پرورنده و یا پروردگار است و ارباب یعنی پروردگارا و چون هر صاحب ملکی درباره راز و رعیت خودش سمت الوهیت دارد و علاوه از سمت الوهیت توقعات او از رعیت بیچاره بقدر پنج شش مقابل توقعات خداوند است از بندگان هرگز تکالیف دینی که خداوند بر بندگان خود تحمیل فرموده است بقدر ثلث توقعات مالکین بی انصاف نیست که از رعایا و زارعین خود انتظار دارند و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت ارباب نسبت بر رعیت یافت نمیشود مگر قدرت مأمورین دیوان که چندین برابر قدرت ارباب است.

توضیح آنکه عادت مردم ایران همیشه اطاعت صرف از دولت بوده و هرچه دولت اراده میفرمود، تمام ملت ایران کورکورانه بدون اینکه خود را مکلف بفهم جهت و مقصد و کشف نتیجه نفع یا ضرر بدانند، چشم بسته میپذیرفته اند و تا امروز دیده نشده است، که ایرانی در مقام اقدامات

اربابان ایرانی، گمان کرده اند بلکه یقین دارند که خداوند وجود تمام دهاتی ها را برای استراحت آنها آفریده، بعلاوه از وجود خود زن و بچه و تمام بستگان آنها حتما بایدوقف خدمت آقایان اربابان باشد، اگر احیانا زنی خوشگل یا دختری وجیهه یا سبی تندرو و و داشته باشند، بمجرد این که ارباب دید و میل بآن کرد حتما بر صاحب بیچاره اش حرام و بر آقای ارباب حلال، بلکه واجب میشود و هرکس در خاک ایران مالک یک قطعه زراعت باشد بدون چون و چرا مالک جان و مال و ناموس تمام آن اشخاص است که در آن زراعت میکنند و این حکم در تمام ایران مجری و ثابت است ابتدا تخلف از او روا نیست، بلی در بعضی از نقاط ایران شدت و ضعف دارد.

چنانکه در تمام خاک کرمان اطاعت بلکه عبودیت رعایا نسبت باربابان زیادتر از سایر جاها است بقدری این مطلب در ممالک ایران متداول است که احدی را مجال اعتراض بر اعمال و تصرفات آنها نسبت به هستی رعایا نبوده و نخواهند بود حق آنکه ارباب ولو هر قدر فاعله باشد میتواند رعیت خود را بچوب بپندد یا گوش او را ببرد و یا

لثامیم تا هر کسی این روزنامه را می-
خواند که آنچه درباره مظلومیت رعایا
نگاشتهام بداند مبنی بر اغراق نبوده
است و این طایفه بقدری در ایران خار
و ذلیل هستند که تمام طبقات حتی
کسبه با آنها اذیت و استهزا مینمایند
حالا آن حکایتی را که من باب مثال
و نمونه میگذاریم و سند روایت که در
تزد بنده کمال اعتبار را دارد درج
مینمایم.

وزیر اکرم میرزا صالح خان پسر
حاجی کلاتر تبریزی که شهرت نجات
خانواده‌اش در تمام ایران منتشر است
برای خود بنده نقل میکرد که:

«در تاریخی که مشارالیه حکومت
قزوین داشت در حدود سه هزار وسپصد
و بیست و دو، بسته امانتی از کار-
گزاران پست در راه قزوین مفقود شده
و آن بسته متعلق بوده است بیکى از
تبعه خارجه و از طهران برحکومت
سخت گرفته و مطالبه امانت مفقوده را
نموده‌اند وزیر اکرم هم بقدر مقدور
تفحص کرده و نیافته و ناچار در این
موقع که مال مفقوده از تبعه خارجه
بوده ختما حاکم محل باید از عهده
غرامت برآید و او هم غرامت را
پرداخته و از خیال پیدا شدن آن مال
منصرف بوده، يك وقتى باو راپورت
داده‌اند که در فلان قریه چنین بسته‌ای
پیدا شده وزیر اکرم امیر اصلانخان
رئیس قزاقهای مقیم و ساخو قزوین
را مامور مینماید که برود در آن محل
و آن بسته را پیدا کرده بیاورد.
مامور مزبور هم سوار شده میرود، شب
بواسطه شدت سردی هوا ناچار میشود
که در یکی از دهات بین راه بماند و
صبح طرف مقصد برود و حسب الرسم
والمعمول مامور دیوانی در هر نقطه‌که
بخواهد بنیاند اهل ده مجبورند که از
او پذیرائی کنند و آذوقه برای خودش
و علوفه برای مال سواریش حاضر نمایند
و اطاق و بالاپوش مناسب برای او

حاضر کنند، بنابراین مامور مزبور
بخانه کدخدای آن ده نازل شده خود
کدخدا حاضر نبوده، کسان کدخدا فورا
چراغ حاضر کرده مال او را بطوبله
و خودش را باطاقی گرم راهنمایی
کرده‌اند و گویا اطاق آن خانه منحصر
بیک اطاق بوده، که عیال صاحب خانه
هم در همان اطاق زیر کرسی خوابیده
بوده و چون برای تشریفات مامور بر
نخواست بر او معلوم شده که این زن
ناخوش و از صدای طفل کوچکی که
در پهلوی او بوده واضح شده که این
زن تازه زائیده و فعلا در بستر بیماری
است. باری سرکار مامور در گوشه‌ای
از آن اطاق در پهلوی بخاری نشسته و
جای و شام صرف نموده مهیای خواب
شده و در کنار همان کرسی خوابگاهی
برایش ترتیب داده بیرون رفتند، بعد
از آنکه در خوابگاه استقرار یافته و
خیال داشته که چشم بهم بگذارد ملتفت
میشود که زن مریضه با نهایت ضعف
و انکسار برخاسته و آهسته آهسته خود
را بخوابگاه مامور میکشاند و در جلو
او خود را بزمین انداخته میخوابد
در حالتیکه پشت خود را بطرف مامور
مینماید. شخص مامور از این حرکت
متعجب میشود و این اعمال را حمل
بر جنون ضعیفه مینماید و خیال میکند
آنها را کدر بیرون، در اطاق دیگری
هستند صدا کند و فورا برمیخیزد که
بطرف در برود. ضعیفه دست میکند
دامان او را گرفته و زار زار گریه
و التماس مینماید بطوریکه دل چون
سنگ مامور دیوان بر حال او میسوزد
و متأثر میشود و همچو حدس میزند
که این دردی. مطلی، تظلمی دارد
که باو پناه آورده، لهذا قدری ضعیفه
را تسلیت میدهد و اظهار مهربانی
میکند و از او میپرسد چرا گریه
میکنى؟ مگر چه شده؟ ضعیفه تا مدتی
از شدت ترس میلرزیده و متصل اشك
میباریده و زبانش را یارای تکلم نبوده

و بالاخره بعد از آنکه مامور فوق‌العاده
با او اظهار مهربانی مینماید، جرئت
حرف زدن پیدا کرده و اولین کلمه‌اش
این بوده که سرکار مامور واللہ باللہ
تالللہ ناخوشم و چند روز است زائیده‌ام
و از آنطرف ممکن نمیشود امشب برای
رضای خدا از تقصیر من بگذرید و مرا
تصدق سر عیال و اطفال خودتان آزاد
فرمائید، مامور از این کلمات چیزی
نمیفهمد و مجددا بر جنون او یقین
میکند و اراده میکند که برخاسته اهل
خانه را صدا کند: ضعیفه بگمانش که
میخواهد برخیزد و قداره یا تازیانه
و یا چوب خود را برداشته و او را
تنبیه کند، مجددا بدامان او آویخته
و مثل ابر بهاری اشك میریزد، مجلا
تا مدتی هی مامور از او میپرسد و او
بکلمات بریده بریده جواب میدهد و
مامور اظهار عدم ادراک و اطلاع می-
نماید یکوقتی ضعیفه استنباط میکند که
مامور ابدا در خیال اذیت او نیست و
واقعا مطالب او را نمیفهمد، آنوقت قدری
جرئت پیدا کرده مطلب را علنا باو
گفته و از گریه مامور در موقع استماع
بکلی مطمئن شده که این مامور غیر
از سایرین است و بآن درجه وحشی‌گری
نرسیده.

وزیر اکرم این حکایت خیلی
مختصر را تقریبا در ظرف دو ساعت
برای نگارنده نقل کرد، چرا که در
هر جمله‌ای که ادا میکرد گریه راه
گلوش را میگرفت و نمیتوانست تکلم
کند. تا آنکه قدری گریه میکرد و
جمله دیگر میگفت و بنده هم بقدر دو
ساعت این چند سطر را نوشتم، ولی
از خوانندگان استدعا دارم توضیح از
من نخواهند، که بوجدان انسانیت
قسم است نمیتوانم و نخواهم نوشت و
از اینکه مطلب را کاملا تحریر کنم
استغفا دارم، هر کس هرچه فهمید غنیمت
بداند که دیگر توضیح نخواهم داد.

۲ غزل از نادر نادرپور

جام جهان نما

کسی که قدر عزیزان آشنا دانست چگونه صحبت بیگانه‌گان روا دانست
 میان اینهمه ، با چون تویی کنار آمد چرا که جز بتو دل باختن خطا دانست
 به شام زلف تو پیوست صبح طالع خویش که تار موی ترا رشته وفا دانست
 دل از امید وصال فرشته رویان شست که عشق روی ترا آیت خدا دانست
 ز جام عشق تو چون باده نگاه کشید سپوی میکده را خالی از صفا دانست
 طمع ز قصه جام جهان نما ببرید که چشم مست ترا جام جان نما دانست
 بنفشه موی منا ! سر زمین متاب و مرو که قدر مشک پراکنده را صبا دانست
 هر آنکه ملک جهان را به بوسه‌ای نفروخت حدیث آدم و فردوس را کجا دانست
 فدای نرگی شهلا ی نیم مست تو باد هر آنچه عقل تهیدست ، پر بها دانست



بهانه و دوست

«شبی که ماه مراد از افق طلوع کند
 بود که پرتو مهری به نام ما افتد»
 حافظ

چه شد که ماه مراد از کرانه‌ای نرسید
 شبی رسید و حریف شبانه‌ای نرسید
 از آنکه نام خوشش، نقش لوح گردون بود
 به دست خالانشینان، نشانه‌ای نرسید
 چگونه ریخت شفق، خون روشنائی را
 که پای صبح به هیچ آستانه‌ای نرسید
 چنان ز پنجه بیداد، شور نغمه‌گریخت
 که بانگ چنک به داد ترانه‌ای نرسید
 غبار غصه بر آینه‌ها فرود آمد
 ولی نسیم نشاط از کرانه‌ای نرسید
 به اشک پنجره، دمسردی خزان‌خندید
 لهیب آه گل از گرمخانه‌ای نرسید
 مگر بهار جوان را سلامت از کف رفت
 که پیر گشت و به وصل جوانه‌ای نرسید
 زمین، سخاوت خورشید را به سخره گرفت
 که آب صافی نورش به دانه‌ای نرسید
 چنان پرنده مهر از خند کینه‌گریخت
 که هر چه رفت به هیچ آشیانه‌ای نرسید
 مرا به یاس وفا ، بایمال دشمن کرد
 به دست دوست ، به از این ، بهانه‌ای نرسید

از نقل این حکایت حالت رعایای ایران در تحت اقتدار مامورین دیوان اولاً و تسلط اربابان ثانیاً بخوبی معلوم میشود و من بچشم خودم بسیاری از قضایا دیده‌ام که خیلی باین قضیه نزدیک است ولی مجال و حال تحریر آنها را ندارم و این همه بدبختی که نصیب ملت ایران شده است فقط از همین راه میدانم که نسبت بزیر دستان عموماً و طبقه فلاحان خصوصاً از هیچگونه ظلم و تعدی خودداری ندارند و فی الواقع طبیعت مردم ایران را مرحوم قائم مقام خوب بیان و تشریح فرموده است :

ظالم و بدخواه هرچه عاجز و مسکین عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه البته ملتی که اخلاقش این و عاداتش چنین باشد هرگز روی نیکبختی نخواهند دید .

(قضای آسمان است و دیگرگون نخواهد شد) این است که بحکم مکافات همیشه در این مملکت حکمرانانی پیدا میشوند که لاعلم لهم ولا رحم یفعلون مایریدون و یحکمون مایشاء اون تاکی اراده ازلی برنجات آنها تعلق پذیرد و بترتیب طبیعی اول وسیله برای تہذیب اخلاق و تربیت عمومی برانگیزند سپس بشر عدالت و اجرای مساوات حقیقیه یعنی آزادی و آسایش را بآنها بفهماند والا تا ما مردم ایران باین اخلاق زشت و عادات وحشیہ کیدادگار پنج هزار سال قبل از این است و امروز در مرکز آفریقا هم تغییر کرده است باقی باشیم چه مشروطه چه استبداد برای ما غیر از نکبت و ذلت قسمتی دیگر تقدیر نشده و نخواهد و چنانکه صریح قرآن است هر آنچه معصیت است منسوب بخودمان است فیما کسبت ایدینا واللہ لا یغیر ما بقوم حتی یغیروما بانسہم تالی اللہ عما یقول الظالمون الہم اجعل عواقب امورنا خیرا و عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک .

ملك الشعرای در ایران

از ملك الشعرای عنصری تا ملك الشعرای بهار

قطعاتی از کتاب میتوی اوستا، سنک نبشته های پارسی باستان (۱) و آثار بجا مانده از زبانهای ایرانی میانه (۲) پیشینه شعر و رواج شاعری را در میان ایرانیان روشن میکند:

«بعضی از ادبای عرب متذکر شده اند که ایرانیان قدیم اشعاری داشته اند که بسبب کثرت ضبط نشده و این قوم اشعار خود را مدون و در خرابی که بمنزله حکمت خانه بود حفظ میکرده اند ولی این اشعار بعدها معدوم شده از میان رفته است (۳)».

از گفتار ابن مقفع که در تاریخ و ادبیات ایران اطلاعات وسیعی داشته، چنین برمی آید که شاعران در دوره ساسانی گروهی شناخته و طبقه خاصی از طبقات مختلف اجتماعی را احراز کرده بودند. او در مقدمه کلیله و دمنه میگوید: «انوشیروان در روزی که بافتخار بروزیه طبیب و بشادی آوردن کلیله جشن گرفت، شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند. هر کدام مناسب آنروز چیزی سازند (۴)». این گفتار نه تنها وجود «طبقه شاعر»

۱ - وزن شعر فارسی، دکتر پرویز ناقل خانلری، ص ۳۹: مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمد معین، ص ۱۹۶، گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۱۴.
۲ - حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۲۱، مجله کاوه، سال پنجم، شماره ۴ - ص ۲۴.
مقاله آرتور کریستن تحت عنوان «شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم».

۳ - مجله کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۲، ص ۱۲، مقاله «شعر قدیم ایران» از اقبال آشتیانی.
۴ - مجله کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۲، ص ۱۲، مقاله «شعر قدیم ایران» از اقبال آشتیانی.

را در آن دوره بوضوح تایید میکند. بلکه حضور و شرکت آنان را در جشنها و مراسم درباری نیز نشان میدهد. از سوی دیگر، وجود سرودهای دینی ورامشگران و شاعران در ایران پیش از اسلام نیز توجه مردم را در آن دوره بشعر و شاعری نشان میدهد.

اینک با توجه باصل انتقال انواع سنتهای رایج در ایران پیش از اسلام بدوره اسلامی (۵) بویژه سنتهای ادبی و فرهنگی (۶) توان گفت که نقش فعالانه شاعران در دربارهای ایران دوره اسلامی در واقع ادامه رسوم و آداب پیشین بوده و رودکیها و فرخیها نیز جانشینان سنتی باربدها و نکیساهای بوده اند.

پس از این مقدمه میخوام این نکته را برسانم که ایران کشوری بوده است که بنابر مقتضای زمان با نظام طبقاتی اداره میشد و میدانیم که هر طبقه اعم از کشوری، دینی، علمی و ادبی بنا بمصالح صنفی خود دارای تشکیلات منظم و غالباً متشکلی بوده که پیشکسوت و دانای هر طبقه سمت ریاست و بزرگی آنها داشته است که در دوره اسلامی بویژه از عصر غزنوی پیبد، بزرگ شاعر یا سرپرست شاعران را ملك الشعراء نامیده اند.

اعطای لقب:

جایگاه بلندی که شعر و شاعری در نظام ملی، سیاسی، دینی، علمی و ادبی ایران احراز کرد موجب آن شد تا از باب ارضای حس فزونی طلبی، تشویق و بویژه تشخیص به برجستگان شاعران نیز، مثل بزرگان دیگر طبقات، القاب و عناوینی بر حسب مراتب و درجات سخنوری از طرف سلاطین و صدور مراجع متبرکه و مردم اعطا شود و یا بطوریکه خواهد آمد، گاهی نیز این القاب بارث از پدران بفرزندان میرسید.

آغاز این کار و نخستین شاعری که در تاریخ ایران رسماً دارای لقبی از القاب شاعری شده تا دوره غزنوی بدرستی روشن نیست. زیرا عناوینی که در کتب تراجم و شرح حال شعرا با آنان نسبت داده اند معمولاً زاده ذوق تذکره نویسان و ستایش شاعران از استادان سلف بوده است و ما نمیدانیم که آیا همه آنان در حال حیات نیز با این القاب نامیده میشدند یا نه؟ اما نخستین شاعری که در حال حیات رسماً دارای لقب بوده عنصری ملك الشعرای دربار غزنوی است. دولتشاه سمرقندی گوید: «سلطان

۵ - مجله بررسیهای تاریخی، سال سوم، شماره ۲، ص ۶۳، مقاله «ریشه و بن ادبیات فارسی» از بهرام فرهوشی.
۶ - مطالعاتی در باره ساسانیان، اینوسرانستف، مقاله نخستین.

محمود استاد عنصری را مثال ملك الشعرای قنمرو خود ارزانی داشت (۷) . و ظاهراً آخرین کسی که این لقب را بارت برده مرحوم ملك الشعرای بهار بوده است (۸) .

القابی که به شاعران داده میشد ، گذشته از مراتب سخنوری ، در مواردی با وظایف اداری و ادبی آنان نیز ارتباط داشته است و بطوری که خواهد آمد ، دارندگان عنوان «ملك الشعراء» و یا «امیرالشعراء» مراتب بالاتری را در بین اقران خود بدست میآوردند و القاب مشروح در زیر نیز هرکدام نشان دهنده درجه و تشخیص صاحب عنوان در بین دیگران بود :

سلطان الشعراء : رودکی سمرقندی (۹) ، تاج الشعراء : محمدبن علی سوزنی (۱۰) ، ختم الشعراء : سنایی غزنوی (۱۱) ، استاد الشعراء : عمیق بخاری که امیرالشعرای آل افراسیاب (۱۲) بود ، شرف الشعراء : قوامی رازی (۱۳) ، زین الشعراء : سعیدالطائی (۱۴) ، افتخار الشعراء : جمال الدین ابوبکر - المساعدي الخسروی (۱۵) ، جمال الشعراء : عبدالمجیدالعبهری (۱۶) ، سند الشعراء : رشیدالدین وطواط ، (۱۷) سید - الشعراء : رشیدی سمرقندی (۱۸) ، شمس الشعراء : سروش اصفهانی ، (۱۹) مجتهد الشعراء : مجمر اصفهانی (۲۰) ،

۷ - تذکرة الشعراء دولتشاه ، چاپ کلاله خاور ، ص ۷۳ .

۸ - پس از فوت میرزا کاظم صبوری - ملك الشعرای آستان قدس - مرحوم محمد تقی بهار جای پدرش را گرفت .

۹ - لباب الالباب ، محمد عوفی ، چاپ لیدن ، ص ۶ .

۱۰ - لباب الالباب ، ص ۱۹۱ .

۱۱ - لباب الالباب ، ص ۲۵۲ .

۱۲ - لباب الالباب ، ص ۱۸۱ .

۱۳ - لباب الالباب ، ص ۲۳۶ .

۱۴ - لباب الالباب ، ص ۲۳۸ .

۱۵ - لباب الالباب ، ص ۴۰۷ .

۱۶ - لباب الالباب ، ص ۲۹۵ .

۷۱ - مقدمه دیوان رشید وطواط از مرحوم سعید نفیسی ص ۱۶ منقول از مجمع الفضلای محمد عارف لقایی . دولتشاه لقب وطواط را سیدالشعراء ضبط کرده است (تذکرة الشعراء ، ص ۶۹) .

۱۸ - چهار مقاله ، نظامی عروضی ، به تصحیح دکتر محمد معین ، ص ۷۴ .

۱۹ - مقدمه دیوان سروش ص ۱ - ۲ منقول از گنج شایگان .

۲۰ - مقدمه دیوان مجمر بقلم استاد محیط طباطبائی .

مختارالشعراء : مسعود النوکی ، (۲۱) مفخرالشعراء : انوری (۲۲) ، فخرالشعراء : ابوالمفاخر (۲۳) ، افضل - الشعراء : رضی الدین خشاب (۲۴) الملیح الشعراء : عمادی الشعری (۲۵) ، شیخ الشعراء : شیخی (۲۶) و ...

اعطای لقب به شاعران مثل دیگر موارد لقب بخشی ، گذشته از احراز مرتبه‌ای عالی در شاعری ، شان نزولهای خاصی نیز داشته است ، مثلاً سروش اصفهانی را بعلت زیبایی صورت به شمس الشعراء ملقب کردند (۲۷) و یا « وقتی مجمر در قره باغ سال ۱۲۱۹ بحضور شاه رسید و قصیده‌ای را که در وصف اردوی شاهانه سروده بود انشا کرد ، سرو دستار کلان او بیشتر به علما و طلاب شباهت داشت تا شعرا و فتحعلی شاه گفته بود : «مجتهد است و شاعر» ولی پس از مرگ سید سحاب پسر سید احمد هاتف که لقب مجتهدالشعرايي داشت در سال ۱۲۲۲ مجتهدالشعرايي را حسب الامر فتحعلی شاه به مجمر دادند تا اجتهاد او مسجل شود (۲۸) » و متن فرمان را مرپوم نشاط نوشته که در نوع خود قابل توجه است .

پیشینه ملك الشعرایی در دربارهای ایران :

هرچند ایجاد مقام ملك الشعرایی و انتصاب عنصری باین مقام بطور رسمی و علنی از دربار غزنوی آغاز شد ولی قراینی در دست است که نشان میدهد این عمل در واقع حلقه اتصال و تداوم سنتی بشمار میآید که بیش از غزنویان مرسوم بوده و بعد از آنان نیز ادامه یافته است زیرا :

۱ - خصوصیات شرایط و وظایف ملك الشعرای دربار غزنوی نمونه و سرمشق ملك الشعراها یا امیرالشعراهای ادوار بعدی است و اینان در تشبه به عنصری و تقلید از او کوشش فراوان کرده‌اند .

۲۱ - لباب الالباب ، ص ۲۹۱ .

۲۲ - تذکرة الشعراء ، ص ۶۷ .

۲۳ - هفت اقلیم ، چاپ جواد فاضل ، ج ۳ ،

ص ۳

۲۴ - هفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۴۵۵ .

۲۵ - هفت اقلیم ، ج ۳ ، ص ۲۲ .

۲۶ - شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر ، دکتر

رضا خسرو شاهی ، ص ۱۴۷ .

۲۷ - مقدمه دیوان سروش ، به قلم استاد جلال الدین

همایی .

۲۸ - مقدمه دیوان مجمر از استاد محیط طباطبائی .

۲ - آبخشور نظام ادبی ایران دوره اسلامی، بویژه تا سده پنجم، از دو منبع ایرانی و عربی بوده است.

۳ - در بین اعراب مقام ملك الشعراء مرسوم نبوده پس انتصاب ملك الشعراء، رسمی دخیل محسوب نمی‌شود.

۴ - ما از طرز گزینش و شرایط و وظایف شاعر برگزیده یا امکان وجود بزرگان شاعر در پیش از اسلام هیچگونه اطلاعی نداریم اما در دربار ساسانی به چهره‌هایی چون باربد برمیخوریم که نام و آوازه هنر و مقامش بیش از دیگران زبازند بوده است. او چون رودکی چکامه و ترانه‌اش را به چنگ میخوانده است. «خسروانی» لحنی بوده است از ساخته‌های این هنرمند چیره دست «که الفاظ آن مسجع بوده مشتمل بر مدح و آفرین خسرو پرویز...» (۲۹) و «اغلب وقایع مهم را که هیچکس جرات اظهار نداشته وی بقلب شعر و ترانه موسیقی ریخته و با بهترین اسلوبی گوشزد خسرو میکرده است و ارباب حوایج گاهی بتوسط او عرایض خود را بسمع پادشاه میرسانیده‌اند. از جمله قضایا فوت مرکب مخصوص محبوب پادشاه اسب شبدیز است که باربد با نغمه دلکش مخصوص به خسرو فهمانده است» (۳۰) و گویی غیر از وظیفه مدح و طرب‌انگیزی منصب «ندیمی» نیز داشته است.

۵ - اگر چه استقرار حکومت طاهریان نتیجه پیروزی مأمون عباسی بر برادرش امین یا به عبارت دیگر پیروزی عنصر ایرانی بر عرب بشمار می‌آید و طاهربن حسین خود در قصیده‌ای بایرانی بودنش میبالد ولی او و جانشینانش سخت پیرو سنتهای ادبی عرب بودند و عوفی گوید که «آل طاهر.. رادر پارسی و لغت‌دردی اعتقادی نبود..» (۳۱) و بنا برقول دولتشاه سمرقندی امیر عبدالله بن طاهر حکم کرد «که در قلمرو او بهر جا که از تسانيف عجم و مغان کتابی باشد بسوزانند و از این جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده‌اند...» (۳۲). باین ترتیب در این دوره احتمال وجود این گونه مناصب بعید مینماید.

۶ - هرچند در دوره صفاری شعر و ادب فارسی رواج همگانی نداشت ولی تصمیم اصیل یعقوب و اشاد قصیده‌ای

۲۹ - مجله کاوه، شماره ۲، مقاله مرحوم اقبال آشتیانی تحت عنوان «شعر قدیم ایران» ص ۱۲.

۳۰ - تاریخ ادبیات ایران، استاد جلال‌الدین همایی، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

۳۱ - لباب‌الالباب، ص ۲.

۳۲ - تذکره الشعراء، ص ۲۶.

از طرف محمدبن وصیف سگری بزبان فارسی خود نکته قابل توجهی در رسمیت بخشیدن به شعر و شاعری فارسی است و عمل دبیر رسایل و شاعر دربار صفاری سرمشقی برای «بسام‌کورد» و «محمدبن‌مخلد» گردید (۳۳) و در دوره سامانی شیوع یافت.

بزرگترین خدمت فرهنگی سامانیان احیای سنن و آداب ایران پیش از زمان آمدن تازیان و حمایت و ترویج زبان و ادب دری و پشتیبانی از گویندگان بود. اصولاً کثرت هرگروه ایجاب نوعی نظام و تشکل میکند و برای ایجاد هر نظامی نوعی رهبری و پیشوایی لازم است و از گفته معروفی بلخی «شاعر دوره سامانی، چنین برمی‌آید که این پیشوا و پیش‌کسوت در نظام اجتماعی و دولتی شاعران عصر سامانی مشهور به سلطان‌الشعراء بوده است (۳۴) و رودکی شاعر تیره چشم روشن بین این دوره با لقب سلطان شاعران بر جامعه شعرای آن دوره فرمان میرانده است. رودکی مورد عنایت خاص امیر سامانی در سفر و حضر ندیم و همشین او بود و سخنش در مذاق امیر آنچنان موثر می‌افتاده که بی‌موزه پای در رکاب اسب نوبتی میگذارده است. مقام وی همچنین مورد احترام ارکان دولت ساسانی و استادیش مورد قبول معاصران و قریحه‌اش محسود آیندگان بود.

رودکی با ترانه‌های سحرانگیز و زخمه‌های رامشگر وارج و منزلتش در دربار سامانی مثل اعلائی باربد در دربار سامانی است و این مقایسه و ارزیابی و احیاناً تطبیق و تطابق از نظر تیزبین گذشتگان نیز دور نمانده است، شریف مجلدی گرگانی گوید:

از آن چندان نعیم این جهانی

که ماند از آل ساسان و آل سامان

ثنای رودکی مانده‌ست و مدحت

نوی بار بد مانده‌ست و دستان (۳۵)

و معیار ارزیابی و مثال اعلائی همه ملك الشعراء عصری بوده است و رودکی سرمشق عصری.

۸ - از قراین مذکور در فقرات ۱ تا ۷ چنین استنباط می‌شود که پیش از دولت غزنوی در دربار سایر سلسله‌ها

۳۳ - تاریخ سیستان، به تصحیح شادروان ملك الشعراء بهار، ص ۲۰۹.

۳۴ - ابو عبدالله معروفی بلخی از شاعران دوره سامانی در بیت زیر رودکی را استاد شاعران نامیده است:

از رودکی شنیدم استاد شاعران
کاندرد جهان بکس مگرو جز به فاطمی

۳۵ - چهار مقاله، ص ۴۴.

نیز اشخاص تلویحا یا شاید تصریحا عهده‌دار برخی از وظایف ملك الشعرايي بوده‌اند منتهی در دربار غزنوی، معلمی که ذکر خواهد شد، اداره خاصی برای این موضوع تاسیس و مسئول مشخصی برای این کار تعیین شد.

۹ - دوره حکومت غزنوی مصادف با عصر تطور و سیر اعتلائی زبان و ادب دری بود. خانواده محمود بیش از سه نسل متوالی در ایران زیسته و با فرهنگ آن خوگر شده بودند (۳۶) و بقولی خود محمود بزبان فارسی شعر میسرود. (۳۷) غزنویان وارث نظامی بودند که در آن شعر و شاعری جایگاهی استوار داشت. سازندگان و گردانندگان سیاست محمودی از تاثیر شعرو رسالت اجتماعی شاعر در بین مردم ایران بخوبی آگاه بودند و در بکار گرفتن آن بنفع خود هزینه گزافی مصرف می‌کردند. هرچند شعر از آن طبقه اشراف بود ولی تک‌بیت‌هایی که مبشر حماسه بت‌شکنی‌ها و کفر براندازیهای سلطان غزنوی بود، عامل موثری در تحمیل شخصیت محمود بین مردم موحد بشمار می‌آمد (۳۸). چهارصد شاعر حاضر در غزنین و صد‌ها صله خوار در اطراف و اکناف (۳۹) هرکدام مبلغی کار آمد برای ابلاغ و انتشار خواسته‌های غزنه در بین مردم بود. محمود برای راه یافتن در دل و ایمان مردم، پیوسته در صدد تقویت این شبکه وسیع تبلیغاتی بود. مقام مسئولی که مامور بحرکت درآوردن و تنظیم چرخهای عظیم و گاهی «سرکش» (۴۰) این دستگاه بود، «ملك الشعراء» نامیده میشد.

۳۶ - مقاله نگارنده تحت عنوان «رویدادهای سیاسی سده‌های چهارم و پنجم هجری و تاثیر آن در فرهنگ و ادب ایران» در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره مخصوص سال کورش کبیر، ص ۲۵۴.

۳۷ - عوفی در لباب‌الالباب (ص ۲۴) ابیاتی چند بنام محمود غزنوی آورده است.

۳۸ - قصیده عنصری بمطلع:

آیا شنیده هنرهای خسروان به خبر

بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

۳۹ - در تاریخ بیهقی آمده است که سلطان مسعود در مراسم جشن مهرگان «شاعرانی را که بیگانه‌تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه هزار درم برپیلی بخانه او بردند و عنصری را هزار دینار (ص ۲۷۳ - ۲۷۴).

۴۰ - گاهی شاعرانی نیز پیدا میشدند که شخصیت خود را با پول معامله نمی‌کردند و بجای مدح هجو میسرودند از آنجمله فردوسی و هجویه معروف و منسوب بدو را می‌توان به خاطر آورد.

نخستین کسی که در دربار غزنه و در تاریخ ادبیات ایران رسماً بدریافت این لقب نایل آمده ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری استاد قصیده پرداز اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم است (م ۴۳۹) «که او را در مجلس سلطان منصب ندیمی و شاعری ضم بوده و پیوسته مقامات و غزوات سلطان را بقید نظم درآوردی و سلطان محمود استاد عنصری را مثال ملك الشعرايي قلمرو خود ارزانی داشت ... (۴۱)».

عنصری در واقع نمودار اوصاف شعرای سلطان محمود و بعضی دیگر از فرمانروایان غزنویست. قسمت مهم‌دیوان او قصاید طولانی است که جمله در ستایش و شرح اعمال محمود و محمودیان است (۴۲). او از نزدیکان و مشاوران محمود و مجری سیاست تبلیغاتی وی بود و همو بود که خطوط اصلی این سیاست را به شبکه بزرگ تبلیغاتی تلقین و دیکنه کرد و بزرگترین مستمری و پادشاهی‌گزاف از آن بابت دریافت مینمود.

۱۰ - آل افراسیاب از تیره ترکان چگلی بوده‌اند. در تاریخ به آل افراسیاب، آل خاقان، ایلک خانیان، خانیه، خاقانیان و قره خانیان معروفند. از اوایل سده چهارم هجری تا دهه اول سده هفتم هجری، گاهی مستقل و زمانی زیر دست حکومت‌های سامانی، غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی در حدود ترکستان و ماوراءالنهر فرمانروایی داشته‌اند (۴۳). بعلت سکونت در سرزمینهای همجوار ایران و ترکستان و ماوراءالنهر، تابعیت فرهنگ ایرانی را پذیرفته و در ترویج شعر و ادب دری کوشیده‌اند. برخی از امرای این سلاله چون: امیر علی بوری‌تگین، قلیچ طمغاج خان ابراهیم، قلیچ ارسلان خان عثمان، بزبان فارسی اشعاری دارند که مورد استناد نویسندگان ترجمان - البلاغه (۴۴) و حدائق‌السر (۴۵) قرار گرفته است.

(ادامه‌دارد)

۴۱ - تذکرة الشعراء، ص ۳۷.

۴۲ - تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، ص ۳۵.

۴۳ - حواشی تاریخ بیهقی از مرحوم سعید نفیسی، ص ۱۱۶۰.

۴۴ - ترجمان‌البلاغه، عمر رادیانی، به تصحیح مرحوم احمد آتش، صفحات: ۱۷، ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۱.

۴۵ - حدائق‌السحر فی دقایق الشعر، رشید و طواط، به تصحیح عباس اقبال، ص ۱۶ - ۱۷.

آخرین روزهای زندگی و چگونگی مرگ عباس

سه ساعت به صبح مانده درحالی که فقط يك تن بر بالین عباس میرزا بود کلمه تو

چگونه خبر مرگ عباس میرزا ابگر

مرگ ولیعهد سرباز

عباس میرزا ولیعهد فتحعلشاه از چهره‌های ناشناخته‌ایست که نه تنها مانند بسیاری از چهره‌های درخشان تاریخ ایران نظیر شاه اسماعیل صفوی و لطفعلیخان زند برای نسل جوان و بر مردم کتابخوان ناشناس مانده بلکه بسیاری از سالمندان و اهل مطالعه هم آنقدر که شاه عباس و امیر کبیر را میشناسند و میستایند آنها را نمی‌شناسند و در مورد عباس میرزا شاید یکی از علل، قاجار بودن او باشد که خواننده تصور نمیکند بعد از آغا محمد خان کسی آنچنان کاردان و دلسوز از این طایفه پا بر صرعه وجود گذاشته باشد.

با آنکه خوانندگان خوانندنی‌ها مخصوصاً آنها که سرگذشت دلاوران گمنام را در باره جنگهای روس و ایران خوانده و میخوانند این مرد وطن‌پرست را می‌شناسند مع هذا سرگذشت زیر که قسمت اول آنرا در شماره گذشته خواندید و اینک دنباله آنرا میخوانید. کوشه دیگری از زندگی و مرگ او را خاصه نوع وصایایش برای خوانندگان روشن میسازد.

محمود میرزا در یادداشت های خود نوشته است يك روز صبح بسیار زود آدمی از سرکار ولیعهد باحضارم آمد وقتی بدرون حرم رفتم سرکار ولیعهد در الاجیق دراز کشیده والده دلشاد میرزا (۱) مشغول کار بود و نوشتجات را قائم مقام بعرض نواب ولیعهد در میآورد نایب السلطنه ازهر	کس بهتر صلاح در عزیمت قائم مقام کردند.
قائم مقام با سپاه دارالمرز که شامل هشت هزار سرباز و هشت عراده توپ بود روانه هرات گردید . محمود میرزا نوشته است:	بعد از رفتن قائم مقام خدمت ولیعهد رسیدم در باغ فرمودند چندان

توانائی در خود نمی‌بینم عبدالعظیم خان قزوینی را که برای آوردن حکیم صاحب انگلیسی (مستر کارمیک) فرستاده بودم میگویند آمده و گفته است حکیم در بسطام مریض شده فوت کرد چنان میدانم که طبابت نیست شد بعضی دلجوئی‌ها از ایشان کردم و عرایض که رفع تکدر و تحیر نماید.

در موقع بازگشت ولیعهد از تهران چون میرزا بابای تبریزی حکیم‌باشی به سفارت روس و انگلیس نامزد شده و تبریز رفته بود که ترتیب کار خود بدهد لذا فتحعلشاه حکیم کارمیک انگلیسی (۲) را پنجهزار تومان داد که تهیه و تدارک دارونموده به اتفاق میرزا علی‌نقی رکنی مازندرانی خویش و معتمد آصف‌الدوله اللهیارخان از عقب عباس میرزا روانه مشهد گردد هنگام عزیمت مشهد حکیم کارمیک در میامی بسطام بیمار شده از جهان رفت و میرزا علی‌نقی به مشهد شتافته بولیعهد خبر مرگ حکیم را داد در تهران بعد از اطلاع از مرگ حکیم سعی میکند جان مکنیل روانه مشهد شود چون وی از بیماری عباس میرزا اطلاع کامل داشت و میدانست که

۱ - بمید نیست والده دلشاد میرزا از زنان عباس میرزا بوده است.

۲ - این نام را حکیم کارتل هم نوشته‌اند لکن غلط است.



زنا و حوادث پس از درگذشت او

بد را خواند و برای همیشه چشم از جهان فرو بست

ش فتحعلیشاه رسید ؟

عزیمت او کاری صورت نمیدهد از درانکار درآمد و نرفت ناگزیر حکیم داودخان را که در تهران بود تدارکی دیده خواستند روانه مشهد نمایند از اتفاق مشارالیه بیمار شده بستی گردید فتحعلی شاه چاباری سریع به تبریز روانه کرد که میرزا بابای حکیم باشی که گاهی در خدمت ولیعهد مشغول معالجه میشد سفارت روسیه وانگلیس را موقوف سازد و به جهت معالجه عباس میرزا به مشهد روانه شود لکن این تدبیرات تمام برخلاف تقدیر بود مشهد در اینوقت چند طبیب داشت که میرزا محمدعلی بالا خیابانی از همه مشهورتر بود ناگزیر عباس میرزا در این موقع زیر نظر وی بدرمان میکوشید.

محمود میرزا نوشته است اغلب از شبها در خلوت و اندرون ولیعهد میفرمودند که قبله عالم ما راهم خاک کرد . روزی نایب السلطنه گفت فلانی وصایائی دارم که بایست بمحمد میرزا برسانی اسبابی فراهم آورده ام از لشکر و مردمان جنگی که احدی از اهل ایران با آنها مقابله نمیتواند کرد تا تو چه کنی با این اوضاع که فراهم آمده ظل السلطان بعد از من با تو در مقام موافق است نه مخالفت. خسرو میرزا اختیار زبانش را ندارد

و جهانگیر بتو خدمت کن نیست هر يك از نوکرها که درجه صداقت هستند معزدار و محترم شمار و اگر خلاف و خیانت دیدی طناب بخلقش بگذار تا دیگران را عبرت شود از این قبیل مطالب میفرمودند بنده جسارت کردم که دو کلمه شرح حالی بقبله عالم تحریر فرموده و سفارش بازماندگان را بفرمائید فرمودند در راه دولت هرگز آسایش نکردم و کاری را بخواهش نسپردم امیدوارم پدر من حقوق مرا ضایع نکرداند در این دم واپسین برخورد نمی پسندم تملقاتی که آیا اجابت شود یا نشود از برای دو روز نان و منصب اولاد نمایم هر يك از شاهزادگان و برادران در اطراف ایران مشغول تفرج باغ و بوستانند می بینی که قدرت تکلم و تبسم نمانده اولاد من اکنون در تسخیر هرات و بجز تو برادر و این برادر زاده تو زنده جان میرزا احدی را بر بالین ندارم در کمال تحسر بجمال زنده جان میرزا نگاهی میکرد و آهی میکشیدند .

وقتی که خبر مرگ حکیم کارمیک بنایب السلطنه رسید هیچکس از اطبای صاحب وقوف در خدمت حاضر نبودند بهمین سبب اندک واهمهائی بوی راه یافت آثار ورم در پا و زانو بدید آمده بود و حکیم کارمیک باو گفته

بود که این مرض وقتی مهلك است که ورم در پا و زانو پیدا شود لذا قطع امید کرد و دانست از زمان حیات چندان باقی نمانده باینجهت به زیارت آستان مبارک بسیار مشرف میشد و اکثر شبها را در آستانه مبارکه تا نصف شب مشرف بوده به گریه و زاری و توبه و استغفار مشغول بود .

در آن زمان مشهد چند طبیب داشت که از همه مشهورتر میرزا محمد علی بالا خیابانی بود که ناگزیر برای درمان و تسکین درد او بر بالین نایب السلطنه می آمد .

عباس میرزا در شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر سال ۱۲۴۶ مانند هر شب زیارت آستان مبارک حضرت ثامن الحجج علیه السلام مشرف شد و بمنزل بازگشت و پس از ساعتی بخواب رفت و بعد از اندک زمانی از خواب بیدار شده لکن طلبید و خون استفراغ کرده و بی حال شد اتفاقاً آنشب کسی در خدمت وی نبود حاجی علی اصغر خواجه را احضار نموده و آنگاه رو بجانب قبله خوابیده زبان بکلمه توحید گشوده سه ساعت بصبح مانده برحمت آفریدگار واصل گشت و عمر وی چهل و پنج سال و ششماه و شش روز بود .

لطفاً ورق بزیند

خاوری در تاریخ ذوالقرنین نوشته است میرزا علینقی رکن معتمد آصف الدوله را که در ارض اقدس بود احضار نمود و فقراتی چند جانگداز نزد او ادا فرمود .

خلاصه حاجی علی اصغر وقتی رسید که کار از کار گذشته بود بیرون رفته بعضی از کسان را اخبار نموده خفیه بتغسیل و تکفین و نماز وی اقدام کرد و در زیر زمین همان اطاق پامانت سپردند تا محمد میرزا از هرات آمده بهرجا که مصلحت داند مدفون سازند سپس چاپار بهرات و تهران فرستادند که خبر این واقعه را بمحمد میرزا و فتحعلی شاه برسانند.

از مشهد خبر وفات ولیعهد به فاصله يك روز بوسیله چاپار بمحمد میرزا رسید و او پس از شنیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام را از قضیه آگاه ساخت و چون لشکرها بچهار طرف تقسیم و روانه شده بودند فوری کس فرستاده احمد میرزا را که برسر غوریان میرفت حکم توقف دادند و خسرومیرزا را از پل مالان و صمصام خان و مجملی خان سرتیپ را از میمنه و میسره باردو طلبیدند و حاجی زین العابدین شیروانی (۲) را بهرات پیش شاهزاده کامران فرستادند و بوسیله وی قرار متارکه جنگ دادند و معامله نموده اسرائی که از لشکرهاي محمد میرزا برده بودند پس گرفتند و بشهرت اینکه در تهران واقعهئی اتفاق افتاده که نایب السلطنه از مشهد اردو را احضار فرموده اند طبل رحیل کوفته رهسپار مشهد شدند پس از طی يك منزل سعادت قلی میرزا پسر شاهزاده کامران از امرای افغان به

خدمت محمد میرزا آمده عریضه و پیشکش آورده تقدیم داشته کافذ متارکه جنگ ووداد بهم داده و بهرات بازگشتند و محمد میرزا و سپاه به سرعت منازل میان راه را پشت سر گذاشته بسمت مشهد روانه گردیدند .

القصة محمد میرزا با لباس عزا داری و سوک وارد مشهد شد تمام سپاه تفنگها را سیاه کرده و برسر توپها چادرهای سیاه کشیده و طبالان طبلا را وارونه زده روز هفدهم رجب المرجب ۱۲۴۹ با حزن و ملال فراوان وارد مشهد شدند و از میدان نزدیک ارک با شاهزادگان و وزراء و علماء و امراء و سرهنگان و افواج عماري نعل و لیعهد را از محلی که قبلا پامانت گذاشته بودند با آدابی تمام برداشته بدوش نقل باستانه مبارکه کرده پهلوی بنجره فولاد بر زمین گذاشتند تا محلی را که خود وصیت کرده بود آماده ساخته بخاک سپارند . بیش از ده هزار نفر از مردم مشهد حاضر و لوازم تعزیت بجای آوردند و میرزا عسکری امام جمعه با آن جماعت نماز گذاشتند .

چون از زمان وفات سی و هشت روز گذشته بود لذا در روز دفن بجای متعذر مینمود قرار در شب دادند محمود میرزا مینویسد بعد از طواف محمد میرزا بنده را فرمودند مواظب امور بوده تاشب با شرایط لازم ولیعهد دفن شود و آنگاه خود با همراهان عازم باغ گشتند و این فقیر هفت ساعت از شب گذشته جسد ولیعهد را در آخر دارالحفاظ در صفتیکه متصل به صحن مسجد گوهرشاد بود به خاک سپرد و در موقع حفر مزار سری پوسیده بالوحی از آنجا درآمد که دلالت داشت

براینکه آنجا مقبره ملائی بود که یکصد و پنجاه سال قبل در آنجا مدفون شده است .

محمود میرزا نوشته است هنگامی که میخواستیم عماري نعل را حرکت دهیم زر و زیور و جواهرات برای تذهیب و ترتیب جنازه خواستیم والده دلشاد میرزا گفت حضرت ولیعهد از ایام مهد تا این عهد آنچه از مال دنیا و زخارف ایام بدست آورد بمصارف سپاه و ادوات جنگ رسانید و در گوهر او توپ و تفنگ و سرباز و لشکر است .

میرزا علینقی رکن که از بسطام با خبر وفات کارمیک بمشهد رفت و در مشهد ناظر مرك نیایب سلطنت بود بسرعت عازم تهران شده و پس از چند روز و باخبر مرك ولیعهد وارد تهران گشت و مقارن این زمان لاجین بیک غلام با چهل فرمان برای سران سپاه و بزرگان از جانب شاه وارد مشهد شد که در بندگی و ارادت محمد میرزا کمافی السابق باشند و اطاعت او را با مرحوم نایب السلطنه تفاوتی نگذارند .

پس از آن که خبر ولیعهد از مشهد بتهران رسید علیخان ظل - السلطان برادر بطنی عباس میرزا مطلع شد و دو شبانه روز از خانه بیرون نیامد وقت شام و ناهار که فتحعلیشاه جوای حال او شد گفتند تکرر مزاج دارد . چنانکه در تاریخ عضدی نقل شده است روزی تمام اولیای دولت در دیوانخانه جمع شدند که این خبر را بعرض برسانند عصر که شاه مطابق معمول در اطاق ارسی رو بقبله خلوت کریبخانی نشست عضدالدوله و کامران

۲۰ - حاج زین العابدین شیروانی از مشاهیر عرفانیت در این موقع از فارس عازم مشهد شده در مشهد خدمت عباس میرزا رسید لکن عباس میرزا ویرا بسردی پذیرفت بسمت هرات عزیمت کرد پس از وصول خبر مرك عباس میرزا از طرف محمد میرزا و قائم مقام بسفارت بهرات رفت و آمد داشت حاج زین العابدین شیروانی متخلص به تمکین تالیفات بسیار دارد از جمله بستان السیاحه - ریاض السیاحه را میتوان نام برد وی در سال ۱۲۵۳ وفات یافته است . لقب طریقت وی مستعلی شاه بود .

میرزا که اکثر اوقات خدمت پدر حضور داشتند در همان اطاق ایستاده و معتمدالدوله منوچهر خان و چند نفر از خواجه سرایان نزدیک درو باندرود نشسته بودند .

چون علی‌الرسم هر وقت شاه در خلوت کربخانی تشریف داشتند اگر کسی را از دیوانخانه بحضور می خواستند یکی از عمله خلوت میرفت و خبر میکرد و کسی که احضار شده بود وقتی وارد میشد کفش خود را نزدیک در میکند و دوجا تعظیم میکرد تا به در ارسی بیاید و بعد از ورود او دربان در بزرگ را که وارد خلوت میشدند فوراً میبست تا وقتی که برای مرخصی آن شخص در را باز میکرد و دوباره میبست .

پادشاه فرمود اللهیار خان بیاید آصف‌الدوله به همان قاعده که شرح داده شد تا در ارسی آمد شاه فرمود چایار خراسان آمده یا نه عرض کرد میرزا علی نقی آمده است .

شاه فرمود پنج هزار تومان به حکیم کارمیک انگلیسی انعام دادم و او را با میرزا علی نقی پیش عباس میرزا فرستادم از حکیم چه خبر ، عباس میرزا چطورست . آصف‌الدوله عرض کرد حال ولیعهد خوب نبوده و از قضای آسمانی حکیم صاحب در میامی جهان فانی را وداع گفته شاه فرمود اللهیار خان پس بگو عباس میرزا مرده در اینموقع آصف‌الدوله بگریه افتاده عرض کرد خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر اهل مملکت کم نفرماید ، جان همه ما چاکران تصدق خاکپای مبارک باشد بحمدالله درهر

ولایتی يك نایب‌السلطنه دارید آصف‌الدوله بی‌اختیار گریه میکرد و اشک از ریش او میریخت ولی حضرت شهریارى خم ببارو نیاورد و همین که عرض آصف‌الدوله تمام شد شاهنشاه فرمود اللهیار خان انصاف نکردی که گفتی در هر ولایت يك عباس میرزا داری میبایست عرض کنی بعد از هفتاد سال عمر با این کثرت اولاد و چهل سال سلطنت دیدی که از دنیا بی اولاد و بلاعقب رفتی اما بهیچ قسم تریه نمی‌کردو برسم همیشه فرمایشات را بلند می‌فرمود آصف‌الدوله دستش را روی عصا گذاشته بود و اشک از دیدگان میریخت بعد فرمود عبدالرحمن خان و میرزا تقی بیایند آنهاهم به حضور مشرف شدند شاه فرمود بروید بنشینید دو طغرا فرمان برای محمد میرزا و میرزا ابوالقاسم و دو طغرا برای فریدون میرزا و میرزا محمد خان زنکنه بنویسید از بابت فوت مرحوم عباس میرزا اختلال و اغتشاش در امورات نشود هر يك در کار حکومت و پیشکاری خود در نهایت اقتدار باشید تا بعد تکلیف شما در آذربایجان و خراسان مفصلاً معلوم شود و آنگاه شاه باغا سعید خواجه فرمود برو و مهر مرا از پیش خازن‌الدوله بیاور و به میرزا تقی فرمود طول مده و فرامین را باامین‌الدوله بیاور و مهر کن چون فرامین و نوشتجاتی که بمهر شاه میرسید و در حضور او مهر میشد در مجموعه طلائی گذارده در میان کیسه‌ئی مروراید دوز میگذاشتند و سر کیسه را مهر

کرده باندرون برده بخازن‌الدوله (۳) میسپردند .

آنها برای نوشتن فرامین رفتند میرزا حسین حکیم‌باشی که در اطاق مجاور بود به ملا علی محمد کاشی ندیم شاه گفت قبله عالم بردباری میکند بغض گلویش را گرفته میترسم خدا نخواستۀ فجاً کند برو و بدون واهمه مطلبی عرض کن که شاه بگریه بیفتد ملا علی محمد کاشی وارد شد و عرض کرد ای پادشاه بزرگ پیرگویا اسفندیار روئین تنی در ماتم مرحوم محمد علی میرزا حق داشتی که هیچ گریه نکنی مثل نایب‌السلطنه فرزندی را داشتی حال چرا آسوده نشسته‌ئی و خود شروع بگریه کرد سماور بسیار بزرگی در میان طاقتمای خلوت کریم خانی بود که همیشه آب گرم برای وضو و حاجت موجود باشد پادشاه در نهایت آرامی فرمودند آخوندگریه پدر برای پسر مذمومست اما اگر يك مخبر صادقی حاضر بود و خبر میداد که اگر من در میان این سماور بنشینم و این آب بقدری بجوشد که تمام بدنم تحلیل رود و فنای صرف شوم عباس میرزا از دار بقا بدر دنیا رجعت خواهد کرد بسمبارك شاه شهید (۴) تن به قضا درمیدادم این فراقی که ابد امید وصال در آن نیست تحمل آن بسیار سخت خواهد بود فردا میگویم آخوند طالقانی بیاید شهادت حضرت عباس را بخواند گریه برای آن بزرگوار برای عباس میرزاهم خوبست کاری که حاصل دنیا و آخرت در آن نیست آدم عاقل چرا مرتکب شود .

لطفاً ورق بزنید

۳ - خازن‌الدوله نامش گلبدن باجی از کنیزان مادر فتحعلی‌شاه بود بعد از مرگ مادر فتحعلی شاه چون در جمیع امور حرمانه از مواجب و لباس و انعام و بخشش بهر که هرچه میرسید بتوسط او میرسید بلقب صندوقداری ملقب شد اقتدار اوزیاد گردید بسیار عاقله وزیرکو بزرگ منش بود فتحعلی شاه او را بزنی گرفت و ملقب بخازن‌الدوله اش فرمود و دوپسر برای شاه آورد بهمن میرزا بهاء‌الدوله و سیف‌الله میرزا .

۴ - مقصود آقا محمد خان است و فتحعلی شاه در مطالب عمده بسمبارك شاه شهید قسم یاد میکرد اما بیشتر اوقات بسر مبارک شاه قسم می‌خورد که مقصود سر خود بود .

دکتر مرابکش

چند ماه پیش ناگهان در يك صبح آفتابی مادام «دانیلا» تاریکی مرگ را در آغوش می کشد و از رنج بیماری و زندگی هر دو می رهد گواهی پزشك صادره از طرف یکی دیگر از پزشکان شهر حاکی است که «مادام» دانیلا ۳۹ ساله بر اثر بیماری سرطان و بدنبال مدت شش سال و چند ماه تحمل بیماری مزبور فوت نموده است.

يك شكایت عجیب

پس از انجام تشریفات کفن و دفن، ناگهان شکایتی از خانمی بنام «انریتا» دوست دوران کودکی متوفی بدادستان میلان میرسد. بانوی مزبور در شکایت خود ادعا می کند. بانو «دانیلا» بدست همسرش دکتر امیلیو کشته شده است و بضمیمه شکایت مزبور که بنظر صاحب نظران امورروانی بانگیزه تأثر از مرگ يك دوست قدیمی تنظیم شده است نامه ای بخط، امضای متوفی تسلیم می شود که در متن آن متوفی بدوست دیرینه اش نوشته که از همسرش دکتر گاله امیلیو خواسته است وی را از رنج بیماری و زندگی بی ثمرش برهاند و در فلان تاریخ وی را بکشد. و این تاریخ فوت بانو «دانیلا» بود.

دکتر تحت پیگرد قرار می گیرد و در مراحل اولیه بازپرسی در میان تعجب فراوان مقامات صلاحیتدار قضائی که شخصا وی را بدلیل نيك نفسی و يك عمر خدمت خوب پزشکی و شهرت به نیکنامی و مهربانی نسبت به همسرش مبری می دانستند اعتراف می نماید که موضوع صحت دارد و وی بدرخواست جدی همسرش و بانگیزه ترحم و رهائی همسرش از زجر و ناراحتی وی را بقتل رسانیده است.

در شهر صنعتی «میلان» ایتالیا اخیرا واقعه جالبی توجه مردم شهر را بخود معطوف داشت. پزشك معروفی بیای میز محاکمه کشانیده شد که مرتكب قتل بس شگرف و با انگیزه نيك! شده بود و تا مدتها محافل حقوقی و مراجع قضائی پیرامون پرونده این پزشك بحث های پرشورداشتند تا اینکه موضوع بجرايد سراسر ایتالیا کشیده شد و افکار عمومی را تا بدانجا برانگیخت که دیوان کشور شهر «میلان» بر برائت پزشك مرتكب قتل رای داد و محکومیتی سنگین را که از محکمه بزرگ جنائی شهر صادر شده بود یعنی دوازده سال حبس با کار شکست، داستان چه بود!

دکتر مرابکش؟

مادام «دانیلا» همسر پزشك معروف شهر میلان «دکتر امیلیو» مدتها بیمار و بستری بود. در مدت بیماری وی که در حدود شش سال میشد همسرش همواره در کنارش بود و یکدم از وی غافل نمی شد. (شهودی که بعدا در دادگاه حضور پیدا نمودند این توجه و مراقبت از ناحیه دکتر را تأکید نمودند) پارهای از دوستان و نزدیکان خانواده گاله آتسو حتی از فداکاری و کوششی که دکتر درباره درمان بیماری همسر زمینگیرش که مبتلی بنوعی سرطان است می نماید تا بعد ستایش یادآوری می نمایند و حتی در تمام مدت بیماری بانو «دانیلا» دکتر امیلیو از معاشرت با زنان چشم می پوشد و هرگز با زن یا دختری تنها دیده نمی شود و شایعه ای پیرامون روابط عاشقانه احتمالی وی وجود ندارد.

در اطاقی که تصویر شاه شهید (آقا محمد خان) بود فتحعلی شاه هروقت وارد می شد تعظیم میکرد.

خلاصه بعد از آنکه فرامین را آوردند و خواندند و بمهر شاه رسید آصف الدوله را خواسته فرمود از طبقه شاهزادگان و طبقه نوکر کسی حاضرست او عرض کرد برای عرض این خبر دلسوز امروز ظهر تمام شاهزادگان و روسای قاجار و سایر طبقات در دیوانخانه اجتماع کرده و هستند، شاه فرمود از نیامدن شاهزاده علیخان (ظل السلطان) در این دو روز پیش من همچو می فهمم که مرگ برادرش را فهمیده است بهیات اجتماع بروید نزد او و بگوئید قبله عالم میفرماید در عزای محمد علی میرزا من صاحب عزا بومد زیرا که او برادری از مادر خود نداشت در قضیه عباس میرزا تو صاحب عزا هستی علما و اعیان و شاهزادگان و بزرگان و طبقه نوکر سه روز مرخص هستند در دیوان خانه تو رسوم تعزیه داری را بعمل بیاورند و قاجاریه خودمان بهمان طریق ایلیت تعزیه داری کنند ترکمان ها را هم خبر کنی و آنها هم در عزای ما عزا دار هستند و ایل ما محسوب میشوند آغا سعید خواجه بتمام اهل حرمخانه اطلاع بدهید که در این سه روز مرخص هستند بخانه علیخان شاهزاده بروند مجلس تعزیه داری عباس میرزا مردانه و زنانه باید در آنجا برقرار شود شاه زاده ها و شاهزاده خانم ها در آنجا جمع باشند. این مجلس عزا درخانه ظل السلطان فراهم آمد و از خانواده سلطنت بیش از هزار زن با خادمان حرم سرها برهنه کزده گریه و زاری میکردند، مجلس زنانه که چنین باشد مردانه معلوم است چقدر گریبانها چاک و باز و کلاها برزمین افتاده بود.

ناتمام

ماجرای پزشکی که بارضایت همسر بیمارش اورا بقتل رساند .

رضایتنامه !

وکیل دکتر نیز رضایت نامه ای از همسر دکتر ارائه نمود و بانوی متوفی در رضایت نامه مزبور نوشته بود .

« بعثت درد فراوانی که از بیماری سرطان می کشیدم و بعلاوه مرك دير يا زود سراغم می آمد ، زندگی درنظم جهنمی تحمل ناپذیر شده بود بنابراین این از همسر مهربانم ، که از وی نهایت رضایت را دارم در کمال سلامت عقل درخواست نمودم بترتیبی مرا راحت نماید و هرچه زودتر بزندگیم خاتمه دهد . »

همچنین در نامه مزبور آمده بود که « چون همسر مهربانم پس از چند ماه پافشاری من و مذاکره و بحث زیاد حاضر باین عمل بخاطر نجات من از زندگی نکبت بارم شده است ضمن تشکر از او این مکتوب را زیر بالشم می گذارم تا بعدا بدست همسرم رسیده و با خواندن آن بداند که من صد درصد بمرک خویشتن راضی بوده ام و ناراحتی وجدان نداشته باشد . »

بدنبال این واقعه عجیب آنچه ناراحتی و اندوه مردم شهر « میلان » را برانگیخت و مباحثات متعددی را موجب شد صدور کیفرخواست ازطرف باز پرس جهت دکتر « امیلیو » باتهام قتل و سپس رای محکمه عالی جنائی میلان در مورد محکومیت وی بدوازده سال حبس بود .

استدلال محکمه چه بود ؟

حقوق ایتالیا کلاسیک و موضوعه است ، این مکتب همانند حقوق ایران جرم را دارای عناصر سه گانه .

۱ - عنصر معنوی

۲ - عنصر مادی

۳ - عنصر قانونی

میدانند . بنابراین در قانون مجازات عمومی ایتالیا قتل با انگیزه خوب و بد دو شکل متفاوت ندارد و قاتل با انگیزه خوب نیز در ردیف قاتل عمدی قلمداد و مجازات می شود . لکن پس از جنک دوم جهانی « نئو کلاسیک ها » که خواهان تجدید نظر در متن قانون شکلی که با خواست های جدید اجتماعی تطبیق نماید بودند و همچنین پیروان مکتب « فایده اجتماعی » که معتقد به اصلاح مجرم هستند و مجرم را شخصی قابل « دوباره اجتماعی شدن » میدانند روی حقوق ایتالیا این اثر را داشتند که اصلاحاتی در متن قانون جزای ایتالیا پس از جنک دوم جهانی بعمل آید و بقاضی جزائی اختیارات بیشتری داده شود براساس اختیارات مزبور محکمه عالی جنائی استدلال نمود که عمل دکتر « امیلیو » بدون نیت بد بوده و با ملحوظ داشتن انگیزه نیک نفسانه وی و اینکه وی طیبی خوشنام و بدون سوابق سوء است (و بدون در نظر گرفتن و موثر شناختن رضایت مجنی علیه) وی را بدوازده سال زندان محکوم نمود .

حکم شکسته میشود .

فشار افکار عمومی از یکطرف و از طرف دیگر توجه دادن قضات بموضوعات جدیدی که بر اثر اصلاحات قانون جزای ایتالیا پس از جنک دوم جهانی وارد حقوق ایتالیا شده بود و مورد استفاده وکیل مبرز دکتر قرار گرفت باعث شد حکم محکمه جنائی شکسته شود .

وکیل مبرز « دکتر امیلیو » با تاکید روی رضایت کتبی همسر او که بعداز او کشف شد و توجه دادن قضات باینکه بانو « دانیلا » طبق اقرار صریح

خود مدتها از همسرش تقاضای کشتن خود را داشته و در تقاضای خود نیز همچنان که بدوست دوران کودکی اش نوشته جدی بوده است و همچنین کوشش هایی که دکتر قبل از مرك همسرش در مورد درمان وی بعمل می آورده توانست در لایحه فرجامی قضات را مجبور به شکستن رای صادره بنماید وی که از وکلای مشهور « میلان » است مثال جالبی نیز در لایحه فرجامی خود آورده بود که بسیار مورد توجه قرار گرفت مثال مزبور این بود که اگر کسی را با رضایت یا درخواست جدی خودش در توقیف نگهدارند توقیف کننده قابل تعقیب نخواهد بود « دکتر امیلیو » در رسیدگی مجدد تبرئه شد .

در قانون مجازات ایران

در ایران متأسفانه هنوز قاضی به خصوص در امور جزائی از اختیارات محدودی برخوردار است و دنیای قضاوت او محدود بمواد قانون است و هنوز مسائل جدید حقوقی دنیا نتوانسته است در قانون مجازات ایران اثری داشته باشد بنابراین در قانون ما رضایت مجنی علیه در جرائم بخصوص مثل قتل و ضرب منتهی بفوت اثری ندارد و همچنین است داعیه نیک و بد در ارتکاب جرائم . در قانون مجازات ایران مجازات قاتل بعد و غیر عمد تعبیر شده است و قاضی در آراء خویش در این زمینه محدود بمواد مربوط بدو نوع قتل مزبور است .

شاید در اصلاحاتی که نوید آن داده شده قاضی جزائی ایران نیز از دنیای محدود قضاوت خود بمواد و مقررات نسبتا ناقص جزائی رهائی یابد .



۲۸۶

اقتباس : ذبیح‌اله منصوری

عباس میرزا در تبریز بعد از مراجعت از همدان

حج براه میافتادند و در مناطق شرقی ایران ، از یکصد و بیست تا یکصد و پنجاه روز قبل از ماه ذیحجه عازم مکه میشدند و بعد از این که مراسم حج بانجام میرسید از نود تا یکصد و پنجاه روز دیگر وقت صرف میکردند تا این که به مسقط‌الراس خود مراجعت نمایند .

بهمن جهت بین ایرانیان سفر برای زیارت کعبه موسوم به سفر یکساله بود زیرا رفتن و مراجعت کردن با مدت توقف در شهرهای وسط راه یکسال بطول میانجامید .

در همان اوقات که عباس میرزا وارد تبریز شد ، خسرو میرزا پسرش (پسر هفتم) که به روسیه برای غرضخواهی از قتل گریبایدوف وزیر مختار تزاری در تهران رفته بود بعد از رجعت از روسیه وارد تبریز شد و بروایت دیگر خسرو میرزا قبل از این که پدرش وارد تبریز گردد به تبریز رسید .

عباس میرزا بعد از کشته شدن گریبایدوف در تهران ، بیدرنک پسرش

بیشتر براساس طبایع چهارگانه ، دارو تجویز میکردند .

باری عباس میرزا با این که به پزشکی میرفضل عقیده داشت برای استفاده از نفس او ، دستور داد که وی را به تبریز منتقل کنند .

حاکم همدان که دستور گرفته بود که میرفضل را برای مداوای عباس میرزا به تبریز بفرستد جواب داد که آن پزشک برای زیارت حج رفته است .

این است قرینه‌ای که نشان میدهد روایت مربوط باین که عباس میرزا در ماه ذیحجه ، بعد از مراجعت از همدان وارد تبریز شد ، بیشتر مطابق با واقع جلوه میکند .

چون ماه ذیحجه ماه زیارت‌مکه است و اگر عباس میرزا چند ماه قبل از آن تاریخ وارد تبریز میشد می‌توانست که میرفضل را به آن شهر ببرد چون هنوز آن مرد برای زیارت حج براه نیفتاده بود و رسم زوارحاج در مناطق غربی ایران این بود که نود روز قبل از ماه ذیحجه برای سفر

بعد از انقضای دوره قرون وسطی در اروپا ، سه مرکز طبی بوجود آمد یکی در ایتالیا و دیگری در فرانسه و سومی در اطریش .

در کشورهای دیگر اروپا هم کانون های طبی وجود داشت اما نه به اهمیت این سه مرکز و در آن سه کشور مرکز طبی بمناسبت وجود دانشگاه‌ها ایجاد شد .

اما در آن دانشگاه‌ها صحبت از طبایع چهارگانه نبود و طب جدید اروپا بعد از دوره قرون وسطی طبایع چهارگانه را کنار گذاشت و در عوض ، فصد ، و نوشیدن آب را پیش کشید و فصد و نوشیدن آب به مقدار زیاد داروی هر بیماری شد و بیماران هم اگر مردنی نبودند از این دو داروشفا مییافتند .

بعضی از اطبا آن قدر در فصد افراط می نمودند که قسمتی زیاد از خون بدن بیمار را از بدنش خارج میکردند .

در ایران هم فصد معمول بودولی نه باندازه اروپا و پزشکان ایرانی ،

خسرو میرزا را که گفتیم بعد از مرگ عباس میرزا و فتحعلیشاه به حکم برادرش محمد شاه کور شد، برای علرخواهی به سن پترزبورگ یا پتخت تزار فرستاد.

چون او و پدرش فتحعلیشاه خیلی از تجدید جنگ میترسیدند و بیم داشتند که تزار، قتل وزیر مختار خود و همراهانش را در تهران مستند جنگ قرار بدهد.

چون در تهران فقط گریبایدوف کشته نشد بلکه تمام اعضای هیئت سفارت او (غیر از يك نفر) بدست مردم بقتل رسیدند (۱) و اعضای سفارت او را در مآخذهای مختلف از هشتاد نفر تاسی نفر نوشته‌اند که طبیعی است عده‌ای از آنها جزو خدمه بودند.

بر طبق عرف و عادت آن زمان قتل گریبایدوف و اعضای سفارت او، بایستی علر منطقی جنگ باشد.

معهذا تزار، جنگ با فتحعلی‌شاه را تجدید نکرد و منتهی بزرگ برفتعلی شاه نهاد که با وجود آن قتل عام، مبادرت به جنگ نکرد.

اما واقعیت این است که تزار در آن موقع سخت گرفتار جنگ با امپراطوری عثمانی بود و نمیتوانست با فتحعلیشاه بجنگد و دیگر این که بقول میرزا مصطفی خان افشار ملقب به بهاءالملک، تزار به انگلستان قول داده بود که به ایران حمله نکند و در صدد تصرف اراضی فتحعلیشاه برنیاید. میرزا مصطفی خان افشار ملقب به بهاءالملک، منشی میرزا مسعود انصاری گرمرویی بود.

وقتی عباس میرزا تصمیم گرفت که خسرو میرزا پسرش را به پتخت تزار بفرستد چندن از مردان کاردان دربار خود را با او فرستاد که یکی از آنها میرزا مسعود انصاری گرمرویی

بود و دیگری میرزا تقی خان فراهانی و هم اوست که در زمان ناصرالدین شاه صدراعظم شد و بحکم او در حمام باغ فین کاشان بقتل رسید.

چون میرزا مسعود انصاری گرمرویی با خسرو میرزا میرفت میرزا مصطفی خان افشار هم که هنوز نه دارای عنوان خانی بود نه نسبت (بهاءالملک) با وی رفت و بطوری که خود او در مقدمه سفرنامه و سیاحت‌نامه‌اش نوشته به دستور میرزا مسعود انصاری آن سفرنامه و سیاحت‌نامه را که مربوط است به مسافرت خسرو میرزا در روسیه، (و تقریباً روز بروز) نوشت.

این سفرنامه بچاپ رسیده و از لحاظ وقوف بر چگونگی مسافرت خسرو میرزا در روسیه مفید است.

ولی از این سفرنامه نمیتوان فهمید که خسرو میرزا در چه تاریخ بعد از مراجعت از روسیه وارد تبریز شد چون در سفرنامه بهاءالملک فقط وقایع زمان رفتن خسرو میرزا به سن پترزبورگ و توقف در آنجا نوشته شده و فاقد وقایع زمان مراجعت از آنجا تا رسیدن به مرز ایران است.

معهذا بطوری که گفتیم سفرنامه و سیاحت‌نامه‌ایست مفید و نشان میدهد که از روزی که خسرو میرزا وارد کشور تزار شد، تا روزی که سفرنامه نوشته شده مامورین عالی رتبه آن کشور اعم از کشوری و لشکری خیلی خسرو میرزا را مورد احترام قرار میدادند و در روز ورود به مسکو طوری با احترام او را پذیرفتند که اگر جدش فتحعلیشاه وارد مسکو می شد با احترامی زیادتیر مورد استقبال قرار نمیگرفت.

میرزا مصطفی خان افشار در سفرنامه و سیاحت‌نامه خود مینویسد از لحظه‌ای که خسرو میرزا وارد حومه

مسکو شد تا لحظه‌ای که وارد اقامتگاه خود در آن شهر گردید، بی‌انقطاع توپ شلیک میشد و تمام وجوه پایه اول شهر مثل حکمران و شهردار و رئیس پارلمان و رئیس پلیس غیر از اسقف مسکو، خسرو میرزا را مورد استقبال قرار دادند.

در آن موقع گرچه سن پترزبورگ پایتخت تزار بود اما آنجا يك پایتخت اداری بشمار میآمد و مسکو پایتخت حقیقی روسیه را تشکیل میداد.

میدانیم که سن پترزبورگ به حکم پترکبیر، امپراطور روسیه ساخته شد و در سال ۱۷۰۲ میلادی بعد از این که شهر بنا گردید پترکبیر آنجا را پایتخت کرد و از آن بعد تا زمان انقلاب روسیه یعنی مدت دوست و چهارده سال سن پترزبورگ یا (پتروگراد) پایتخت روسیه بود.

ولی آن مدت طولانی نتوانست سن پترزبورگ را پایتخت واقعی روسیه بکند و بعد از انقلاب، پایتخت روسیه، پایتخت قدیم آن مسکو شد.

چون مسکو پایتخت واقعی روسیه بود استقبالی که در آن شهر از خسرو میرزا کردند خیلی از لحاظ وجهه او اهمیت داشت و همان موقع دانسته شد که تزار، واقعه قتل گریبایدوف و اعضای سفارت او را مورد تعقیب قرار نخواهد داد.

تا آن موقع معلوم نبود که تزار آیا آن واقعه را مورد تعقیب قرار میدهد یا نه؟

گرچه احتمال حمله کردن وی به ایران ضعیف مینمود اما بعید نبود که برای قتل گریبایدوف و اعضای سفارت او يك خون‌بهای سنگین از فتحعلیشاه بخواهد و اگر تزار برای صرف نظر کردن از قتل گریبایدوف و همراهانش يك خون‌بهای سنگین از فتحعلی

۱- شرح قتل گریبایدوف در تهران از طرف محقق نوشته شده ولی چون بدفعات آن واقعه منتشر گردیده و تکرارش خواننده را ناراحت میکند از نقل آن صرف نظر شد - مترجم.

ثبت شد و در آن بلوا که برای خواستن قانون اساسی بر پا شد عده‌ای به قتل رسیدند .

آن دلیل ، نسل‌رود را متقاعد کرد و موافقت نمود که در نامه موضوع قصور فتحعلیشاه و عمال حکومت او ، در واقعه قتل گریبایدوف بمیان نیاید اما مسئله در خواست بخشایش بطور حتم باشد.

میرزا تقی‌خان فراهانی گفت وقتی کسی مرتکب گناهی نشده باشد درخواست بخشایش از طرف او مورد ندارد.

بعد میرزا تقی‌خان گفت واقعه قتل گریبایدوف و همراهانش قضای آسمانی بود و بعد از آن واقعه پادشاه ایران امر کرد هرکس را که در واقعه قتل دست داشته به کیفر برسانند و عده‌ای که محقق شد در واقعه قتل دست داشتند به کیفر رسیدند و حتی بزرگترین مجتهد تهران چون گفته شد که مردم را تشجیع کرده بدستور فتحعلیشاه از تهران خارج گردید و در جای دیگر سکونت کرد.

معهدا نسل‌رود اصرار داشت که در نامه‌ای که بایستی از طرف خسرو میرزا به تزار نوشته شود موضوع خواستن بخشایش را بگنجانند.

میرزا تقی‌خان فراهانی گفت خسرو میرزا در نامه خود همین مفهوم را خواهد گنجانید اما با کلمات دیگر .

بعد از مدتی که راجع به نوشتن نامه مذاکره شد میرزا تقی‌خان فراهانی برای این که از نوشتن يك نامه وهن‌آور جلوگیری شود و موضوع درخواست بخشایش روی کاغذ نیاید پیشنهاد کرد که خسرو میرزا در روزی که بحضور امپراطور میرسد بطور شفاهی از امپراطور درخواست نماید که از مسئله کشته شدن گریبایدوف و همراهانش صرف‌نظر نماید.

ناتمام

مذاکره ادامه داشت و در هیئت نمایندگی ایران میرزا تقی‌خان فراهانی عهده‌دار مذاکره بود.

بعد از استقبالی که درمسکو از خسرو میرزا کردند نسل‌رود موافقت نمود که خسرو میرزا نامه مربوط به درخواست بخشایش را از طرف خود بنویسد مشروط بر این که در آن نامه بنویسد که جد من پادشاه ایران بمن دستور داده که از تزار خواهش کنم که مسئولین واقعه قتل گریبایدوف و همراهان را که در راس آن فتحعلیشاه می‌باشد مورد عفو قرار بدهد.

میرزا تقی‌خان فراهانی گفت در واقعه قتل گریبایدوف و همراهان او هیچ‌یک از عمال حکومت ایران قاصر یا گناهکار نیستند و بطریق اولی فتحعلیشاه در آن واقعه بکلی بی‌گناه است.

نسل‌رود گفت میدانم که عمال حکومت ایران در آن کشتار دست نداشتند اما قصور کردند و جلوی مردم را نگرفتند و اگر جلوگیری می‌کردند آن واقعه پیش نمی‌آمد.

میرزا تقی‌خان فراهانی گفت بعضی از وقایع قابل پیش‌بینی نیست تا این که عمال حکومت بتوانند جلوی آن وقایع را بگیرند و آیا عمال حکومت امپراطوری می‌توانستند در روز چهاردهم دسامبر ۱۸۲۵ (میلادی) از کشتاری که بر اثر بلوا در سن‌پترزبورگ بوقوع پیوست جلوگیری کنند.

آنها بعد از کشتار کسانی را که مرتکب جنایت شده بودند دستگیر کردند و قبل از آن نتوانستند از بلوا جلوگیری کنند تا این که کشتار به وقوع نپیوندد.

منظور میرزا تقی‌خان فراهانی بلوایی بود که در تاریخ کشور تزارها باسم بلوای (دکابریست) بمناسبت این که در ماه دسامبر اتفاق افتاده بود

شاه میخواست وی قوه پرداختن آن را نداشت و شاید چنك ، تجدید می‌گردید خاصه آنکه هنوز آخرین قسط غرامات جنگی به موجب عهدنامه ترکمن‌چای پرداخته نشده بود.

اما استقبالی که در مسکو از خسرو میرزا کردند نشان داد که امیدواری زیاد هست که تزار ، از واقعه قتل گریبایدوف و همراهانش صرف‌نظر کند.

معهدا نسل‌رود که در آن موقع علاوه بر مقام وزارت امور خارجه مقام کفالت صدراعظم کشور تزاری را نیز داشت گفت خسرو میرزا بایستی نامه‌ای به امپراطور بنویسد و خواهش کند که جد او را ببخشاید و او را بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش مستوجب کیفر نداند.

نوشتن آن نامه کاری بود دقیق چون بایستی طوری نوشته شود که در عین درخواست بخشایش برای فتحعلی شاه ، وهن‌آور نباشد .

میرزا تقی‌خان فراهانی (امیرکبیر و صدراعظم آینده) پیشنهاد کرد که نامه مربوط به درخواست بخشایش از طرف خسرو میرزا نوشته شود نه از طرف فتحعلیشاه.

چون خسرو میرزا دارای مقام جدش نبود هرگاه درخواست بخشایش میکرد ، زیاد موهن جلوه نمینمود. نسل‌رود گفت نامه بایستی از طرف فتحعلیشاه نوشته شود.

میرزا تقی‌خان فراهانی اظهار کرد نامه‌ای که از طرف فتحعلیشاه نوشته شود ، ناگزیر ، بایستی بمهر او برسد و خسرو میرزا نمیتواند در این جا ، نامه‌ای از طرف جد خود بنویسد .

در تمام مدتی که خسرو میرزا در راه بود تا این که خود را به پایتخت تزار برساند ، راجع به این موضوع بین هیئت نمایندگی ایران و نسل‌رود کفیل صدارت و وزیر امور خارجه



آخرین روز مقاومت قلعه

شاه اسماعیل گفت تو تا امروز باین ها چه میدادی ؟
 امیرحسین گفت تا امروز این ها از آیش ها و مزارع من مستمری دریافت میکردند و میزان مستمری آنها متفاوت بود.
 شاه اسماعیل گفت آیا میزان مستمری ها ، درجائی ثبت شده است.
 امیرحسین گفت بلی و کریم جاسم ثبت آن را دارد .
 شاه اسماعیل پرسید آیا مستمری ها نقدی است یا جنسی ؟

شاه اسماعیل اظهار کرد من بر طبق ثبت مستمری ها به تمام بازماندگان تو که در زمان تو مستمری دریافت میکردند نصف آن را خواهم پرداخت خواه نقدی باشد خواه جنسی ؟

امیرحسین حیرت زده پرسید آیا تو می - خواهی نصف مستمری ها را به خویشاوندان من بدهی ؟ و آیا فکر نمیکنی که آنها چگونه زندگی میکنند ؟

شاه اسماعیل گفت مردان میتوانند کاری را پیش بگیرند و اگر کسر درآمد دارند آن را از محل کار جبران کنند.

امیرحسین گفت ولی تو با من عهد کردی که

امیرحسین گفت دو صورت از اسامی بازماندگان من موجود است که یکی از آنها نزد (کریم جاسم) کاتب من میباشد .

در آن موقع امیرحسین رو بسوی چند نفر که در فاصله دور ایستاده بودند کرد و گفت به کریم جاسم اطلاع بدهید که بیاید.

کریم جاسم آمد و امیرحسین او را به شاه اسماعیل نشان داد و گفت این مرد کاتب من است و صورت اسامی بازماندگانم نزد اوست و من گفتم که از روی آن ، صورتی دیگر نوشته شود که امروز بتو بدهم.

بعد از این گفته امیرحسین طوماری کوچک را از جیب پیرون آورد و به کریم جاسم داد و گفت از حصار پائین بیندازد تا این که بنظر شاه اسماعیل برسد.

یکی از سربازان شاه اسماعیل آن طومار را از پای حصار برداشت و برد و بدست مرشد خانقاه داد.

شاه اسماعیل طومار را گشود و اسامی عده ای از مردان و زنان از نظرش گذشت و از امیرحسین پرسید که این ها چند نفر هستند ؟

امیرحسین جواب داد با فرزندان شان ۳۱۲ نفر میباشد.

قسمتی از اموال مرا به بازماندگانم بدهی که آنها پس از من از لحاظ معاش دوچار عسرت نشوند. مرشد خانقاه گفت من بعهد خود وفادارم و به آنها مستمری خواهم داد اما بازمانده نصف مستمری سابق و باید توجه داشته باشی که من مستمری آنها را از دارائی خود میدهم زیرا تمام اموال تو، بمن تعلق گرفته است.

بعد شاه اسماعیل گفت من اگر بخواهم مستمری این ۳۱۲ نفر را بطور کامل بپردازم نخواهم توانست که خسارات کارکیا و مردم گیلان را جبران نمایم.

امیرحسین گفت آیا خسارات کارکیا و مردم گیلان واجبتر است یا معاش خویشاوندان من. شاه اسماعیل گفت چون تو با تعدی خود بر کارکیا و مردم گیلان خسارت وارد آورده‌ای جبران خسارات آنها واجبتر از معاش خویشاوندان تو است و از آن گذشته من گفتم که نیمی از مستمری خویشاوندان تو را خواهم پرداخت.

امیرحسین گفت چون تو دیدی که من قلعه را تسلیم کردم مستمری خویشاوندان مرا نصف کردی و اگر قلعه تسلیم نمیشد موافقت مینمودی که مستمری آنها را بطور کامل بدهی.

شاه اسماعیل اظهار نمود وقتی من به تو قول دادم که قسمتی از اموال تو را که به من تعلق گرفته بازماندگانم خواهم داد تا این که آنها از حیث معاش در عسرت نباشند، فکر نمی‌کردم که بایستی به ۳۱۲ نفر مستمری داد و آیا تو مستمری این اشخاص را از مال خود میدادی یا از مال دیوان.

امیرحسین جواب داد بین مال من و مال دیوان تفاوت وجود نداشت.

شاه اسماعیل گفت بهمین جهت می‌توانستی که باین عده مستمری بدهی.

ولی چون مال من غیر از مال دیوان است من نمیتوانم که باین عده مستمری کامل بدهم. آنچه شاه اسماعیل آن روز در این خصوص به امیرحسین گفت درخور توجه است.

تا آن موقع در تمام کشورهای ایران، قاعده کلی این بود که بین اموال سلاطین و امرای محلی و اموال دیوان تفاوت وجود نداشت.

مستمری اهل دیوان و قشون به وسیله سر رشته‌دارها از اموال سلطان محلی و امیرپرداخته میشد و اگر زمامداران محلی برای پرداخت آن

مستمری‌ها حسابی به سر رشته‌دارها واگذار کرده بودند برای تسهیل بود و گرنه سر رشته‌دارها می‌دانستند که آنچه به دریافت‌کنندگان مستمری می‌پردازند مال امیر است و آنهایی هم که مستمری دریافت میکردند میدانستند که از اموال زمامدار محلی، مستمری دریافت میکنند وضع شاه اسماعیل هم در آغاز زمامداری همان‌طور بود. اما بزودی بین اموال او، و اموال دیوان، تفاوت بوجود آمد یعنی از هم مجزی شد.

علت این که در دوره سلطنت شاه اسماعیل بین اموال شخصی وی و اموال دیوان تفاوت و فاصله بوجود آمد مسئله اداره کردن اموال خانقاه بود.

دیدیم که شاه اسماعیل در آغاز زمامداری از اموال خانقاه برای قشون‌کشی خیلی برداشت کرد. اما آن برداشت را بصورت وام میکرد نه تصرف قطعی اموال خانقاه، و همین که قوت گرفت آنچه از اموال خانقاه برداشت کرده بود برگردانید و بر موقوفات خانقاه بسی افزود.

چون شاه اسماعیل عادت کرده بود که اموال خانقاه را غیر از اموال خود بداند، آن عادت سابقه و زمینه‌ای شد برای این که اموال دیوان را هم غیر از اموال خود بشمار بی‌آورد. در زمان شاه اسماعیل اموال دیوان که به اسم اموال سرکاری موسوم گردید دارای حساب جداگانه شد و حساب آن بکلی از حساب خزانه شاه اسماعیل مفروز گردید.

يك عده از عمال دیوان، به اسم عمال استینا، عهده‌دار نگاهداری حساب اموال دیوان شدند و جمع و خرج مملکت در دست آنها بود. کریستیان بارتولومو ایران‌شناس معروف، گفته است اولین مرتبه که بودجه سالانه در ایران تدوین شد در زمان شاه اسماعیل بود ولی این گفته قابل تجدیدنظر است چون مدارك تاریخی نشان میدهد که در زمان ساسانیان و در دوره سلطنت سلجوقیان و لاقیل در دوره سلطنت ملک‌شاه سلجوقی، ایران یعنی کشورهایی که جزو قلمرو سلطنت ملک‌شاه بود، بودجه سالانه داشته است.

از وضع مالی سلاطین قره‌قوینلو و آق‌قوینلو که در قسمتی از ایران سلطنت کردند، اطلاع نداریم ولی تصور میکنیم که آنها هم نوعی بودجه داشته‌اند برای این که وضع زندگی عمومی که در گذشته بیش از امروز مطیع فصول سال بود افراد

شاه اسماعیل از جلو و عده‌ای از سربازان از عقب او، از دیوار بالا رفتند تا این که خود را به امیرحسین برسانند.

امیر حسین به چهار خادم که در دو طرف او بودند گفت که دور شوند و آنها دور شدند.

شاه اسماعیل و سربازانش پلکانی را که منتهی ببالای دیوار میشد طی کردند و به جایی رسیدند که روبروی امیرحسین قرار گرفتند و آن مرد که از دو پا علیل بود و نمیتوانست برخیزد، بدون این که از مشاهده شاه اسماعیل و سربازانش وحشت کند مرشد خانقاه را مینگریست.

شاه اسماعیل در آن موقع یقین حاصل کرد که امیرحسین را دستگیر خواهد نمود چون هیچ کس با او نبود و آن چهار نفر هم از وی دور بودند.

مرشد خانقاه بسوی امیرحسین رفت و آن مرد کاردی را که از کمرش آویخته بود از غلاف کشید.

شاه اسماعیل بانگ زد امیر حسین چه می خواهی بکنی و آیا تو تصور مینمائی که میتوانی مرا بقتل برسانی.

امیرحسین بدون این که جواب شاه اسماعیل را بدهد کارد را که در دست راست داشت از طرف راست روی گلوی خود بحرکت درآورد و طوری ضربت آن پیرمرد شصت ساله شدید بود که شاهرگ و حلقوم را برید و کارد از دست امیرحسین افتاد و لحظه‌ای دیگر برو درآمد.

چهار خادم وی دویدند و او را بلند کردند و خون امیرحسین بر آنها پاشید و لباسشان را رنگین کرد (۱)

چنین مرد امیرحسین آل جلاویه آخرین سلطان مازندران از سلسله آل جلاویه و برای این که تسلیم نشود بحیاتش خاتمه داد.

ناتمام

۱ - بر طبق روایت دیگر امیرحسین در حالی که از دو پا علیل بود و نمیتوانست برخیزد با شمشیر با شاه اسماعیل جنگید و بدست او یا سربازانش بقتل رسید اما چون مردی که از دو پا علیل است نمیتواند برخیزد جنگ امیرحسین با شمشیر با شاه اسماعیل و سربازانش بعید بنظر میرسد. مترجم.

و حکومت‌ها را وادار میکرد که نوعی جمع و خرج سالانه داشته باشند منتهی در حکومت‌های ملی ایران (و میدانیم که بعد از ساسانیان ایران دارای وحدت نشد مگر در دوره صفویه) بین اموال شخصی زمامدار و اموال دیوان یا اموال عمومی کشور تفاوت وجود نداشت و شاه اسماعیل آن تفاوت را بوجود آورد و اموال دیوان را از اموال خود مفروز نمود و بهمین جهت در آن روز بامیر حسین گفت تو اگر مستمری‌ها را از اموال خود تادیه میکردی نمیتوانستی به ۳۱۲ نفر مستمری بدهی.

در آغاز سلطنت رسم شاه اسماعیل این بود که هرچه از غنائم جنگی به دست می‌آورد خود تصرف میکرد و جزو اموال خود او میشد.

ولی آنچه از مالیات بدست می‌آمد جزو اموال دیوان محسوب میگردید، و شاه اسماعیل، آن را تصرف نمیکرد.

باید توجه کرد که شاه اسماعیل غنائم جنگی را فقط منحصر به خود نمیکرد و قسمتی از آن را به سرداران و سربازان خود میداد.

بعد از چندی که غنائم جنگی، فقط از طرف شاه اسماعیل تصرف میشد وی روش دیگر پیش گرفت و قسمتی از غنائم جنگی را خود تصرف میکرد و قسمتی را بدیوان میداد.

عصر آن روز، تمام کسانی که در قلعه بودند از آن خارج شدند و نتوانستند تمام خواربار موجود در قلعه را ببرند.

چون شاه اسماعیل که از دفع‌الوقت امیر حسین بیم داشت میخواست قلعه را زودتر اشغال کند و موافقت نمیکرد که تخلیه قلعه باز بتأخیر بیفتد.

در قلعه غیر از امیرحسین و چهارنفر از خدمه او باقی نماندند و امیرحسین به شاه اسماعیل گفت بیائید و قلعه مرا اشغال کنید.

دو دروازه قلعه بطوری که گفتیم باز بود و به امر شاه اسماعیل سربازانی که در داخل قلعه در حصار بودند پائین رفتند و سربازان دیگر از دو دروازه، وارد قلعه شدند.

خود شاه اسماعیل از دروازه جنوبی وارد قلعه شد برای این که امیرحسین در قسمت جنوبی قلعه بر دیوار نشسته بود و مرشد خانقاه با کنجک‌کاوای زیاد میخواست بداند که امیرحسین چه خواهد کرد.

وطن زنده باشه!...

هستند . از این که قدم رنجه فرموده و به کارخانه محقر ما تشریف آورده‌اید بسیار ممنونیم».

نماینده دادستان که در ضمن ریاست هیئت را بعهدہ داشت نطق مدیر داخلی را قطع کرد و با لحنی خشک و خشن گفت:

«ما برای شرکت در جشن و یا افتتاح کارخانه نیامدیم که شما خیرمقدم می‌گوئید . بهتره بجای این حرفها ما را بمحل کارگاهها راهنمایی کنید».

مدیر داخلی بدون این که به روی خودش بیاورد با همان ژست های دوستانه و صورت پر از خنده تعظیمی کرد و ما را به قسمت انتهای باغ راهنمایی نمود.

این کارخانه محقر باغ بزرگی بود که اول و آخر نداشت قسمت‌های مختلف کارخانه از لابلای درخت ها بزرحت دیده میشد.

از چندتا خیابان گذشتیم . آقای مدیر خیلی خنده‌روتر از همیشه تعظیم بلندتری کرد و گفت:

«اول بفرمائید آقای کاشیر را ببینید بعد».

ما از اون آدمهایی نبودیم که باین تملق‌ها نرم‌شیم قبل از دیگران من جواب دادم:

«فعلا کاری با آقای کاشیر نداریم».

هنوز جمله‌ام تمام نشده بود که آقای کاشیر توی درگاهی اطاقش ظاهر شد و با لحنی بسیار صمیمانه گفت :

«آقایان بفرمائین . یکدقیقه رفع

از تعقیب قضیه و مطالبه خسارت منصرف شده بودند.

چند ماه پیش هم گردآهن توی چشم دو نفر از کارگران ریخته و بیچاره‌ها کور شده بودند آنها هم از ترس اخراج و بیکاری درد کوری را تحمل کرده و بمقامات وزارت کار شکایت نکرده‌اند.

هر پنج نفر ما که برای رسیدگی باین شکایات انتخاب شده بودیم از جوانان وطن‌پرست و پرشور بودیم با خواندن این شکایات‌ها چنان بهیجان آمدیم که میخواستیم قبل از مراجعه به کارخانه و رسیدگی به ادعاهای حکم محکومیت آقای کاشیر را صادر کنیم و پدرش را در بیاوریم !

نماینده دادستان که از همه‌ی ما قدیمی‌تر بود عواقب این عمل غیرقانونی را تذکر داد و قرار شد هر پنج نفر متفق و متحد به جریان رسیدگی کنیم و مو را از ماست بکشیم ، تا بعد از این هیچ کارفرمایی جرات نکند به حقوق کارگانش تجاوز نماید...

فردا صبح زود همگی ما اخم‌آلود و عصبانی به کارخانه رفتیم ، تصمیم داشتیم بدون این که با کسی حرف بزنیم و یا اینکه خودمان را معرفی نمائیم بازرسی را شروع کنیم . اما به محض این که به جلوی در کارخانه رسیدیم پنج شش نفری باستقبال ما آمدند و یکی که قیافه خندانی داشت و جلوتر از همه بود تعظیم بلندبالایی کرد و گفت:

«بنده مدیر داخلی کارخانه هستم . اینا هم روسای قسمت ها

از بسکه شکایت رسیده و پرونده تشکیل شده بود ، قفسه‌ها جانداشت بالاخره کاسه صبر اولیای مربوطه لبریز شد و دستور بازرسی کارخانه وسایل صنعتی آقای « کاشیر » صادر گردید . برای این که اعمال نفوذی نشود و حب و بقضی توی کار نیاید یک کمیسیون پنج نفری از نمایندگان دادگستری .. دارائی .. نخست وزیری و وزارت کار انتخاب گردید و به آنها اختیاراتام داده شد تا به جریان رسیدگی نمایند و نتیجه را گزارش دهند.

من بازرس وزارت کار بودم و در این جریان نقش اصلی بعهدہ من بود که میبایست به شکایات‌ها و اعمال خلاف واقع کارگران و کارفرما رسیدگی کنم.

پرونده‌ها را در اختیار ما گذاشتند. مطالعه آنها یک هفته طول کشید ... در این شکایات‌ها مطالبی نوشته شده بود و اعمال خلافی را به آقای کاشیر نسبت داده بودند که دود از کله آدم بلند میشد . فرار از پرداخت مالیات .. بکار گماردن اطفال نابالغ در کارگاهها صورت حساب سازی و اجبار کارگران به انجام ده یازده ساعت کار در روز بدون پرداخت اضافه از همه بدتر تجاوز بناموس چند نفر از دختران ... اینم توی سرش بخوره سال گذشته متصدی دیک بخار دز اثر انفجار دیک کشته شده و آقای کاشیر برای خوابانیدن سر و صدای قضیه زن و بچه او را در کارخانه دست بکار کرده بود . آنها هم از ترس این که اخراجشان نکنند

خستگی بکنید بنده هم در خدمت حاضریم.)

خارج از ادب بود که تقاضای آقای کاشیر را رد کنیم ایشان که هنوز مجرم شناخته نشده بودند! و بعد هم میبایست از خود اوبازجویی کنیم.

رفتیم توی دفتر ایشان اطاق کار آقای کاشیر بیک سالن موزه بیشتر شباهت داشت تا دفتر کارخانه.

روی تمام دیوارها ویتترینهای شیشه‌ای ظریفی ساخته و توی ویتترینها پر از فرامین قدیمی و مدالها و تشویق‌نامه بود.. چندتا هم کاپهای نفرهای و طلایی که در مسابقات به تیمهای کارخانه اهداء شده بود توی ویتترینها گذاشته بودند.

وقتی روی مبل نشستیم نماینده دادستان خواست ما را معرفی کند روشو کرد به رئیس کارخانه و گفت: - این هیئت ماموریت دارد... رئیس کارخانه مهلت نداد نماینده دادستان جمله‌اش را تمام کند و گفت: - بعله بعله. میدانم آقایان ماموریت دارند به شکایت‌های کارگران رسیدگی کنند!

ولی قبل از شروع بکار بهتره یک چیزی میل بفرمائید.

هر پنج نفر با یکصدا گفتیم: «نخیر.. نمیخواهیم.. متشکریم» با اینحال آقای کاشیر روشو کرد به مدیر داخلی و گفت:

«بسر چرا معطلی.. یک نوشیدنی.. چیزی.. بیارید»

مدیر داخلی که مثل آدمهای مقصر گردنش را کج گرفته و کنار دیوار ایستاده بود جواب داد:

«منتظریم آقایان بفرمایند چی میل دارند»

«ای بابا.. میهمان که چیزی نمیکه... بگید هرچی هست بیارن»

فورا دوتا از مستخدمها دویدند بیرون و من که از همه عصبانی‌تر بودم گفتم:

- آقای کاشیر ما وقت نشستن اینجا رو نداریم باید زودتر کارمون را شروع کنیم.

رئیس کارخانه بصدای بلند خندید و دستش را روی زانوش زد:

- که اینطور! پس ما بنظر مقامات دولتی مجرم شناخته شدیم..

خیلی خب مانعی نداره بچه‌های من. همه جای دنیا مردم به اشخاصی که نظر خدمت دارند حسادت میکنن و براشون پاپوش میدوزن. این خصلت بشره. طینت آدمیزاد... نمیتونه از خودش بالاتر رو بهینه.

در این موقع مستخدمها باسینی های پر وارد شدند انگار نوشیدنی‌ها و شیرینی‌ها را پشت در حاضر نگهداشته بودند! انواع و اقسام مشروبات الکلی و غیر الکلی سرد و گرم با چند نوع شیرینی خامه‌ای. من با اعتراض گفتم:

- آقای کاشیر. از لطف شما متشکریم! بهتره بجای این پذیرایی‌ها کارمون را شروع کنیم.

آقای کاشیر خیلی دوستانه‌تر و خودمانی‌تر خندید:

- بابا چه عجله‌ای دارین حکم محکومیت‌ما را تف دستمان بگذارین. برای هر کدام از نوشیدنی‌ها که

عذر می‌آوردیم. یکجور دیگرش را تعارفمان میکردند.

بالاخره هر کدام یک نوشیدنی انتخاب کردند منم یک گیلان آب‌گوجه فرنگی برداشتم.

آقای کاشیر در حالی که اشاره به عکس‌های روی دیوارها میکرد پرسید:

- این عکس‌ها را دیدین؟ ما حتی سرمون را هم به اونطرف برنگردانیم. ولی آقای کاشیر که از رو نمیرفت دوباره گفت:

- یک نگاهی بکنید بد نیست اینا خاطرات پر ارزش من هستند.

باز هم هیچکدام ما از جامون حرکت نکردیم. آقای کاشیر بطرف

نماینده دادستان رفت با دست زیر بغل او را گرفت و بطرف دیوارها برد و بما اشاره کرد: «تشریف‌بیارین» مجبور شدیم رفتیم جلوی دیوارها. آقای کاشیر در حالی که عکسی از ازدحام جمعیت را در یک میدان بما نشان میداد گفت:

این عکس روز قیام ملت رانشون میده. هی. چه روزهای بود. بعله رفقا.

این وطن را ما بقیمت جانمان از دست دشمن نجات دادیم. با این که اسلحه نداشتیم فقط به نیروی ایمان و اتکاء به خداوند مملکت را حفظ کردیم. عکس دیگری را نشان داد. بعد آمد بین منو و نماینده دادستان ایستاد. دستهایش را با ملایمت روی شانه‌های ما گذاشت و ادامه داد.

بچه‌ها، این عکس منظره‌ای از اعتصاب «بولوار» است که اگر من و کارگزام بموقع نرسیده بودیم خانین شهر را به آتش می‌کشیدند. این یکی را نگاه کنید.

این عکس روزی است که یک عده اوباش به مجلس شورای ملی حمله کردند میدونید اگر کمک‌های من نبود چه به روز این مملکت می‌آمد.

تا حدی تحت تاثیر قرار گرفته بودم ولی در برابر هزار تا این خدمات هم هیچکس حق نداشت به سایر هموطنان تعدی بکند. تصمیم گرفتیم زودتر باین حرفها خاتمه بدهیم و کار بازرسی را شروع کنیم.

اما آقای کاشیر مهلت نداد و در حالی که بیک عکس کمرنگ و قدیمی که منظره میدان چنک را نشان میداد اشاره میکرد گفت:

- خدا رحمتش کند. چه روزهای باهم توی سنگر گذرانیم. بهیچکس باندازه من اعتماد نداشت.

با انگشت روی عکس خطی کشید و ادامه داد:

«دشمن از اینجا پیش می‌آمد. هنک ما در این قسمت موضع گرفته

بود. مصطفی سرپرست و فرمانده هنگ بود.»

رفقا از شنیدن این خاطرات ملی و میهنی بهیجان آمده بودند و یادشان رفته بود برای چه کاری به اینجا آمدن. یکیشان پرسید؟
«مصطفی کی بود؟»

آقای کاشیر با تمسخر ورنجیده بصورت او نگاه کرد و جواب داد:
- مگه چندتا مصطفی داریم؟!

خلاصه با حرفها و گفتههایش حسابی همه‌ی ما را تحت تاثیر قرار داده بود نگاه‌بصورت نماینده دارائی گردم. دیدم چیزی نمانده اشک از چشمهایش سرازیر بشود.

آقای کاشیر یکباره حرفش را قطع کرد و گفت:

- بچه‌ها نکنند از حرف‌های من سرتون درد گرفته؟

- اختیار دارین. خاطرات شما بسیار عالیست.

- چکار کنم دیگه ما با خاطراتمان زندگی میکنیم. بهتره بکار اصلی‌مان برسیم.

نماینده دارائی گفت:

- خواهش میکنم باز هم از خاطراتتان برامون بگید. آقای کاشیر هم که گویا منتظر این حرف بود دوباره شروع بنقل خاطراتش کرد.

تصرف خاطرات آقای کاشیر تا ظهر طول کشید تا ما آمدم بخودمان بجنبیم مدیر داخلی اطلاع داد «ناهار حاضر است». اما ما هرگز راضی‌نمی‌شدیم غذای آدمی را که میخواهیم پرونده‌هاشو رسیدگی کنیم بخوریم:
«تخیر. گرسنه نیستیم».

«باید بریم».

«حالا موقع غذا نیس».

ولی مگه آقای کاشیر ولکن بود از جایش بلند شد ما هم مجبور شدیم از جامان بلند بشیم. دست انداخت زیر بازوی ما و به طرف در کشید.

«مگه غربی موندین؟ که تعارف میکنید. نکته میترسید نمکچشمتان را بگیره»

نه. هیچکس مزاحم شما نیس. کار یکطرف غذا خوردن یک طرف بهم ارتباط نداره.

یک میزی برای ما چیده بودند که نگو. ناهار خوردنمان دو ساعت طول کشید!

سرمیز آقای کاشیر باز هم از خاطراتش و از خدماتی که به ملت و مملکت کرده بود حرف زد.

نماینده دارائی که پهلو دس من نشسته بود آهسته بیخ گوشم گفت:

بابا این چه رذالتی است که ما بیخودی این مرد محترم را اذیت کنیم.

- کی گفته بیخودی اذیتش کنیم؟
- معلومه که این آدم هرگز حق دیگران را نمیخوره و بیخودی از دستش شکایت کردن.

- والله چی بگم. بیخودی یکی.. دوتا.. دوتا.. از دست این بابا چهل و پنجاه تا شکایت رسیده.

- ده هزارتا هم که باشه بیخودی به اینجور آدمها دشمن زیاد دارن.

- بالاخره معلوم میشه.

- درسته.. ولی این عمل ما باعث میشه که دیگه بعد از این هیچکس به خاطر ملت و وطن خودشو به خطر نیندازه. عکسهاشو که دیدی بیچاره چهل سال در راه پیشرفت این مملکت زحمت کشیده.

- ولی من خود اونو توی این عکس‌ها ندیدم!

- لابد خودش این عکس‌ها را گرفته و نمیتونسته توی عکس‌وایسته. بعد از ناهار ما را برد توی یک اتاق دیگه. اینجا از اتاق قبلی هم عالیتر بود.

مخصوصا صندلی‌هاش و مبل‌هاش خیلی راحت‌تر بود. لم دادیم. روی مبلها و قهوه را با کیف تمام خوردیم. آقای

کاشیر باز هم از خاطراتش و خدماتی که در راه وطن انجام داده بود صحبت کرد.

«هی. بچه‌ها. اگه بدونین به خاطر رفاه شما جوان‌های وطن چه زحماتی متحمل شدیم. مخصوصا یادم میاد بعد از جنگ بود. هیچ چیز پیدا نمیشد. نه غذا. نه پوشاک. نه دارو مرا بدفتر رئیس جمهور احضار کردند. رفتم. با احترام زیادی راهنمائیم کردند. خدا رحمتش کنه مثل این که دیروز بود.

بعضی این که چشمش بمن افتاد، آمد به استقبالم دست‌هاشو انداخت گردنم پیشانی‌ها رو بوسید و گفت: «یک کار ازت میخوام، باید فداکاری کنی و بخاطر وطن و بیاس دوستی قدیم ما انجام بدی».

ذوق زده جواب دادم:

«قربان هر امری بفرمائید حتی از ریختن خونم مضایقه ندارم».

وقتی ازم قول گرفت و مطمئن شد انجام میدم گفت: «باید یک کارخانه باز کنی و عده‌ای را نئون بدی».

اگر اعدام می‌کردند بهتر از این پیشنهاد بود هرگز فکر نمی‌کردم چنین کار بزرگ و پر دردسری از من بخواهند با این که قول داده بودم هر امری بفرمائید اطاعت کنم، گفتم:

- قربان من حاضرم جانم را در راه وطن و شما قربانی کنم اما برای درست کردن کارخانه پول ندارم.

خندید و دستش را روی شانه‌ام زد.

«ازت میخوام اینکار را بکنی».

چاره‌ای نبود میباید این کار را می‌کردم اما بچه‌های من نمیتونید چقدر ناراحتی کشیدم تا این کارخانه راه افتاد. باور کنید اگر با یک لشکر دشمن جنگ می‌کردم راحت‌تر از دوست کردن این کارخانه بود. دهسال زوی زمین‌های خشک جان‌کنم و با دست

بقیه برنامه ریزی يك مادر جوان

از آن این است که فی الواقع پایه زندگی این خانواده بر روی علاقه و تفاهم، گذشت و داشتن هدف و داشتن برنامه برای نیل به هدف است. اطفال بدون آنکه با آنها تحمیل شده باشد به نظم و انضباط و داشتن برنامه و هدف خو گرفته و واقعا از بطالت و بیکاری که نتیجه اش سرگردانی و حتی گاه انحراف است منجزند. پس این برنامه برای آنها تحمیلی نیست. برنامه داشتن و فعالیت کردن و مفید بودن و شاد بودن با هوا و محیط خانه آمیخته است. بچه ها را برای این فعالیت آماده نکرده اند که تحمیل باشد و عذاب، بلکه آنها را در این فعالیتها بار آورده اند که فطرت ثانوی آنان شده است و این نکته بسیار مهم و دقیق و ظریفی است.

در خاتمه این مقال باید بگویم بیشتر مادران (و اگر نگویم همه مادران) به نسبت امکانات خود می توانند برای بچه ها در ایام تابستان سرگرمیهای جالب و متنوع فراهم کنند و همه چیز در گرو امکانات نیست بلکه در درجه اول فکر، علاقه، اراده و قوه ذهنی و خلاقه می خواهد.

با امر دیگر ضعفی در هر يك از اطفال ملاحظه کند علاوه بر كمك در ظرف سال یادداشت میکند که از ایام تعطیل برای رفع آن بطرق مختلف استفاده کند.

چهارم شناختن ارزش وقت و استفاده از کلیه دقیقه ها و ثانیه ها است. واقعا در این خانواده وقت هدر نمی رود و شاید با توجه به فعالیتهایی که گفته شد این مادر جوان دارد خود روشن شود که اگر وقت کم نیاید زیاد نمایم ولی چون برای هر کار وقتی تنظیم و مخصوصا پیش بینی شده اتلاف وقت مطلقا پیش نیاید و خود واضح است که این مادر وقتی برای گذراندن مثلا ساعتها سر میز ورق بازی و غیره و غیره ندارد و واقعا ساعات و روز های او همه پر حاصل و بارور است.

پنجم و از همه مهمتر داشتن هدف روشن و ثابت و مشخص در زندگی و داشتن برنامه برای نیل باین هدف است.

باید تاکید کنم که علت توفیق این مادر جوان در تنظیم این برنامه متنوع و جالب و استقبال کودکانش

سنگ کوهها را شکافتم تا این کارخانه ایجاد شد؟ چرا؟ فقط بخاطر ادای وظیفه در راه وطن. بخاطر این که در حدود هزار نفر مشغول بکارشن و زندگی شون اداره بشه حالا پاشید بیايند از نزدیک وضع کارخانه را ببینید تا متوجه بشید من چه خدمتی باین مملکت و صنایع این کشور کرده ام. رفتم بسالن بزرگ کارخانه، روی دیوارهای سراسر عکس چندتا از کارگرها را بجا نشان داد:

«این عکس شهدای جنگ صنایع ملی ما هستند!»

من کارگرهایی را که در حین کار و یا در اثر سوانح فوت کنند با تجلیل فراوانی به خاک می سپارم. بچه ها شونو توی کارخانه مشغول کار میکنم. و تحت حمایت خودم قرار میدم.»

سؤال کردیم:

«اینا همه توی کارخانه مردن؟!»

«بعله: وطن زنده باشه»

این جمله را چنان با شور و هیجان ادا کرد که بغض توی گلو می همی ما جمع شد و به روح وطن پرستی او غبطه خوردیم.

آقای کاشیر اشکهاشوبا دستمال پاك ترد و گفت:

«این کارخانه مال من نیست. مال کارگرهاست؟! تمام این باغ درختها، فواره ها، همه اش مال خودشونه!»
بعد یکدفعه حرفش را قطع کرد و گفت:

«بازدیدتان که تمام شد تشریف بیارین دفتر.»

تا آمدیم بازرسی را شروع کنیم زنك تعطیل کارخانه بصدا درآمد و کارگرها با عجله رفتند بیرون.

تحقیقات ما ماند برای فردا. روز بعد هم همینجور. در این سه روز ما یکدوره تاریخ ترکیه را از آقای کاشیر یاد گرفتیم. و بما ثابت شد که تمام شکایتها و ادعاهای دیگران در مورد این شخص وطن پرست بی اساس

دارید. این وطن. این کارخانه مال شماس. ما این وطن را به شما می سپاریم!

موقع خدافظی بهر کدام يك سری از محصولات کارخانه تقدیم کرد تا به عنوان یادگاری پیش خودمان نگه داریم ماشین آخرین سیستم آقای رئیس کارخانه که راننده موبدبی داشت همه ی ما را جلوی در اداره هایمان رسانید. همه ی ما بطوری تحت تاثیر شخصیت آقای کاشیر قرار گرفته بودیم و بقدری با ما مهربان و صمیمی رفتار کرده بود که انگار این کارخانه بزرگ واقعا متعلق بخودماست.

است! آخر چطور ممکن بوده چنین مرد بزرگواری بحقوق کارگراش تعدی کند؟

با خجالت رفتم پیش آقای کاشیر و از این که ناراحتش کردم معذرت خواستیم! آقای کاشیر پدرانہ بروی ما خندید و گفت:

«عیب نداره بچه های من. از این بدترش را هم دیدم. وطن زنده باشه. همه چیز میاد و میره. ما همه مون فانی هستیم. کافیت که وطن زنده باشه. از ما گذشته بعد از این شما هستید که باید وطن را نگه

بقیه در کارگاه نمد مالی

کاریکاتور جالبی از آقای محصل بوده ، حتما معنی و مفهومی داشته (البته اگر کپی نبوده باشد) در فلان مجله ژاپنی یا امریکائی نقل شده این که دیگر این همه لی لی به لا گذاشتن ندارد و محتاج به سر و صدا راه انداختن نیست.

این همه فیلم خارجی در سینما های تهران و تلویزیون ایران نشان میدهند پس آنها هم باید بوق بردارند و در صوراسرافیل بدمند که (فیلم فراری) در تلویزیون ایران مورد توجه فاطمه اهالی محترم ایران قرار گرفته است.

نکته دیگر مسئله (توارد) یا شباهت های ناگزیر است که نویسنده محترم به آن اشاره فرموده و ضمن تذکره سه صفحه (به قطع فردوسی) فحش به آقای اردشیر محصل نتیجه گرفته اند که اینها (کپی) نیست و هنرمند الهام بخش هنرمند دیگرست، بنده هم حرفی ندارم اما بقول معروف :

به سر مناره اشتر رود و فغان برآرد
که نهان شدستم اینجا، نکند آشکارا
بنده همانطور که عرض کردم و در نوشته دو سه شماره قبل خواندنیها یادآور شدم آقای محصل را نقاشی قابل میدانم صورتگری قوی میدانم ، از همکاران بنده در موسسه محترم کیهان قسمت تحریریه هستند اما ایشان به آن صورت که ما در مملکت مان کاریکاتور میشناسیم و کاریکاتور های کاریکاتوریست های جهان را دیده ایم کاریکاتوریست نیستند صورتگر و کپیکن خوبی هستند . شاهدش آن مشت گره کرده و زن و

نکرده ؟ باین کار شما میفرمائید دفاع طنزآمیز از يك هنرمند و همکاران با آن طنز گزنده و گریه آور ؟ در يك مقاله اصولی و جمع و جور با شواهد و مدارك لازم با بیطرفی کامل از جناب آقای محصل دفاع می فرمودید و آنچه کپی شده از روی مجلات خارجی است نقل میکردید و حقیقت را مینوشتید و آنچه مربوط به طرحها و کارهای ابتکاری ایشان میشود و تجلیلی که از ایشان در مطبوعات دنیا بعمل آمده جداگانه چاپ میکردید و حرفتان را میزدید و این همه باین بنده خدا در لباس دوستی و بقول خودتان قالب طنز ، فحش و ناسزاو بد و بیراه نمیدادید. - و اما آمدیم بر سر این که بسیاری از کارهای جناب آقای محصل در مجلات خارجی نقل شده. آیا این خارج و خارجی آنقدر برای شما مهم است که اگر طرحی از يك کاریکاتوریست ایرانی چاپ شد بوق و کرنا بردارید و فریاد بکشید که (يك بيضه مرغ دارد و فریاد میکند؟) این همه کتاب و مطلب و داستان و قصه و شعر و حکایت و کاریکاتور و نقاشی ما از نویسندگان و شعرا و هنرمندان خارجی با اسم یا بدون اسم در مطبوعاتمان نقل میکنیم آیا آنها هم مثل شما بوق و کرنا برمی دارند که فلان اثر هنرمند و کاریکاتوریست ما فی المثل در فلان مجله ایرانی چاپ شده؟ این که دیگر فخر فروشی ندارد ،

از پشت بسته و گرچه با چراغ قرمز مربوط نیست (کاریل جسمان) قاتل معروف چراغ قرمز در برابر او لنک انداخته است . این نهکار از خدا بیخبر که در افواه به جانی خیابان جامی و مار عینکی مطبوعات شهرت دارد از آن جمله سارقین زبردست و غریبی است که دزدان سرشناس تاریخ از جمله مردی که برج ایفل پاریس را چند بار به مشتریان ساده دل فروخت باید بیایند و در مکتبش اجد بیاموزند . این اعجوبه راهزنان اصطلاحا اردشیر محصل نام دارد.

... و بعد نویسنده محترم نتوانین و القابی که در لغاف طنز بخورد آقای محصل داده اند از این قرار است (که البته نقل همه اش امکان پذیر نیست) جانی و کافر گمراه ، خائن ، مار هفت خط ، نابکار ، ناجنس و و ... و در پایان بفهمی نفهمی نتیجه گرفته اند که جناب آقای محصل از آثار هنرمندان خارجی کپی نکرده اند و آنچه کپی شده شباهت های ناگزیر و «توارد» بوده و دیگران هرچه میگویند بیخود میگویند این کار جناب آقای پیام حکم همان بنده خدائی را دارد که خانه همسایه اش را آتش زد و بعد از تلفن عمومی بادره آتش نشانی تلفن کرد بیایید خانه همسایه مرا که آتش گرفته خاموش کنید.

شما در این مقاله طنزآمیزتان هرچه بدو بیراه و فحش و ناسزا که بود و بلد بودید و سراغ داشتید نثار این بنده خدا آقای محصل کرده اید بعد در پایان مقالهتان نتیجه گرفته اید که نخی اینطور نیست و آقای محصل آثارش را از هنرمندان خارجی کپی



(رجوع شود بکارگاه)

در این مقاله‌تان دو شاعر
شعری آورده بودید که هر دو بیت
کلاسیک و سنتی بود ، یکی در صفحه
(۲۰ بقیه) ستون دوم.

من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
و دومی ایضا در صفحه ۲۸ آخر
ستون چهارم:

من آنچه شرط بلاغ است با تومیکوم
الی آخر ...

پس در این میان شادروان (ایمن
امین - نیما - مانی - نامی مینا -
اینم!) چه شد ؟ تکلیف مکاشفه جناب
آقای حسن هنرمندی چه میشود ؟
حتی این (اینم!) که صاحب کشف و
کرامات هم بوده یک بیت یک مصرع
هم نداشت که در این تکنوا و گرفتاری
بداد شما برسد ؟ به سایر مریدان
دروغگویش کاری ندارم . مگر مجبور
هستید اینقدر به خودتان و دیگران
دروغ بگوئید ؟

با آرزوی موفقیت بیشتر برای
شما و همه هنرمندان گرامی ساخت
وطن.

میریزد و رام میرود که البته (کپی)
نیست بلکه (توارد) یا (شبهات های
ناگزیر) است که کاریکاتور مستر
(بازارتی) آمریکائی الهام بخش بنده
بوده و دومی کاریکاتوری میباشد
ابتکاری که مردیست در حال بلعیدن
ماهی باسم (آدم ماهیخوار) و زیر آن
نوشته شده (خسرو شاهانی ۵۱ - به
عذاب خدا و نفرین رسول گرفتار شود
هرکس از روی این کاریکاتور کپی
کند) و اگر شما به اینها میگوئید
هنر باکمال شهامت و جرات عرض
میکم بنده هنرمندترین همه هنرمندان
داخلی ام ، چه شاعر نوپرداز باشد و
چه کاریکاتوریست و نقاش گفت:

نوح نبی به رتبه ی پیغمبری رسید
چون اهل قیل و قال نبود ادعا نداشت

- در پایان مطلبی را میخواستم
به اطلاع جناب آقای پیام نویسنده
محترم رساله دفاعیه از آقای
محمص برسانم تا آنجا که بنده اطلاع
دارم و شنیدم شما شاعر نوپرداز
هستید و اگر هم شاعر نوپرداز نباشید
طرفدار و حامی نوپردازان و از مریدان
شادروان نیما هستید.

مردی که از سرشان پادر آورده اند و
غیره و غیره.

- دیدم در صفحه ۳۸ همان شماره
گرامی مجله فردوسی چند طرح از
جناب آقای محمص به عنوان شاهد
آورده اید که یکیش راعینا نقل میکنم
(چون با صفحات محدود خواندنیها
نقل و کلیشه دوتای دیگر مقدور
نیست) مرقوم فرموده اید یک کاریکاتور
از آقای اردشیر محمص است که در
مجله موسیقی شماره ۸۴ سال ۱۳۴۱
چاپ شده و ابتکاری است و دیگری
طرحی است از (بازارتی) مجله نیویورک
مه ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) آمریکا ، که یعنی
هفت سال بعد از روی کاریکاتور آقای
اردشیر محمص که جعبه ویلنی در
دست دارد و از لای درز جعبه ویلن
(نت) موسیقی بیرون میریزد کپی
کرده است . البته این برای یک هنرمند
مثل جناب آقای محمص باعث افتخار
است که یک کاریکاتوریست آمریکائی
از روی کاریکاتور ایشان کپی کند
اما جواب بنده چیست؟ مستربازارتی
آمریکائی هم همان کاری را در آمریکا
کرده است که جناب آقای محمص
در ایران کرده و میکنند ، یعنی آقای
(بازارتی) سارق آثار هنری هنرمندان
جهان است.

- ضمنا دو کاریکاتور (با این که
نه نقاشم و نه کاریکاتوریست) که ظرف
کمتر از دو دقیقه کشیدم و حاضر
در حضور داوران هم صدنای دیگرش
را بکشم برای اطمینان خاطر و این
که بدانید ما هم میتوانیم دست به
سرقت هنری و ادبی بزنیم کلیشه
میکم یکی ویولونیستی است که
ویلن بدست دارد و از لای درز جعبه
ویلن اش (نت) موسیقی و از پاچه
شلوارش مثل همه هنرمندان (هنر)

بقیه مطبوعات سطح بالا

بی تردید عامل این موضوع ، بروی کار آمدن عده‌ای از مسئولین فعلی امور هستند و بعنوان مثال اینکه «حمید رهنما» وزیر فعلی اطلاعات ، مانند سایر اعضاء خانواده‌اش ، اهل مطالعه و قلم است و سالها با مطبوعات حتی با همین مجله نگین ، کار کرده است .

بعد از او باید از «محمود پورشالچی» نام ببرم که از چند ماه قبل مدیر کل اداره مطبوعات وزارت اطلاعات شده و او نیز سالها برای مطبوعات قلم زده و وضع کارش‌طوری بوده که نامش در ردیف نویسندگان و مترجمین مطالب سطح بالا ، ثبت شده و مورد احترام است .

بعد از تصدی این آقایان ، چند بار با آنها ملاقات و مذاکره کرده‌ام و از بررسی رفتار و گفتارشان که در صداقت و سادگی آن ، نهایت کوشش را دارند ، استنباط کردم ، «آنطور که باید و شاید نسبت به نشریات سطح بالا و احتیاجات و امکانات و اشکالات اینگونه نشریات ، توجه و علاقه دارند» اما تا چه اندازه موفق شوند کمک و خدمتی انجام دهند ، معلوم نیست .

البته با توجه باینکه «هویدا» نیز اهل مطالعه و قلم و حتی مطبوعاتست ، میتوان انتظارات مطلوب داشت مخصوصا که عوالم درونی شایسته‌ای دارد و تا حد قابل ملاحظه‌ای نسبت به انتقاد و نظرات مخالفه ، متحمل و حتی پذیراست .

نکته‌ای بنظرم رسید که ذکر آن در اینجا بی مناسبت نیست و اینکه : در یکی از شماره‌های مجله ، از کار و رفتار يك مقام دولتی ، انتقاد شد و آن مقام علاوه بر چغلی و شکایتهای متعدد ، مشغول اقدامات و توطئه‌هایی علیه بنده و مجله نگین شد . اما هویدا او را منع کرد .

يك وقت گفتند «نشریات ایرانی به اصطلاح سطح بالا ، باعث انحراف جوانها و حتی عصیان آنها میشود» و من در جواب اظهار داشتم «جوانها باسواد و در نتیجه جستجوگر شده‌اند و اگر مطالب مورد علاقه خود را بنحوی شایسته و منطقی ، در نشریات فارسی زبان پیدا نکنند ، بهر ترتیب آنها را در نشریات خارجی ، بدست می‌آورند که احتمالا در بعضی موارد ، منحرف کننده و حتی خطرناک است .» بخاطر دارم ، اولین باری که توانستم مسئله دانشگاه را در مجله نگین ، مطرح کنیم موقعی بود که آقای هویدا ، متذکر شد «در دانشگاه تحقیق نمیشود و همه بودجه سنگین را خرج پرسنل میکنند» .

البته همه بیاد دارند پس از این تذکر و انتقاد و اعتراض رئیس دولت بحث و گفتگوهای بسیار ، شروع شد و در نتیجه ، ما هم اجازه و امکان یافتیم موضوع را در مجله ، عنوان و بررسی کنیم .

بطوریکه دیده شد ، طرح مسائل دانشجویی و دانشگاهی نه اینکه مضر نبود بلکه خیلی هم فایده داشت و روشنگر بسیاری از موارد ضروری ، و بسیاری از اشتباهات و کمبودها شد ، و این موضوع برای تمام مسائل بعنوان «مشت نمونه خروار» است .

اکنون سیاست اجرائی تغییر کرده و من در دوران طولانی انتشار مجله نگین ، همیشه امیدوار بودم که روزی سیاست اجرائی تغییر میکند و محدودیتها و موانع ، از بین میرود .

مسلم است تابحال هم با این امید ، کارم را ادامه داده‌ام حتی با اینکه متاسفانه گاهی این امید ، قطع شده و یا خیلی بغید بنظر رسیده است .

مساما شما بخوبی میتوانید حال و وضع مرا در برابر چنین موجود مغرض و کوتاه فکر و خطرناک احساس کنید ، مخصوصا که صاحب قدرت و شاغل مقام مهمی بود .

بهر حال من با تاسف و تأثیری توصیف ناپذیر از اینکه او و نظایرش براساس وجود مردم ایران ، از بهترین مواهب و غالبترین امکانات بهره‌مند بودند اما درباره مردم ایران ، اینطور ناجوانمردانه و ردیالانه و دور از حقیقت قضاوت داشتند ، زهرخندی زدم و در حالی که بغض گلویم را گرفته بود و ضمنا خطراتی را هم از جانب او ، احساس میکردم ، گفتم «با وجود امثال شما ، معلوم است چرا مستراح تا این حد ، ضروری و مهم است اما اگر شعورتان برسد باید بدانید هرگاه تمام خانه‌ای ، مستراح شود ، گند و کثافت ، همه را آلوده میکند و مسلما با این ترتیب شما و امثال شما ، بیشتر دچار ناراحتی و عذاب میشوید .»

آن شخص با تکبر و غرور خاص ، چند بار مرا ورنانداز کرد و از روی استهزاء لبخندی زد و گفت «با اینکه میتوانم تو را به بدترین وضع ، آزار دهم ، اما چنین نمیکنم و فقط اجازه نمیدهم آنچه را که میخواهی و در حسرت نوشن و منتشر کردن آنها هستی ، انتشار یابد .»

او پس از ادای این جملات ناراحت کننده و توهین آمیز ، لحظه‌ای سکوت کرد و چون تاسف و تأثر مرا بوضوح از چهره و بطور کلی از تمام وجودم ، احساس کرد ، خنده بلندی سر داد و گفت «آفرین به خودم که چه خوب و درست فهمیدم ، چطور میتوان تو و امثال تو را به بدترین وضع ، زجر و عذاب داد» ...

انصافا او این موضوع را خوب و درست فهمیده بود ، و تاحدی که قدرت داشت ، در اجرای آن کوشید .

صندل فیگارو



برای آقایان و جوانان و بچه ها
قیمت ۱۶۰-۱۸۰-۲۰۰
۲۲۰-۲۵۰-۲۷۰ ریال
در تمام فروشگاههای کفش پی

کفش پی

در خدمت ملت ایران



گفتنی و عبرت آموز اشاره کنم که جای مناسبی برای یادآوری آن است و موضوع اینکه مجله نگین را اکثر مردم تشویق کرده اند اما برای من مهم اینست که يك مطبوعاتی بیاید همکارش را تشویق کند، در حالیکه متأسفانه این امر مهم و موثر، بعثت حسادت و غبطه معمول نیست، و بهمین جهت بعضی موارد استثنائی که پیش میآید، فراموش نشدنی است.

یکی از کسانی که خود از ازباج مطبوعات است و مرتباً مرا تشویق کرده آقای امیرانی مدیر مجله خواندنیه است. غیر از ایشان باید از مدیر و سردبیر و نویسندگان مجله پست ایران نام ببرم که بارها کسی را که از خودشان است، تشویق کرده اند.

عنوان کرده «در جوامعی که وسایل ارتباط جمعی به هر دلیل نتوانند وظیفه خود را آنطور که شاید و باید، انجام دهند و در نتیجه مطالب مهم و مورد توجه جامعه را منتشر نکنند، سیستم ارتباط شفاهی بین مردم، بوجود میآید و مسلماً با رواج این سیستم، مردم از مطبوعات و کتاب، دور و گریزان میشوند».

توجه مردم به مطبوعات سطح بالا محتاج تغییرات اساسی و قاطع است، تغییراتی که موجب اعتماد و علاقه مردم به مطبوعات سطح بالا بشود و البته در مورد عملی شدن آن، مسئولین امور مملکتی و مسئولین مطبوعات، مشترکاً موظف هستند.

در اینجا میخواهم به يك نکته

در ملاقاتی که به همین مناسبت با هویدا داشتم گفت: «بعضی از مردم در مقابل انتقاد خیلی حساس هستند و در نتیجه بهتر است مطبوعات در مطالب انتقادی، اسم اشخاص را نبرند و بجای انتقاد شخصی، انتقاد اصولی و عمومی بکنند» و من در جواب اظهار داشتم «البته روبه منطقی، همینطور است که فرمودید اما در بسیاری از موارد وجود وضع و موقع يك یا چند نفر، جنبه عمومی دارد و بنابراین اگر اشاره ای میشود برای مصالح و منافع عموم است».

البته در آن جلسه، خیلی بحث کردیم و قرار شد باز هم ملاقات و مذاکره کنیم اما بهر علت تا هفت سال بعد، تجدید دیدار ممکن نشد.

بار دوم که هویدا را مجدداً ملاقات کردم، گفت «واقعا که زمان و عمر ما، چه رود میگذرد و با اینکه ساهاست همدیگر را ندیده ایم اما مثل اینکه دیروز باهم بودیم» و بعد با تعجب پرسید «چرا کمتر انتقاد میکنی؟!» و من به کنایه یادآور شدم «برای اینکه بعضی از مردم، در مقابل انتقاد خیلی حساس هستند و چون قدرت و امکان بسیار دارند، موجب ناراحتیها و اشکالات گوناگون میشوند، بنابراین اگر لازم است انتقاد بشود، باید ترتیباتی فراهم آید که قدرت تحمل انتقاد، بیشتر شود».

هویدا که بسیار تیزهوش و نکته سنج است، فوری متوجه منظور من شد و در پاسخ گفت «همه باید تلاش کنیم تا تربیت اجتماعی، مخصوصاً آمادگی پذیرش انتقاد، کامل شود و در ضمن دانش و وجدان عمومی نیز به مرحله ای برسد که آگاهانه تفاوت بهانه چوئی، بدگوئی و هتاک را با انتقاد صحیح و سالم، تشخیص دهد».

یکی از متخصصین جامعه شناسی،

مسئله توریسم و شرایط هتل داری

آثار خیره کننده تاریخی ما از لحاظ زیبایی و قدمت می تواند همه ساله کاروانی بزرگ از جهان گردان را بایران گسیل دارد و براستی دیدار از این همه آثارشکوهمند برای جهانگردان جالب و ستایش انگیز است، پاپای تشویق توریستها بآمدن بایران باید در تعدیل نرخ هتلها و بهای ارزان نیز پیشقدم گردید.

و ابتکار مردم بوجود آمده، برخوردار شوند. و با اینکه اگر بدانیم نرخ هتلها و بهای ارزاق نیز در ایران گرانتر از سایر کشورهای توریستی جهان است، بعلمت عدم پیشرفت صنعت توریسم در ایران واقف میشویم. در ایران در هر مسئله ای کمیت را بر کیفیت ترجیح میدهند، در صورتی که آنچه در صنعت توریسم مورد نظر و اساس پیروزی بشمار میرود، آثار کیفی است، نه کمی. وجود هتل های بسیاری که در گوشه و کنار این مملکت خودنمایی میکند، یکی از مظاهر توجه ما به آثار کمی است و این در حد زیادی مولود حس تقلیدی است که در ما بسیار تواناست.

ما شنیده ایم که برای جلب سیاحان باید هتل بسازیم. این حرف تا اینجا منطقی است ولی وقتی مادر این تلاش بهدف میرسیم که وسائل پذیرائی توریست را از حیث ارزانی نرخ هتل و سعی در تهیه بهترین نوع غذا و برخورد احترام آمیز با جهانگرد فراهم سازیم والا امکان ندارد باروشی که تاکنون داشته ایم، بتوانیم در طول سال این همه هتل را با وجود مسافر مملو سازیم و ناچار همیشه باید شاهد تپی ماندن بسیاری از هتلها باشیم! بعقیده ما سازمان جلب سیاحان باید برای هر شهری تعداد هتل مورد احتیاج را معلوم بسازد و برای توسعه این صنعت به ترسیم برنامه ای مبادرت بورزد که اجراء آن به پیشرفت این صنعت کمک و جاذبه جلب توریست را نیرومندتر بسازد.

«پارس»

از بودجه مملکت را فراهم میسازند و چون آبادانی و پیشرفت مملکتشان به افزایش سطح درآمد بستگی دارد، بیش از پیش میکوشند که جاذبه های مختلفی در جلب توریست تعبیه سازند و بابرانگیختن حس جهانگردی سیاحت گران بازار توریستی را در کشورشان گرم و بارونق سازند و از همین رو با بکار بردن روشهای ابتکاری کشورشان را همه ساله دیدنی تر و وسائل پذیرائی از توریستها را آسان تر و نیکوتر و جالب تر میسازند و ماهم که در این راه قدم نهاده ایم، باید این روشهای ابتکاری را در کلیه شئون توریسم بکار ببریم. آثار تاریخی ما از لحاظ زیبایی و قدمت میتواند همه ساله کاروانی بزرگ از جهانگردان را بایران بیاورد و براستی دیدن این آثار برای آنها جالب و ستایش انگیز باشد، ولی تنها باتکاء داشتن تخت جمشید و بازارگاد و مسجد شاه و سایر آثار تاریخی و باستانی نمیشود انتظار داشت که همه ساله جهانگردان هزاران فرسنگ را در نوردند و بایران بیایند و مدتها در سرزمین ما بسیر و سیاحت بپردازند زیر آئینامه آثاری که در خور دیدن باشد، در ایران محدود است و هر توریستی میتواند در ظرف یکی دو روز از تخت جمشید گرفته تا مسجد شیخ لطف الله و سایر آثار باستانی اصفهان را به بیند و پس از آن دیگر چیزی که بتواند او را مدتی دیگر در ایران سرگرم سازد نیست و در اینصورت ترجیح میدهند که به کشورهای دیگری چون ایتالیا و اسپانیا بروند که هم آثار تاریخی دارد و هم از آثار دیگری که بمدد موقعیت طبیعی

برخلاف تصور پاره ای که مسئله جلب توریست را در ایران امری تازه و ابتدایی میدانند، صنعت توریسم از دیرباز در ایران وجود داشته و در زمانهای قدیم بسیاری از سیاحتگران بسرزمین ما آمده اند، سیاحتنامه های گوناگونی که این جهانگردان نوشته اند و در کتابخانه ها موجود است، دلیل بارزی است که ایران از دورترین ازمته مورد بازدید مسافران و توریستهای جهان قرار میگرفته است و غالباً آشنائی مردم آن زمان با ادب و فرهنگ ایران از طریق مسافران و جهانگردان صورت می پذیرفته است و این نکته را هم باید با کمال انصاف پذیرفت که گوشه هایی از تاریخ ما را نوشته های همین جهانگردان روشن ساخته است. برخی از این سیاحان، آدمهای منصفی نبوده و مشاهدات خود را با غرض درآمیخته اند و بهمین جهت نباید برای آنچه دیگران در کمال بی انصافی نوشته و نقاشی کرده اند، ارزش تاریخی قائل شد. اما در دوران ما صنعت توریسم بصورت خاصی جلوه گری میکند و میتوان گفت در ردیف یکی از منابع درآمد کشورها قرار گرفته و جنبه تفتن خود را بکلی از دست داده است. بهمین جهت ملتها میکوشند از طریق تقویت جاذبه توریستی، به میزان درآمد خود از این رهگذر بیفزایند و گوشه ای از هزینه ضروری کشورشان را از این ممر تامین سازند.

بسیاری از کشورهای خارجی که منابع درآمدی از قبیل نفت و سایر محصولات معدنی و کشاورزی ندارند، از محل درآمد توریستی، حتی نیمی

بخش دانستنیها

شامل: مقالات علمی و فنی و گزارشهای از
پیشرفت بشر در زمینه های مختلف علم و صنعت

نویسنده: دکتر دیوید روبن امریکائی

۳۹

این پزشك است كه با خانمها صحبت ميكند



حرکت تخم ، برای این كه به اسپرماتوزوئید ملحق بشود خیلی زیاد است و در يك ميليونم ثانيه كه مانعیتانیم باوسائل عادی ، میزان این مدت کوتاه را احساس كنیم ، تخم به اسپرماتوزوئید ملحق میشود.

اما اگر تخم هنگامی كه به سوی اسپرماتوزوئید می رود به يك پیچ برخورد نماید و به بن بست بخورد ، به اسپرماتوزوئید ملحق نخواهد شد و در نتیجه ، نطفه منعقد نخواهد گردید و عامه مردم كه از وضع جهاز جنسی زن بدون اطلاع هستند می گویند چون رحم زن كج است لذا باردار نمیشود.

در صورتی كه رحم زن كج نیست بلكه در راه الحاق تخم به اسپرماتوزوئید يك پیچ یا بن بست وجود دارد و مانع از این میشود كه تخم به اسپرماتوزوئید برسد.

اگر در فاصله يك ميليونم ثانيه تخم و اسپرماتوزوئید بهم رسیدند كه نطفه منعقد میگردد و اگر در آن مدت کوتاه بهم نرسیدند نسبت بیکدیگر

میکروب سوزاك به بیضه های آنها حمله ور نمیکردد.

اما اگر میکروب سوزاك به بیضه های مرد حمله ور شود ، مرد نیز عقیم خواهد شد برای این كه بیضه ها نمیتوانند از آن بعد اسپرماتوزوئید تولید كنند.

بعد از این كه بیضه های مرد ، از لحاظ تولید اسپرماتوزوئید از كار افتاد در نیروی جنسی مرد ، فتوری حاصل نمیشود و او خواهد توانست كماكان با زن آمیزش كند ولی دارای فرزند نخواهد گردید.

سومین علت عقیم ماندن زن چیست ؟

سومین علت عقیم شدن (و بهتر آن كه بگوئیم عقیم ماندن) زن این است كه وضع قسمت های مختلف جهاز جنسی او طوری است كه در موقع اقتران ، تخم ، نمیتواند خود را به اسپرماتوزوئید برساند. بطوری كه اشاره شد سرعت

رشد میکروبها ، بطور کلی ، سریع است و میکروب سوزاك رشدی سریعتر دارد در فاصله پنج روز ، صد ها میلیارد میکروب سوزاك تولید میشود و طوری به تخمدان زن حمله ورمی گردد كه استعداد بوجود آمدن تخم را در تخمدان از بین میبرد.

از آن بعد وقتی زن ، با مردی آمیزش ميكند ، تخم ، از تخمدان او خارج نمیشود تا این كه باستقبال (اسپرماتوزوئید) مرد برود و در نتیجه زن ، باردار نخواهد شد.

لذا هر زن كه مبتلا به مرض سوزاك بشود و از مداوای مرض خودداری نماید جز در موارد استثنائی عقیم میشود و باردار نخواهد گردید. مورد استثنائی موردی است كه زن مبتلا به مرض سوزاك میشود ولی میکروب مرض ، به تخمدان او حمله ور نمیکردد و آن ، سالم میماند.

در مرد از این مورد استثنائی بیشتر دیده میشود و مردهایی هستند كه مبتلا به مرض سوزاك میشوند و در صدد مداوای خود برنمیآیند ممه‌دا

بدون علاقه میشوند و از کنار هم میگذرند بدون این که نظری به هم بیندازند و گویی هیچ با هم آشنا نیستند و نمیخواهند که آشنا بشوند.

سقط جنین ناشی از چیست ؟

زن ، بدو نوع ، سقط جنین می-کند یکی بدون اراده و دیگری با اراده. سقط جنین بدون اراده ، عبارت از آن است که قبل از انقضای ۹ ماه و بیشتر در ماه پنجم ، جنین ، از مجرای عادی از شکم زن باردار خارج میشود و بعد از این که بدنیا میآید ، میمیرد.

علت این نوع سقط جنین که بدون اراده زن صورت میگیرد ناشی از این است که اسپرماتوزوئید مرد یا تخم زن ، ناقص بوده و وقتی بهم ملحق شدند يك جنین ناقص به وجود آوردند.

لذا خود طبیعت که میداند آن جنین ناقص اگر بدنیا بیاید قابل ادامه زندگی نیست ، آن را از شکم مادر میراند و میمیراند و هیچ زن باردار نباید برای آن نوع سقط جنین متاسف باشد چون اگر جنین ، بعد از ۹ ماه به دنیا بیاید باعث وحشت مادر و پدر و خویشاوندان و مردم عادی میگردد.

چون اکثر آن جنینها که طبیعت آنها را از شکم زن باردار میزاید و میمیراند موجوداتی هستند ناقص - الخلقه که بعد از بدنیا آمدن نمیتوانند بزندگی ادامه بدهند.

فیالمثل بعضی از آن جنینها سر ندارند یا این که دارای دو سر هستند یا در سرشان ، نخاع نیست یا این که نخاع دارند اما جمجمه ندارند و غیره.

بعضی از جنینها در شکم مادر بهلغی غذا دریافت نمیکنند و رابطه آنها با مادرشان قطع میشود و اگر

طبیعت آنها را از شکم مادر خارج نکند بایستی با عمل جراحی آنها را خارج کرد.

سقط جنین دوم چگونه است ؟

سقط جنین دوم عبارت از آن نوع سقط میباشد که با اراده زن باردار صورت میگیرد و خود او مایل است که جنین را سقط کند تا این که دارای فرزندی زیادتیر نشود. یا این که پزشک میگوید که جنین زن باردار باید سقط شود تا این که مادر از مرگ نجات پیدا کند.

در هر سال شماره سقط جنین چقدر است ؟

من از آمار سقط جنین در دنیا اطلاع ندارم. اما در آمریکا ، در هر سال ، به طور متوسط يك میلیون زن بطور طبیعی یعنی بدون اراده خودشان سقط جنین می کنند.

دو میلیون نفر دیگر هم با اراده سقط جنین مینمایند و این میشود سه میلیون سقط جنین در سال.

آیا پزشک میفهمد که جنین در شکم مادر ناقص الاعضا میباشد ؟

يك نوع بیماری میکروبی هست به اسم (روبول).

اگر يك پسر بچه یا دختر بچه که در کلاس اول دبستان تحصیل میکند مبتلا به مرض روبول شود فقط يك هفته از مدرسه باز میماند و روز هشتم معالجه شده است و میتواند به مدرسه برود .

اما اگر يك جنین در شکم مادر، مبتلا به مرض روبول شود کور و کر و مصروع بدنیا خواهد آمد.

آیا ممکن است که جنین در شکم مادر مبتلا بمرض (روبول) شود؟

اگر زن باردار در سه ماه اول بارداری مبتلا به مرض میکروبی روبول شود بطور حتم ، جنین ، در شکم او مبتلا به روبول میشود و به احتمال

نود و نه در صد کور و کر و مصروع بدنیا خواهد آمد و بهمین جهت پزشک به مادری که در سه ماه اول بارداری مبتلا به مرض روبول شده میگوید که باید سقط جنین کند زیرا اگر فرزندش بطور عادی بدنیا بیاید چون کور و کر و مصروع است در دنیای امروزی قادر به ادامه زندگی نخواهد بود و همان بهتر که بطور عادی بدنیا نیاید و ساقط شود و معدوم گردد.

در چه مورد دیگر پزشک دستور سقط جنین را صادر مینماید ؟

پانزده سال قبل از این یکی از کارخانه های داروسازی آلمان يك داروی خواب آور ساخت و اسم (تالیدومید) را روی آن گذاشت.

داروی خواب آور تالیدومید با این که موثر بود و انسان را در خوابی سنگین فرو میبرد عوارض بوجود نمود و مثل داروهای خواب آور دیگر ، تولید اعتیاد نمیکرد.

مرد و زن به گمان این که نوشدارویی جدید کشف کرده اند به داروی تالیدومید رو آوردند و يك فرص آن را میخوردند که شب تا بامداد براحتی بخوابند و هیچکس متوجه نبود که آن داروی خواب آور در زن های باردار ، رشد جنین را در شکم مادر متوقف میکند.

باین ترتیب که مانع از رشد دستها و پاها میشود و وقتی جنین بدنیا میآید میدیدند که بجای دو دست ، دو قطعه برآمدگی چون پره شقایق ماسی و بجای دو پا هم دو پره شنا دارند. آن اطفال را که نمیتوانستند راه بروند و نه دست های خود را (که نداشتند) مورد استفاده قرار بدهند بکودستان های مخصوص سپردند و هنگامی که کودکان عادی در محوطه کودکانها می دویدند کودکان تالیدومیدی (این اسم بطور طبیعی روی آنها گذاشته شد) پره های شقایق کوچکی

خود را به سوی همسالان تکان میدادند. همین که معلوم شد که تالیدومید رشد دستها و پاهای جنین را در شکم مادر متوقف میکند پزشکان دستور دادند تمام زنهایی که در دوره بارداری برای خوابیدن، داروی تالیدومید را بکار بردهاند جنین خود را سقط کنند تا این که موجوداتی را نزنایند که زردنیای کنونی قادر به ادامه زندگی نیستند.

چون بفرض این که والدین و بخصوص مادر داوطلب شود که سرپرستی از طفل تالیدومیدی را بر عهده بگیرد وی همیشه زنده نیست تا این که او را سرپرستی کند و بعد از مرگش انسانی که به جای دو دست و دو پا دو پره شمای ماهی دارد (بی آنکه بتواند چون ماهی در آب شنا کند) قادر به ادامه زندگی نیست.

سقط جنین عمدی و ارادی چگونه صورت میگیرد

در آمریکا اگر جراحی بدون مجوز سقط جنین نماید در دادگاه جنائی مورد محاکمه قرار میگیرد برای این که عمل او طبق قوانین آمریکا، تبهکاری است و مستوجب محاکمه شدن در دادگاه جنائی.

اما اگر زن باردار مبتلا به مرض روبول شده یا تالیدومید خورده باشد (که امروز این دارو در آمریکا فروخته نمیشود) یا بعلت دیگر، بایستی سقط جنین کند، یک جراح او را مورد عملی قرار میدهد که در محافل طبی غیر طبیعی با اسم (کورتاز) موسوم شده است.

عمل کورتاز برای سقط جنین چگونه صورت میگیرد؟

زن باردار برای سقط جنین به زایشگاه یا بیمارستان دیگر میرود و او را روی تخت عمل به پشت می خوابانند و زن های پرستار جهاز جنسی زن باردار را بطور کامل ضد عفونی میکنند.

بعد جراح يك آلت جراحی را که به اسم طبی (اسپه کولوم) خوانده میشود و خواننده عادی میتواند آن را فراخ کننده یا گشادکننده بخواند وارد مهبل زن مینماید.

آن آلت، مهبل زن را به قدری فراخ میکند که جراح بتواند آلت دیگر را که آنهم فراخ کننده است به مدخل زهدان زن برساند و مدخل زهدان را نیز فراخ کند.

پس از این که مدخل زهدان فراخ شد جراح آلتی را که به اسم کورت (بروزن رولت - مترجم) خوانده میشود وارد زهدان زن میکند.

آلت (کورت) دارای دسته ای بلند است و بر سرش که وارد زهدان زن میشود حلقه ای از فولاد وجود دارد.

آن حلقه تیز و برنده نیست و جراح کورت را طوری بحرکت درمی آورد که جنین از جدار زهدان (که به آن چسبیده است) جدا شود و همین که جدا شد جراح بسهولت،

جنین را از درون زهدان، و از راه مهبل، خارج میکند و قدری خون از جهاز جنسی زن خارج میشود و جراح مهبل زن را با پنبه ضد عفونی پر میکند و به او میگوید که بخانه

برود و استراحت نماید و بعد از دو یا سه روز، زن میتواند زندگی عادی را پیش بگیرد و چون عمل سقط جنین از طرف جراح، بوسیله آلتی موسوم به کورت به انجام میرسد اسم آن عمل را کورتاز گذاشته اند یعنی با کورت عمل کردن (۱).

در عمل کورتاز برای سقط جنین دو چیز باید مورد توجه جراح قرار بگیرد.

اول این که از مدت بارداری زن، مدتی زیاد نگذشته باشد در آن صورت اگر مبادرت به کورتاز کنند، ممکن است جانش به خطر بیفتد.

دوم این که عمل کورتاز باید تمیز باشد یعنی طوری صورت بگیرد که میکروب، در بدن زن جاگیر نشود وگرنه ممکن است چند نوع مرض و بخصوص تب نفاسی بروز کند (۲).

آیا زنی بدون علت طبی میتواند سقط جنین کند؟

دو آمریکا زنی که میخواهد بدون علت طبی سقط جنین کند باید پولدار باشد.

چون بطوری که گفتم در آمریکا سقط جنین از طرف يك جراح بدون تجویز طبی جنایت است و جراحان با سقط جنین خود را دوچار دودسر قانونی نمیکند.

اما پزشکیارانی هستند که مبادرت به کورتاز مینمایند و چون کار آنها پنهانی میباشد قانونی نیست از زنهایی که بخواهند سقط جنین کنند، دستمزد زیاد میگیرند.

نا تمام

۱ - کلمه کورتاز از زبان فرانسوی به تمام زبانهای دنیا راه یافته است و در زبان فرانسوی کورتاز به معنای خراشیدن هم هست زیرا جراح وقتی آلت کورت را وارد زهدان زن کرد، با آن، جدار زهدان را قدری می خراشد تا این که جنین از جدار جدا شود - مترجم.

۲ - در ایران تب نفاسی را با اسم (آلزدگی) میخوانند یعنی مرضی که بدن را فرمزدنک میکند و مجله خواندنیهها در دوازده سال قبل يك تحقیق جالب توجه راجع به مرض آلزدگی و درمان آن از طرف دکتر (سمل ویس) مجارستانی که میلیون ها زن زانو را از مرکز ناشی از مرض آلزدگی نجات داد منتشر کرد - مترجم.

که برای برداشتن آن خم شد دیگر نتوانست راست شود، ناله‌ای از دل برکشید و برای این که سقوط نکند بصندلی چنک زد و با این ترتیب یکی دیگر به گروه کسانی که از درد پشت رنج میبردند افزوده شد. پیوستن به این گروه هیچگونه تشریفاتی ندارد، لیست انتظاری هم در بین نیست، کافی است که برای بستن بندکفش خود خم شوید و با همین عمل نام شما در لیست ثبت شود.

یکنوع درد پشت که بسیار معمول است عبارت از اینست که در قسمت سفلی احساس درد مختصری میشود. این درد مدتی ادامه مییابد و بناگهان و بطرز اسرارآمیزی بدرشدیدی تبدیل میشود که هنگام حرکت فریاد شما را به آسمان میرساند خوشبختانه بسیاری از پشت دردها زیاد خطرناک نیستند و طب جدید برای اغلب آنها دارو هائی تهیه کرده است. ستون فقرات در پشت آدمی وظیفه مهمی را بعهده دارد، این ستون فقرات که به شکل «اس» میباشد نقش يك فنر را در بدن بازی میکند و ضربه‌هایی را که از راه رفتن و یا سایر حرکات به بدن وارد میشود خنثی مینماید. درست مانند کمکفرهای اتومبیل که ضربات را جذب و از انتقال آن به بدنه جلوگیری مینماید. بین مهره‌ها، دیسک‌هایی از غضروف وجود دارد که به حالت فنری ستون فقرات می‌افزاید و ضربه‌ها را بهتر خنثی می‌سازد و همچنین حرکات گردیدن و پیچیدن را میسر می‌سازد.

درد پشت هم مانند سردرد يك معلول میباشد و ممکن است علل مختلف داشته باشد و به همین جهت تشخیص فوری علت مشکل است و در بسیاری از موارد حتی پس از معالجه نیز بیمار را رنج میدهد.

عواطف و احساسات نقش فعالی را در دردهای پشت بازی میکنند. با این که مشکل است چند دپ صد دردهای پشت را که ریشه عاطفی دارند تعیین کرد، ولی با این همه پزشکان عقیده دارند که تعداد به پنج‌جا درصد میرسد.

تعجب‌آور نیست که اگر ادعا کنیم دردهای پشت واکنش کشش‌های عصبی میباشدند. بویژه آنکه مغز ستون فقرات قسمتی از سلسله اعصاب را تشکیل میدهد و نقشی همانند مغز بعهده دارد. ناراحتی‌های عصبی موجب عکس‌العمل مویرگهای سر میشوند و در نتیجه خون بیشتری در آنها جریان مییابد و این به نوبه خود موجب

درد پشت

بیماری رایج قرن ما

درد پشت معلول علل مختلفی است و به همین جهت تشخیص فوری آن مشکل است ولی با مراقبت و استفاده صحیح از عضلات پشت و ستون فقرات میتوان از ابتلاء به بسیاری از بیماریهای پشت احتراز جست، این مقاله شما را در این راه کمک میکند.

ساختمان پشت و ستون فقرات آدمی از پیچیده‌ترین ترکیب‌ها و حساس‌ترین عضوها میباشد. و این پیچیدگی تنها ویژه افراد بشر است و اگر انسانها این همه ازدرد های متفاوت کمر و پشت مینالند تنها بخاطر این است که در جهان هستی بصورت آدمی آفریده شده‌اند. در حقیقت پشت آدمی برای موجودی که بخواهد روی دو پا راه برود طرح‌ریزی نشده‌است و بیشتر دردهانش از این پدیده است که انسانها حالت طبیعی را ترك گفته و روی دو پا راه رفتن را انتخاب کرده‌اند. وقتی که شخص می‌ایستد کلیه عضله‌ها باید بطور مداوم کار کنند تا بتوانند پشت را روی استخوانهای ران ایستاده و کشیده نگهدارند، سر و گردن را در جای خود ثابت کنند و استخوانهای ترقوه و کتف را به سینه محکم نمایند.

هیچکس بدرستی تعداد اشخاصی را که از درد پشت مینالند نمیداند ولی قدر مسلم این است که درمیانسالان و کهن‌سالان تعداد از نصف هم تجاوز میکند. بگذارید که این حقیقت نیز گفته شود که درد پشت آنقدر آزاردهنده است که از دست دادن یک‌دست بر آن ترجیح دارد.

پروفسور ریزو جراح معروف مرکز پزشکی نیویورک میگوید «اگر شما واقعا میخواهید علت اساسی درد پشت بشر را پیدا کنید باید تا اعماق تاریخ، زمانی که بشر سعی کرده است روی دوبای خود بایستد پیش بروید» «جیم‌دالتون» يك کارخانه‌دار معروف، سوئج اتومبیل از دستش رها شد و بروی فرش افتاد. او همین

میشود که به اعصاب پشت فشار وارد آمده و احساس درد کنیم.

دکتر «پرودن» در کتاب معروف خود به نام «چگونه پس از سی سالگی تناسب اندام خود را حفظ کنیم» میگوید علت اساسی دردهای پشت کافی نبودن کارکرد عضلات است. عضلات یا ضعیف هستند و یا انعطاف لازم را از دست داده‌اند. گروهی از پزشکان متشکل از جراحان، روانشناسان، متخصصین اعصاب، پزشکان امراض داخلی تعداد پنج هزار نفر از مبتلایان به درد پشت را مورد بررسی قرار دادند، از آنها عکسبرداری کردند، آزمایش خون و ادرار بعمل آوردند و کلیه اقداماتی را که برای يك آزمایش کامل لازم بود بعمل آوردند. بیست در صد آنان دارای عیب ارگانیکی بودند ولی هشتاد درصد آنها از ناهنجاری عضله‌ها رنج میبردند و وقتی به آنها ورزش مخصوص داده شد درد هم تخفیف پیدا کرد.

بیماریهایی که موجب درد پشت میشوند فراوان هستند، التهاب و آماس مفاصل و استخوانها از قبیل آرتروز و انفکسیون ستون فقرات یا ناخوشی‌هایی که به سیستم اعصاب صدمه وارد می‌آورد از قبیل فلج، منژیت از جمله بیماریهایی هستند که روی ناحیه پشت اثر نامطلوب دارند. همچنین بسیاری هستند بیماریهایی که در ظاهر با ستون فقرات ارتباطی ندارد ولی در واقع اثر مستقیم روی ستون فقرات باقی می‌گذارند. مانند زخم معده، نفرس و بیماریهای کیسه صفرا که بالمآل موجب درد پشت میگردند. حتی اتفاق افتاده است که بیماری پس از عمل جراحی که ارتباطی با پشت نداشته است مبتلا به ناراحتی ستون فقرات شده است.

اغلب بانوان هنگام بارداری از درد پشت شکایت میکنند. همین که جنین در رحم رشد میکند عضلات دیوارهای شکم کشیده میشوند، وزن اضافی و کشش به جلو موجب میشود که به درجه انحناء ستون فقرات افزوده شود و همین موضوع بنوبه خود عضلات شکم را بیش از پیش تحت فشار قرار میدهد که در نتیجه موجبات درد پشت را فراهم مینماید و علت آن هم واضح است زیرا با این ترتیب عضلات قسمت سفلی پشت بطور شدیدی منقبض میشوند.

وضع قرار گرفتن بدن بنوبه خود میتواند آنقدر درد ایجاد کند که انسان مجبور شود خمیده راه رود که یکی از علل عمده آن صاف بودن کف پا میباشد. این قبیل

ناراحتی‌ها را با انتخاب کفش مناسب، طبق دستور پزشک میتوان علاج کرد و گاهی بدست گرفتن عصا هم کمک شایانی میتواند باشد.

با این که درد قسمت بالای پشت ممکن است عصبی و یا در اثر کشش عضلات باشد ولی ناراحت‌ترین دردها مربوط به قسمت پائین ستون فقرات است ناراحتی‌های عمده این قسمت بیشتر مربوط به مفصل استخوان خاجی شکل و لیز خوردن دیسک‌ها میباشد. در حقیقت دیسک‌ها لیز نمی‌خورند، بلکه وقتی تحت فشاری قرار گرفتند که برای آنها قابل تحمل نباشد الیاف آنها پاره میشود و هم‌چنین فشار روی ستون فقرات در حیات ایستاده موجب تغییر شکل دیسک‌ها میشود که درد فوق‌العاده‌ای حتی تا حدود پاها ایجاد میکند: دکتر «مالاکارل» استاد دانشگاه «سنت لوئیس» معتقد است که فقط ده در صد این قبیل بیماران باید تحت عمل جراحی قرارگیرند و بقیه با مراقبت و تمرین میتوانند معالجه شوند.

پشت هم مانند اعضاء بدن چنانچه با مراقبت مورد استفاده قرار گیرد و بیش از ظرفیت بدن تحمیل‌نگردد کمتر دچار ناهنجاریها و بیماری‌ها میشود.

ورزش مرتب، پوشیدن کفش مناسب، گرم نگهداشتن و در معرض تغییر درجه حرارت فوق‌العاده قرار ندادن به جلوگیری از درد پشت کمک فراوان میکند. شنا بسیار عالی است بشرطی که با شیرجه رفتن توأم نباشد. اگر شما از درد پشت رنج می‌برید از بازیهای بولینگ، تیس، اسب سواری یا هر ورزش که موجب پیچیدن پشت شما شود بپرهیزید.

شما باید طریقه صحیح برداشتن اشیاء را از روی زمین بیاموزید، بجای این که خم شوید روی زانوان به‌نشینید و برای بلند شدن از پشت کمک بگیرید بلکه زانوان را اهرم سازید.

آخرین توصیه ما اینست که روی تخت‌خواب محکم و سفت بخوابید. اگر بتوانید از تخت‌های چوبی و تشک‌های مخصوص استفاده کنید چه بهتر والا يك صفحه چوبی زیر تشک بگذارید تا ستون فقرات شما بتواند هنگام خواب در وضع مناسبی قرار گیرد. خوابیدن روی تخت چوبی ممکن است در شب‌های اول کمی ناراحت باشد ولی پس از يك هفته عادت میکنید و حتی راحت‌تر می‌خواهید. مهمتر از همه این که هر روز صبح با نشاط بیشتر بدون این که از درد پشت بنالید از خواب برمیخیزید.

مهمانه شهربانی

نوازش و اثر معجزه آسای آن!

نمیکم وقتی که همسر در بیمارستان بود من ساعتها در کنارش می‌نشستم و فقط دست او را در دست خود نگه میداشتم.

بنابراین، این درست نیست که زن و شوهر در جریانهای مختلف زندگی، بهنگام اندوه و درد و یا در موقع شادمانی و آرامش خیلی بندرت دست های یکدیگر را میفشردند و از خاصیت لمس از این دیدگاه بهره‌ای برنمیگیرند. همان کلر که از کودکی نابینا و کر بود در یادداشت خاطرات خود چنین مینگارَد:

«سک من روی چمن بازی میکرد. میخواستم با لمس شکلی از اندام او را بذهن بیاورم. آهسته آهسته شروع به لمس او کردم. بدن پشمالویش میان دستهایم می‌غلطید عضلات خود را منقبض میکرد، اندامش را میکشید و از نوازش من لذت میبرد. تا میتوانست خود را بیشتر بمن می‌چسباند. بازبانش دستهایم را میلیسید، دم خود را می-چرخاند و با پنجه دست مرا قلقلک میداد. تمام وجود حیوان سرشار از لذت شده بود. میدانستم که اگر زبان داشت حتما بمن می‌گفت: بهشت را نیز با نوازش میتوان بدست آورد.»

تحقیقاتی که درباره حیوانات بعمل آمده نتایجی مشابه بدست داده است.

چند سال پیش دانشمند روانشناسی بنام هری هارلو آزمایش جالبی در این زمینه بعمل آورد که بشرح زیر است. این روانشناس برای تعدادی از بچه میمونها، دو «مادر ساختگی» یکی از سیم و دیگری از اسفنج درست کرد. مادر سیمی فقط به بچه میمونها شیر میداد و هنر هیچگونه نوازشی نداشت.

دلیل این امر بسادگی قابل درک است. چه بسیاری از ما تماس های بدنی را برحسب مفاهیم جنسی یا مقتضیات درگیری و نبرد توجیه میکنیم. این نیز خود معلول عوامل اجتماعی و فرهنگی ماست.

کسانیکه چنین مرز های نامرئی در مسائل عاطفی ایجاد میکنند از يك چیز مهم غفلت میورزند. مثلا درباره «لمس» فراموش میکنند که این امر چه نقش بزرگی میتواند در ابراز احساسات، تامین تشویق و حمایت عاطفی داشته باشد.

در روابط انسانی تماس و لمس يك کیفیت مهم و موثر بشمار میرود. با وجود این ما غالبا فراموش میکنیم که بچه ترتیبی آنرا از دیگران دریافت داریم یا آنرا چگونه ب دیگران تقدیم کنیم.

نوازش جراحات بسیاری از کشاکشها و نزاعها را التیام می‌بخشد. میگویند روزی مادری هنگام رفتن به مهمانی با دو دختر یازده و سیزده ساله اش بر سر لباس پوشیدن مشاجره کرد. این مشاجره چندان اوج گرفت که سرانجام مادر برای آرام کردن آندو مجبور به استدلال و یافتن کلمات حکمت آمیز گردید. ولی نزاع با این حرفها فرو ننشست. فرمانهای پدر نیز در روح آشفته آندو نظم و آرامشی برقرار نکرد. اما همینکه مادر با تغییر چهره برافروخته خویش رو به نوازش آورد و دختران عصبانی خود را در آغوش کشید صحنه بخودی خود رنگ دیگری گرفت.

لمس بدن در لحظه های بحرانی که آدمی فشار سختی را تحمل میکند نیز بسیار آرامبخش است. فراموش

چندی پیش، زن و شوهری نزد مشاور خانوادگی خود رفتند. مشکل آندو این بود که زن شدیداً از هرگونه نوازش رنج میبرد.

مشاور خانوادگی پس از بررسیهای لازم دریافت که در وجود این زن هیچگونه اکراهی نسبت به مسایل جنسی یافت نمیشود. یعنی روابط زناشویی او با همسرش کاملاً طبیعی است. تنها معمای روانی او تنفر شدیدی بود که از نوازشهای مهرآمیز به او دست میداد.

در خانواده دیگر، روانپزشکی به درمان نوجوانی پرداخت که پدرش از دست عصیانگریهای او به ستوه آمده بود. میان این فرزند و پدر رشته عواطف و تفاهم معنوی قطع شده بود. روانپزشک میکوشید تا برای بحران فائق آید. روزی پدر ناگهان فرزند خود را در آغوش کشید و این نوازش بعدی عمیق و گرم صورت گرفت که هر دو تحت تاثیر يك سلسله عوامل عاطفی دچار هیجانی سخت شدند. پدر و فرزند در این هماغوشی از فرط شغف گریستند.

فرزند طغیانگر که گویی همه خصلتهای گذشته خود را فراموش کرده بود در برق چشمان نوازشگر پدر خیره ماند و با آهنگی مرتعش گفت:

«پدر، از آن موقعی که کودک بودم تا با امروز این نخستین بار است که تو مرا در آغوش میکشی».

حوادثی از این قبیل با زندگی روزمره ما ناآشنا نیست. شاید باور نکنید که عده زیادی از ما در برابر لمس - لمس کردن یا لمس شدن - بطور دردناکی احساسات ناگوار خود را پنهان میکنیم.

من انتظار تفقد دارد. آنگاه در حالیکه دستم را روی شانه او نهاده بودم به انجام کارهای خود ادامه دادم. دخترک احساس کرد که حواس من باو نیست، و این تفقد ظاهری من خالی از هرگونه روح و توجه است.

كودك ناگهان این جمله را بر زبان جاری ساخت: «پدر، تو چرا مرا از خود كنار نگاه میداری؟»

این كلام مرا متوجه این نکته کرد که ابراز تفقد اگر خالی از احساس باشد در طرف اثر معكوس میگذارد. من دست خود را روی شانه دخترم نهاده بودم ولی او احساس میکرد که دارم اورا از خود میرانم.

تماس باید الهام دهنده آرامش باشد نه وسیله‌ای برای برآوردن خواهشهای خود.

این نکته را نیز همیشه بخاطر داشته باشید که لمس همیشه متضمن مفهوم جنسی نیست. این امر بر بسیاری پوشیده است که انواع مختلف لمس دارای معانی گوناگونی است و آدمی میتواند هر يك را که میخواهد در تماسهای خود منظور بدارد.

دکتر هربرت اوتو که یکی از پیشگامان تحقیق درباره نحوه پرورش شخصیت و رشد استعداد های انسانی است. معتقد است که لمس خیلی چیزها پدید میآید و اثراتی دارد که مافوق تصور ماست.

وی میگوید: «لمس از میان مردم مرزها و حجابها را برمیدارد، سدهای عاطفی را میشکند و موانع آشنایی را برطرف میکند.»

اتو باز میگوید: «لمس همیشه يك تبادل است اگر نخواهیم آنرا يك عامل اشتراك بدانیم. با لمس ما رشد میکنیم و با لمس بدیگران امکان میدهیم تا رشد کنند.»

«مکتب مام»

خود همواره مواظب آن باشیم که دست و اعضایمان با کسی تماس حاصل نکنند. حال برای اینکه در شیوه خود تحولی بوجود آوریم و نقش لمس مهر آمیز را عملا در صحنه های مختلف زندگی خود ببینیم باید به پیشنهاد روانشناسانی گوش فرا دهیم که این مطالب را عمیقا بررسی کرده اند. روانشناسان در این باره پیشنهادات زیر را عرضه میکنند:

دکتر الکساندرلون میگوید:

«هیچ چیز ناراحت کننده تر از این نیست که افراد در شیوه خود تغییر ناگهانی و غیر منتظره ای ایجاد کنند.»

بنابراین شما که سالها با شیوه ای خو گرفته اید باید به گونه ای رفتار کنید که شیوه جدید شما همچون يك امر غریب و شگفت آور اعضای خانواده تان را به حیرت نیندازد. پس موضوع را با آنان در میان بگذارید.

انجام لمس را با کارهایی شروع کنید که از حدود عرف بسیار دور نباشد. بنابراین مقید باشید که صبح بخیر و یا شب بخیر گفتن خود را با بوسه همراه کنید.

در دید و بازدیدها به گرمی هر چه بیشتر دست یکدیگر را بفشارید و یکدیگر را در آغوش کشید.

حالات دیگران را خوب ارزیابی نمایید. زیرا ممکنست طرف شما در وضعی باشد که اگر به او نزدیک شوید و بخواهید از خاصیت لمس استفاده کنید اورا برآشفته تر سازید. کودکان نیز حالاتی دارند که در آن شديدا تماس پدر و مادر را از خود دفع میکنند. پس باید این حالات را بخوبی شناخت. هنگام لمس از لحاظ عاطفی صحت عمل داشته باشید.

روانشناسی میگوید: روزی هنگامی که سخت سرگرم کارهای خود بودم دخترم بكنارم آمد. دیدم که از

اما مادر اسفنجی تنها آغوش گرمی داشت، ولی شیر نمیداد. جالب اینست که چون به بچه میمونها فرصت انتخاب میدادند همه مادر اسفنجی را بر مادر سیمی ترجیح میدادند و این بخاطر همان آغوش گرم و مساله «تماس» بود. این آزمایش بمنزله خط بطلانی بود بر این تئوری که عده ای میگویند: كودك مادر خود را بخاطر غذائی که برایش تامین میکند، میخواهد.

برغم تمام مطالبی که از نظر علم غریزه و احساس متعارفی ثابت گردیده باز بسیاری از ما تقریبا بطور عمدی از کیفیت و کمیت تماس و لمس میکاهیم.

پس از دوران خردسالی، كلمات جایگزین لمس میشود، مسافت و دوری جای نزدیکی و تماس را میگیرد. تنها نباید دست دراز کرد و كودك را بمنظور کنترل و جلوگیری از انجام کاری با لمس خود آشنا ساخت. برخی معتقدند که تکرار جمله «دست زن» کم کم این مفهوم را در ذهن كودك منعكس مینماید که دست زدن و لمس چیزی «خوب نیست».

علاوه بر این، والدین بسیار مواظب حرکات خود هستند و خیلی به این نکته اهمیت میدهند که میادا چشم كودك در حالی به آنها بیفتد که مثلا دست در دست هم نهاده نگاههای مهرآمیزی بهم رد و بدل میکنند.

بسیاری از والدین میان تماس هایی که بر مبنای احساسات جنسی حاصل میشود با تماسهایی که مبنای عشق و همدردی و مهربانی و تفقد دارد فرق قائل نیستند. از اینرو دختران و پسران در حال رشد خود را با کمال احتیاط لمس میکنند.

همین طرز رفتار کافست که موضوع تماس را برای همیشه در ذهن ما بد جلوه دهد و در معاشرتهای بعدی

پيمان

بعد از هزار سال که گل رويد از گلیم
باشد هنوز حسرت روی تو بر دلم

ای شمع بزم حسن ز غم مردم و نشد
روشن ز شمع روی تو یکبار محفلم

من ترک جان خویشتن آسان گرفته‌ام
گردد روا ز لعل تو گر کار مشکلم

بستی هزار بار و شکستی هزار بار
پیمان و من همان بسر عهد اولم

تا کی کشم ملامت دون همتان بکش
شمشیر ناز از کمر و ساز بسملم

مجنون پیاي کس نهادهی سر رضا
کاخر نشد بجز غم و افسوس حاصلم

يار بيهمتا

تنها توئی تنها توئی در خلوت تنهائیم
تنها تو میخواهی مرا با اینهمه رسوائیم

ای یار بی‌همتای من سرمایه سودای من
گر بی تو مانم وای من وای از دل سودائیم
جان گشته سرتا پا تنم از ظلمت تن ایمنم
شد آفتاب روشم پیدا بنا پیدائیم

گر چه میان آتشم با یاد روی تو خوشم .
از غم قدحها میکشم وه زین قدح بیمائیم
من از هوسها رسته‌ام از آرزوها جسته‌ام
مرغ قفس بشکسته‌ام از فرط بی‌پروائیم
آزرشک مهر و مشتری آمد بضد افسونگری
گفتم بزهره ننگری ای دولت بینائیم

دانی که دلدارم توئی دانم خریدارم توئی
یارم توئی یارم توئی شادی ازین شیدائیم

قائم مقام مدیر و مدیر داخلی
فرید امیرانی



خواندنیها

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
و سردبیر
علی اصغر امیرانی

هر هفته دو شماره روزهای شنبه و ۳شنبه منتشر میشود
شماره ۹۴ سال سی و دوم شماره مسلسل ۲۹۱۵

شماره ۱۷ مردادماه ۱۳۵۱ برابر ۸ اوت ۱۹۷۲

بها : در سراسر کشور ۱۵ ریال

تهران : اول خیابان فردوسی - تلفن دفتر : ۳۹۳۳۶۰ - ۳۱۶۴۵۱ - تلگرافی : خواندنیها - تلکس ۳۷۶۲
چاپخانه ۳۱۷۷۶۰ - گراورسازی ۳۱۵۷۶۰



گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسمانهاست

همه جا صحبت از «هَما» ست

«هَما» باشاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.

با «هَما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دوها - دبی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران . هَما .



سیکو

AN 005

ZP 075

AV 001

SEIKO